ms. pers. 137

Traduction persane

Le Clef
Du Koran

faisant suite aux Soirées
de Carthage
Par
Mr l'Abbé F. Bourgade,
Aumônier de la chapelle de St. Louis à Carthage
Chanoine honoraire d'Alger, chevalier de
l'ordre de la légion d'honneur &c.

Paris
1857.

فیما بین راهب و قاضی و مفتی مشار الیهم
در باب چگونگی تسلّط پادشاه فرانسه بر ولایات جزیرهٔ
آفریقه و این محاوره بعد از مراجعت راهب از فرنگستان
بقرطاجنه گفتو شنید می شود در خانهٔ یک صاحب منصب
جزایری که مشار الیهم را بدهی از دهات خود دعوت
نموده مشغول ادای مراسم میزبانی و در فکر ضیافت مهمانان
عزیز است و مصاحب صحبت ایشان می باشد

فرد اول

بعد از تهنیت و مبارکبادی ورود راهب و پس از معاوضهٔ
تعرفات رسمیهٔ طرفین قاضی گفت راهب از دار السلطنهٔ پارس
وارد می شود و پارس مصدر الاخبار کلّ اطراف جهان است
پس انشاء الله حکایات عجیبه و غریبه بجهت ما آورده راهب
گفت

گفت اخبار بسیار است و لیکن خبر قابل عرض شما نیست مگر
آنکه از روزیکه دولت فرانسه متصرّف ولایات الجزایریّه و
همسایهٔ شما شد هیچ وقت مثل الآن در بند ازدیاد اسباب
رفاهیّت و آبادی رعیّت بلاد و قرأی آن ولایات نبوده و پادشاه
فرانسه برأی ثابت و عزم حزم مقرّر فرمودند که چونکه بخواست ایزد
تعالی شانه چندین قرور جمعیّت اهل ملّت محمّدیهٔ الجزایر زیر سایهٔ
حمایت دولت فرانسه و سپردهٔ دست ما می باشند باید در عوض
آن عنایت آسمانیّه دقایق حقوق رعیّت و اکرام ایشان را بجا آوریم
و امید کلّی حاصل است که بعد از قلیل مدّت این وعدها معمول
خواهند شد الجزایری گفت انشاء الله اهل الجزایر از خدا مأیوس
نیستند و امّا از دست عساکر فرانسه بتنگ آمده مرارتها کشیدیم
و از وطن اصلی خود تا اینجا گریختیم راهب گفت چه طور و کجا من
تازه از الجزایر بر میگردم و چند روز در شهر عنابه توقّف کردم
و هیچ اغتشاشی بنظرم نرسیده همه جا امن و أمان بود الجزایری
پرسید مگر نشنیده اید که امیر بی نظیر ما عبد القادر را اسیر کردند
راهب گفت خدا از شرّ و فساد او الجزایر را خلاص کرد و مفسد را دور از آن
انداخت

انداخت والله ما یفعل الا بخیر الجزایری گفت بلی چارهٔ بیچارگان صبر
حوصله است مانند آنکه بعد از فروختن یوسف مصری
صبر کن و صبر کن بپدرش می گفتند و اگرچه عبد القادر در نظر
الجزایریان عزیز تر از عزیز مصری باشد باز میگوئید صبر و تسلیم
راهب گفت بصبر و دعا حضرت یعقوب بفیض دیدار یوسف
رسید قرآن شما چنین فرموده والآن تکلیف شما آنکه از
حضرت یعقوب عبرت گیرید تا خدای تعالی عزیز شما را بشما
رد کند فبها والا شاید اورا دور از شما نگاه داشته باشد
که فساد و خونریزی کما فی سابق نکند الجزایری گفت
این غریب حرفیست خدا امیر ما را بما رد نمی کند جز از برای
تزئید فساد و خونریزی راهب گفت صلح و عافیت و سلامت
بزرگترین نعمتهای پروردگار است در مرور چندین سال قبایل بلاد الجزایریه
متشوش بشورش و جدال و ستادی می بودند و حالا در تحت
حمایت دولت فرانسه قدری می آسودند و امّا محض بورود
عبد القادر باز جنگ و اغتشاش برمی خیزند خاصّة آنکه
امر تعمیر خرابات الجزایر هنوز باتمام نرسیده و با وجود سعی
جمیلهٔ

جمیلهٔ کارگذران دولت فرانسه ویرانی قدیم بآبادی جدید مبدّل
نگشته و هنوز بسیار دهات بیلا تعمیر ماندند و مزرعهای بزرگر
و اراضی وسیع شخم نشده و قبور علی قبور انبوه و اگر
عبد القادر بالجزایر برمی گشت مردم انولایات و قبایل دشت و کوهات
بتحریک او باز خواهند شورید و مهمّ تعمیر و تبنیه مانند اوّل
در تأخیر و تعویق خواهد افتاد بلکه قیامتی برمی خیزد و آتش جنگ
و معرکه برمی افروزد و باز کمافی سابق زنان بی شوهر و ایتام بی پدر
اشک ریزان ناله کنان و همه جا شیون و تعزیه و فغان پس
بهتر آنکه عامل این اعمال شنیع عبد القادر بولایات الجزایر
هیچ نیاید الجزایری گفت اینها همه بلیات ارضیّه و سایط
رفاهیّت ابدی ما در بهشت می باشند

:: فرد دوّم ::

راهب گفت کلامی عظیمی بزبان راندی ولی مشایخ قبایل
الجزایر وجود عبد القادر را باین مرتبه عزیز و واجب نمی دانند
بلکه اغلب ایشان از استمداد او دست کشیده او را در
ورطهٔ هلاک تک و تنها گذاشتند الجزایری گفت ایشان قوم ملعون و
قلوب ایشان : غوای

قلوب ایشان باغوای شیطان رجیم پرشرر وارذال می
باشند ورفتار ایشان را کسی بغیر از نصرا تحسین نخواهد
کرد ومشایخ آن قبایل احکام قرآن جلیل را مخالفت نموده
قوله وقاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم واقتلوهم
حیث ثقفتموهم واخرجوهم من حیث اخرجوکم والفتنة
اشدّ من القتل وقاتلوهم حتی لا تکون فتنة ویکون
الدین لله ودر سورهٔ دیگر قوله وما لکم لا تقاتلون فی
سبیل الله والمتضعفین من الرجال والنساء والولدان
الذین یقولون ربّنا اخرجنا من هذه القریة الظالم
اهلها واجعل لنا من لدنک ولیاً واجعل لنا من لدنک
نصیرًا مگر این اشخاص ادنا وبی هنر حقوق اکرام ووفاداری
نسبت به عبد القادر امیر وولی نعم ایشان در خاطر
نداشتند وآنچه خدا فرموده ولئن مُتُّم او قتلتم فی سبیل
الله او مُتّم لمغفرةٌ من الله ورحمةٌ خیر مما تجمعون بازخدا
کریم است وحقّشناسان وهواخواهان امیر که در سبیل الله
یعنی در جنگ فرانسویان برحمت ایزدی پیوستند الآن
درجوار

درجوار ملک الوهّاب جنّت مکان و از حظایظ سعادت ابدی
بهره یاب شده حسرتی در دل ندارند و داغ غصّهٔ بیوه و
ایتام خود نیستند بل از خدای خواهند که مجدّداً در میدان
جهاد عمر عزیز را بخاک پای مبارک امیر بی نظیر مانثار کنند که
بوسیلهٔ صدقهٔ جان شیرین در سبیل الله امر تقویّت الدین (و نصرت مسلمین) میسر
گردد راهب گفت قصّه تقویّت و نصرت اسلام مثل قصّهٔ پادشاهی
که بیکی از پادشاهان قدیم ایران گفته بود که در ایّام صلح اولاد
پدرهای خود را دفن می کنند ولی در ایّام جنگ پدرها اولاد خود را
بخاک می سپارند و لذالک الآن طایفهٔ مسلمین و علی الخصوص
مسلمین ولایات افریقیه میتوانند بگویند در زمان مصالحه
اسلام ما را بقبور مدفون می کند ولی در حین مجادله ما اسلام را
بخاک فنا می سپاریم حسب الوعدهٔ آیات قرآن هر وقتیکه کفّار
بجنگ مسلمین مبادرت ورزند (هزیمت و شکست فاحشه
بخورند و امّا راستی اینستکه در مرور این اواخر شتی سال
که الجزایر در ید تصرّف نصرای فرانسه می باشد گمان که
شما ایشان را کفّار میگوئید غالب و مظفّر اند و عربهای
مسلمین

همیشه مغلوب بنحویکه گویا خدا شمارا هیچ اعانت و یاری نمی
نماید و جای دیگر قوله یا ایها النبی حرّض المؤمنین علی القتال إن
یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مائتین و إن یکن منکم مائة
یغلبوا ألفاً من الذین کفروا بانّهم قوم لا یفقهون والله مع الصابرین
وشما ای قاضی رای مفتی که البتّه از سرگذشت محاربات فیمابین
نصرا و مسلمین اطلاعی دارید خوب میدانید که در این اواخر
اوقات فتح و ظفر دایماً باسلاح اهل ملّت مسیحیّه بوده و خودتان
دیدید که رشادت و صبر و هنر و پاداری فرانسویان زیاده از
الجزایریان صورت وقوع داشت بمرتبهٔ کیست نفر نصرا از عهدهٔ
صد نفر عربها بر می آمدند و از این جمله در سنهٔ مسیحیّهٔ ۱۸۳۸
جنگی مشهوری در سنهٔ جمیله و در سنهٔ ۱۸۴۰ شکست مازغران و در سنهٔ ۱۸۴۲
اسیر کردن کلّ عساکر الزمالهٔ عبد القادر و در سنهٔ ۱۸۴۴ هزیمت
عربها در جوار دشت اسلی و غیره و غیره و اگر شما در عالم حقّ
و انصاف، و راستی نتیجهٔ این همهٔ وقوعات را با موعدهای فتح
و نصرت آیات قرآن برآورد و مقابله می کنید بعین الیقین خواهید
فهمید که چرا تلو الجزایر از عرب و قبایل باین موعدها دیگر
قطعاً املاً

قطعاً اصلاً اعتقاد ندارد و غیرت ایشان روز بروز زستتر و سردی شود
و اهل عوام (ایشان) در تشکیک و تردّد که اگر موعدهای قرآن نی
الحقیقه از خدا می آیند پس چرا معمول نمی شوند و امّا اهل خبره (نزد)
که بقرآن و تفسیر و تواریخ رجوع می کنند هیچ شکّ و شبهه
ندارند در اینکه شهرت و اعتبار ملّت محمّدیّه عواری و بی اصل
و پایه می باشند لهذا در نظرهای بینا قبل از مدّت مدیدی
آثار آن نمایان و هویدا چه در ایّام اخراج عربها از ممالک اندلوس
و چه در اوقات بیرون کردن پاشاهای عثمانلی از مورعه و چه در
هزیمت جنود ایشان بدست پادشاه له در حوالی شهر وینا و
چه در انهدام کشتیهای ایشان در دریاچهٔ لپانتو و غیره غیره و بنابر
مشاهدهٔ این احوال تذلّل و تنزّل (قدرت) دول ملّت محمّدیّه چه عجب اگر
اهل خاصّ و عامّ از مسلمین الجزایر از (امرای) (ایالت) بومی مأیوس شده
بگویند که قرآن متضمن دو چیز میبود یکی دنیای ما و یکی عقبای ما حالا که
دنیا از دست ما میرود در جهان مغبون گشتیم از کجا معلوم که امید
عقبای ما خیال بطّال و عین غبن نیست راین هزار هزار خویش و
اقوام ما که در خدمت عبد القادر کشته شدند شاید عبث عبث
نقد جان را

نقد جان را ختند وحور و غلمان بهشتی درخواب هم ندیدند وهمه
دروغ جز آنکه بیهیچ مصرف وفایده اینقدر اموال و رجال مارا
بباد فناء مفت دادیم

الجزایری گفت الله قادر و آنچه تاحال میسّر نشده بیمن حکمت
آسمانیّه میسّر خواهد شد عبد القادر هنوز نمرده مفتی پرسید
درفرنگستان هیچ خبر مراجعت عبد القادر بالجزایر شنیدید
راهب گفت نشنیدم بخواست خدا عبد القادر را درفرنگستان
بسیار خوش میگذرد الجزایری گفت فرنگیها اورا درحبس انداخته
وامّا تسلیم امیر ما بحکم تقدیر الهی بیشتر از آنستکه در
ذلّت زندان مأیوس از خدا (ذوالمنان) بشود راهب گفت امیر عبد القادر
درعمارت ملوکانه سکنا دارد میان بساتین و گلستانها خاک آن
اراضی دلپذیرتر از هوای عاشقان و آب آن خوشگوارتر ز ناز معشوقان
صحن آن چون جوانی خرّم و چون جانی دلکش و هیچ کدام خلقای قدیم بغداد
و اندلوس قانع تر و سالمتر از این امیر محبوس نمی بودند تروتازه و
سرکشکچیان حرمت بدروازهٔ عمارت و دولت فرانسه اذن داده
که زن و بچه

که زن و بچهٔ امیر و بعض اقوام او و نوکرها و ایمه و مولاهای او در
نزد او بمانند و الآن همه در خدمتش هستند و هرگاه رأی او مایل
بسیر و تفنّن و شکار است سوار می شود و در حوالی تا نلان قدر فرسخ
مسافت بزیارت دوستان می رود و ایشان بدید و بازدید او
می آیند و دوست بسیار از اهالی فرنگستان و آشنا دارد و همه
اوصاف حمیدهٔ و اخلاق و خصالات عقلیهٔ او را بغایت می پسندند
و الآن چند طغرا مراسله از یاران آن ممالک بمن رسیده که همه
تحسین و تعریف امیر را می کنند خلاصه هیچ اسیری از اسرای جهان
مثل امیر عبد القادر خوشگذرانی نکرده و زیاده از او احترام و اکرام
نبوده و حبس او را اسم زندان نمی شاید مگر بمصداق مَثَلِ مانی سنت
که الدنیا سجن المومن الجزایری گفت در اثنای این مدح و تعرف
زندانیان فرنگستان فراموش کردی که فرنکیها امکان ستایش
و سپاس خدا موافق احکام قرآن بدست اختیار عبد القادر ندادند
راهب گفت کسی با و ممانعت نکرده که حسب الارادهٔ خود از
عبودیّت رب العالمین برآید الجزایری گفت مسجد و قبله
برای امیر بنا نکرده اند راهب گفت خودش چنین خواهشی از
فرنکیها

همه معابد

فرنگیها نموده و علاوه برین در عمارت مذکور مَعبدی خوبتر از
و مساجد شما و بسیار جاهای دیگر بهم می رسند که مردی بعقل
تدبیر امیر شما سمت قبله و محلّ نماز را بآسانی می یابد و عبد القادر
یقین میداند که نخستین قبلهٔ عالم و عالمیان خداست همه جا حاضر
و موجود الجزایری گفت حسب الحکم خدای تعالی قوله فلنولّینّک
قبلةً ترضاها فولّ وجهک شطر المسجد الحرام وحیث ما کنتم
فولّوا وجوهکم شطرة بالتوجّه الی القبله راهب گفت ولی اینرا
هم در همان سورهٔ بقره بشما فرمودند که قوله ولله المشرق
والمغرب وفاینّما تولّوا و ثمّ وجه الله انّ الله واسع علیم الجزایری
گفت درست است راهب گفت اینرا هم علاوه آنها کنید که عبد القادر
مادام توقّف خود در فرنگستان پارهٔ علوم تحصیل کرد بمصداق
فرمایش حضرت محمّد قوله اطلب العلم ولو بماچین اعنی
علمرا کسب کن اگرچه باید در طلب آن تا ماچین و چین بروی و
همچنین از حضرت سلیمان بن داود حدیثی مانده و درج
زبور گشته که در باب مُعلّمی فرموده که فلان شخص سفرها در
میان خلایق کرده و همه جا نیک و بد را بمیزان قیاس
سنجانیده

سنجانیده و حالا علوم و فنون و صنایع در فرنگستان بمرتبهٔ
تکمیل رسیده که از چین و ماچین و سایر اطراف دنیا
برای تحصیل کمالات بآنجا می روند و الحقّ حکم قضا و تقدیر
عبد القادر را بفرنگستان آورد الجزایری علم و کمال عبد
القادر الی نهایت است و بآموختن و یاد گرفتن علوم فرانسه
هیچ احتیاج ندارد بلکه فرانسویان از او باید بسیار علوم
یاد گیرند و پیش او درس بخوانند ولی چه فایده چیزی نخواهند
فهمید مانند نصرای که حضرت محمد صلی الله علیه وسلّم را
دیدند و شنیدند و امّا از کفر بایمان نیآمدند راهب گفت
محبّت شما انشاء الله زیاده از تعرفات رسمیّهٔ شماست و امّا عبد
القادر از جملهٔ فواید که در ولایات نصرا تحصیل می کند یکی اینستکه
بعد از دیدن بچشم خود استعداد سلطنت و اسباب حکمرانی و
کامرانی دولت فرانسه و پس از مقابله کردن این فراوانی استعداد
و اسباب باقلّت وسایط تعرّض که عبد القادر و توابع او می
داشتند معلوم و مفهوم باو خواهد شد که مجادلهٔ او با
نصرا خیالی خام و محال بود دوّم آنکه آلرد دولت فرانسه عربهای
الجزایر را

الجزایر را نوازش و محبّت می نماید از راه همّت عالی پادشاهان فرانسه
و بنا بر ملایمت احکام کتاب منیر نه از طریق خوف و تزویر است
و هرگاه بخواست خدای تعالی روزی از روزها عبد القادر بالجزایر بر
می گشت البتّه خودش بشما خواهد گفت که آنچه مادام توقّف من
در ممالک فرنگستان بنظرم آمده و آنچه بعد از طی اراضی نصرانیّه
بتجربه رساندم اینستکه باعث شوکت و عظمت پادشاهان (آنجا) رفاهیت
و توانگری رعیّت می باشد و سبب پیش رفت کار رعیّت مناط
بر سه چیز فلاحت و تجارت و صنایع که آنها را سه دایهٔ گهوارهٔ
سلطان و رعیّت میتوان نامزد کرد الجزایری گفت حیف بر آن
طفلی که در دست سه دایه افتاده (شیر) یک نفر دایهٔ خوب اولی است راهب
گفت از برای رعیّت مملکت کوچک و ضعیف (پرورش) یک دایهٔ (صاحبهٔ) دو پستان اعنی
فلاحت و چراگاه کفایت می کند و امّا ولایات وسیع و پر جمعیّت و
قوّت سه دایهٔ مزبوره می خواهند لهذا عبد القادر انشاء الله باید
کتاب علم زراعت و علم نگاه داشتن غنایم و ایلخی بجهت (عربهای) همشهری
خود بنویسد الجزایری گفت این همه بامور دین دخلی ندارد
علوم دنیا شایستهٔ اصحاب دنیا نه لایق شأن رجال خجسته
آمال

بوسیلهٔ

آمال مثل امیر عبد القادر می باشد راهب گفت منافع فلاحت میتوان با
نصرا دعوا کرد و گواهی بر آن تواریخ احوال خلفای بنی العباس می
دهد در آن اوقات زور شما الی نهایت بلکه بوج کمال رسیده چرا
که مردم شما هم متموّلی و هم متدیّن بودند والحمد اسهل للانسان (آدمیان)
من التوکّل ویرضی الله مثله . بیچیزی و افلاس باعث نارضامندی
ازخالق وخلقت وامّ الفساد است درایّام تسلّط سلاح جنود
سلاطین ملّت محمّدیّه پول ومال ازخارج بضرب شمشیر تحصیل
می کردید وایکن حالا باید درفکر چارهٔ دیگر باشید واز داد وستد
غلّه ومیوه وسایر حاصلهای اراضی شما اسباب معاش وروزی بدست
آرید وچونکه دراین فنّ فرنگیها نظیری وهمتا ندارند عبد القادر
از فرنگستان بالجزایر مراجعت نموده آنچه درآن صفحات دید
ویاد گرفت شما را یاد خواهد داد

الجزایری گفت پس تو شنیدهٔ که امیر ما بالجزایر برمی گردد
این مژده را بما بده چشم انتظار ما بر راه قدوم مبارک اوست
راهب گفت صلاح مملکت خویش خسروان دانند بنده را این

عرضهٔ نیست از امورات خفیهٔ پادشاهان اطلاع و آگاهی بهم
رسانده باشم و امّا از الطاف و انواع نوازشات که امنای دولت
فرانسه نسبت باحوال عبد القادر مبذول داشتند استنباط
گمان میبرم که بوجود عزیز او ضرری رو نمی دهد و هرجا که باشد
حال احترام و اکرام بحال اوّل مرعی میشود الجزایری دولت فرانسه
وعدهٔ آزادی بامیر کرده و دولت باین بزرگی خلف وعده نمی کند
راهب گفت چنین وعدهٔ نشنیده ام اینقدر میدانم که سردار که از
عبد القادر التزامی گرفته بعد از آن در مجلس وزرا گفته که این التزام
بر چندین شرایط مشروط بوده و حال آزادی و غیر آزادی امیر شما
وابسته سلوک آتیهٔ او میباشد اگر از دخل و تصرّف بامور دولتی
دست را کوتاه داشته نیما بعده در فکر فساد و اغتشاش ممالک
الجزایریّه نیست فبها والّا مورد سیاست و باز خواست میشود
الجزایری گفت عبد القادر چیزی نکرده و حرفی نگفته که در نظر
امنای دولت فرانسه متّهم خیانت و بدنام آید راهب گفت
امیر شما مثل سایر مسلمین محکوم احکام قرآن است و شاید
باوّل فرصتی باز خیانت را ثواب و تعدی و دعوا را جهاد و

عمل مستطاب خواهد دانست الجزایری گفت امیر متعهد
شد که دیگر هیچ وقت من الاوقات عداوت شمارا نکند قاضی
گفت مظنه که قسمی بر کتاب قرآن خورده راهب گفت این
هم اعتباری ندارد قسمی بر مصحف باید باروح مصحف اتفاق
کند را غلب مضامین آیات قرآن بخلاف عهد و میثاق میان نصرا
و مسلمان بخون کفّار احلال فرموده پس در نزد علماء و فضلای
شما عذر شکستن چنین پیمانی بلا شکّ و شبهه مسموع میشد
الجزایری گفت عبد القادر نجیبترین أمرای مسلمین و حرفش
حرف معتبریست راهب گفت جمیع الناس بر حسن اوصاف عبد
القادر قایل اند ولی از بسکه صاحب هنر است حبّ الوطن
و غیرت الدین خود شغل ذمّه ترا زهمه میداند و باین سبب
کارگذاران دولت فرانسه شیوهٔ حذر و احتیاط را پیش گرفتند
الجزایری گفت قبل از این عهد نامهای متعدّده میان امیر
و نصرا بسته شده و کسی از او هرگز بی وفای ندیده بود
راهب گفت در حقّ امیر عبد القادر حرف خوب و بد بسیار میگویند
من حرف خوبش را اعتقاد دارم همین قدر بدانید که عهود
سابق

سابق فیما امیر دولت فرانسویّه رعی داشتن عهد و پیمان
بروفق آیات قرآن بوده و امّا عهد نامهٔ آخیر ایشان منافق
قرآن است الجزایری گفت نفهمیدم چه طور راهب گفت
هرکدام عهود اولی وقت معیّنی و مهلتی میداشت بمصداق
قوله الّا الّذین عاهدتّم من المشرکین ثمّ لم ینقصوکم شیئاً
ولم یظاهروا علیکم احدًا واتمّوا الیهم عهدهم الی مدّتهم
انّ الله یحبّ المتّقین و دیگر کتب الاحکام شما در باب جهاد
میگویند که عهد الوقتی هرگز برای قطع وفصل جنگ بسته
نمیشود ولاکن بجهت آنکه طرفین بیش از پیش تدارک مجادله
واستعداد محاربه بهم رسانده باز بجنگ وقتل برآویزند
وهچنین عبد القادر در آخر معاهده با کارگذران فرانسه
متعهّد شده که هیچ وقت من الاوقات عداوت نکند و
اگر اینرا بصدق نیّت گفته خلاف احکام قرآن گفت چنانکه
قوله وقاتلوهم حتی لا تکون فتنة ویکون الدین لله و
اخرجهم من حیث اخرجوکم و جای دیگر صریحتر ازاین می
فرماید که قوله و إذان من الله و رسوله الی النّاس یوم

الحج

الحج الاکبر انّ الله بریٌ من المشرکین و رسوله و ایضاً قاتلوا
الذین لایؤمنون بالله و بالیوم الاخر ولا یحرمون ماحرم الله و
رسوله و جای دیگر قاتلوا باموالکم و انفسکم و بالضیافة
لانّ ضیافة الکافر تکون وسیلة لسماعه کلام الله خلاصه
جواب عهدنامهٔ مزبورهٔ امیر عبد القادر درضمن چهار آیات
اوّلین سورهٔ توبه مندرج است آیهٔ چهارمش قوله فاتمّوا
الیهم عهدهم الی مدّتهم بیان کیفیّت عهود ماضی فیما
بین امیر و دولت فرانسه و کانّه تفسیر آن میباشد و آیات
اوّل ودوّم قوله برآءة من الله و رسوله الی الذّین عاهدتّم
من المشرکین فسیحوا فی الارض اربع اشهر و اعلموا انّکم
غیر معجزی الله وان الله مخزی الکافرین گواهی برآن
میدهند که مادام ایّام حجّ اعنی هرسالی چهارماه مسلمین
از مجادلهٔ اهل غیر مذهب بریٔ ذمّه اند و امّا درآیهٔ سیّومش
قوله إنّ الله بریٌ من المشرکین و رسوله امیر عبد القادر را
خدای شما و پیغمبر شما مأذون برشکستن عهد و میثاق
و مرخّص فرمودند و کما کان این همه احوال راشما بهتر
از من

اهالی
از من میدانستید و میدانید و باید اعتراف کنید که ولایات
ملّت محمّدیّه که الآن طالب مقاتلهٔ نصارا و راغب جهاد نیستند
سببش اینستکه غیرت دینی ایشان کمتر از اوایل یا آنکه دیگر
اسباب توانای جنگ و مجادله مستعدّ و مهیّا ندارند و امّا عبد
القادر هنوز در عنفوان جوانی و غیرتش مشهور و قیاس و ذهنش
پر روز میباشد دل ما مثل دل شما عاشق صفات حمیدهٔ او و آشفتهٔ
کمالات پسندیدهٔ او گوید که این مرد نجیب را برهانید ولی عقل أمنای
دولت فرانسه گوید که این امیر خسته نفس شیری در قفس است
هرگاه زنجیرش بگسلد شیر بحرا بر می گردد و بقتل و خونریزی کما
فی سابق برمی خیزد الجزایری گفت پس چرا دولت فرانسه بوعدهٔ
آزادی شیر ما را فریفته در قفس را بر روی او بست راهب گفت اگر
در این فقره دولت فرانسه بغبن و حیله می پرداخت مانند شما
رفتاری می نمود چرا که در شریعت شما الحیلة فی الحرب را حلال می
داند و امّا نعوذ بالله هیچ کدام کارگذاران و سرداران فرانسه
بفتنه و دروغگوی چاره پذیر نشده خود امیر بر آن اقرار دارد
که در حق او کمال صداقت و مردانگی بجا آوردند و تقدیر خدا چنین
کرده که

کرده که اسیر و مهمان نصرا گشت بمصداق المثل که الله یکتب المستقیم
فی سطر معوّج الجزایری گفت والله تالله بخدا که (دولت) فرانسه
مانند آدم کور نمی بیند که گرفتار غضب خدا خواهند شد عبد القادر
از اولاد پیغمبر و اصل و نسبش عالی و اذیّت گردنش باعث سیاست
آسمانی است لعنت بر دشمنان امیر راهب گفت حرف معقول
بگو از چنین سخنهای بیهوده الله ربّ الخیر و الشرّ را خوش
نمی آید و امیر شما قدوة فی الصبر و صاحب وقار و متانت البتّه
لعنت را نمی پسندد الجزایری گفت فرانسه دولتی باین شکوه
فرانسه کجا و چنین بد سلوکی نسبت بامیر ما کجا راهب گفت یقین
بدان ای سیدی و بفهم که باعث محبوس شدن عبد القادر نه دولت
فرانسه و نه خود عبد القادر بلکه تک و تنها دین عبد القادر می باشد
رجال دولت فرانسه میدانند که این دین نقض عهد و ایمان را جایز فرموده
پس خواه نخواه بر وفق اقتضای شرایط احتیاط رفتاری کنند
و حقّ دارند الجزایری گفت در قرآن شکستن عهد و وفا را حرام
میفرمایند راهب گفت بلی عهد و وفا میان مسلمان و مسلمان
و امّا نه میان مسلمان و نصرانی بمصداق آیهٔ تخرجوهم من
حیث

حیث اخر جوکم الجزایری گفت اگر عبد القادر بحکم دین خود جهاد می
کرد پس تقصیر او چه چیز است وچرا تنبیه هشترا می کنید راهب گفت
من وشما و همه کس میدانیم که درفرنگستان عبد القادر را مانند
مهمان والاشأن و امیر نه مانند زندانی و اسیر نگاه میدارند و آنکه
نسبت باحوال او حرف اذیت وسیاست درمیان نیست (یعنی) همین که
شرط حذر و احتیاط را لازم می شمارند القصه اگر عبد القادر مقصر
می بود ممکن که اورا خلاص می کردند ولی چونکه بیگناه می باشد
گمان می برم که نگاهشترا خواهند داشت الجزایری گفت مگر در
ولایات شما تقصیر را عفو و هنر را تنبیه می کنند راهب گفت آخر
فهم چیز خوبیست ببین اگر امیر شما صاحب تقصیر می بود عذرش
را نظر بتغییر رفتار و توبه و وعدهٔ حسن سلوک می پذیرفتند ولی همه
میدانند که امیر هر کاری که تاحال میکرد از روی صدق نیت و صفای
عقیدت می کرد پس در این صورت تغییر نیت و تبدیل عقیدت او از
جملهٔ محالات است لهذا (لوازم) احترام و اکرام شامل احوال او منظور
داشته امکان ضرر کردن را از دستش گرفتند ربس الجزایری
گفت عهد و پیمان با نصرا بستن مصرفش چه اگر در سر وعدهٔ
ایشان

ایشان ثابت قدم برنمی ایستند

فرد پنجم

راهب گفت عجب جوابیست گناه خودتان را بگردن نصرا می اندازی
آنگاه که بعاعکس تلامیذ انجیل کانّه بندگان معاهدهٔ خود مأمور بر آن اند
که در ادای عهود غیر صلاح بیشتر از ادای عهود مقرون
بصلاح ایشان بکوشند و این کلیسیای قرطاجنهٔ که در آنجا از دور
برسر تپه نمایان می بینی کلیسیا یستکه بیاد حضرت لویس پادشاه دولت
فرانسه بناء شده و شاید بگوش شما رسیده که حضرت لویس روزی از
روزها دستگیر و اسیر سلطان مصر می بود و فرانسویان مبالغ
زر و نقرهٔ موعدی برای فدای پادشاه خود بمصر فرستادند و روی ترازو ریختند
و چونکه در حین کشیدن دراهم فدیّه حضرت لویس دید که وزن
آن کسری و ناتمامی داشت پس فرمود که تتیمّه را هم بیاورند تا میزان
درست آید و کارگذران سلطان مصر که از آن تفاوت وزن دراهم
بیخبر بودند عدالت و انصاف حضرت لویس را بسیار تحسین تعجّب و تحسین
می نمودند و عقل و تقدّس و همّت و دیانت حضرت لویس را بمرتبهٔ عزیز
میداشتند که بعد از وفات سلطان مصر توران شاه نام همگی مصریان
خاصّ و عامّ

(معظم ا

خاصّ و عامّ تاج و تخت مصر بحضرت لویس تکلیف نمودند و حضرت
در جواب گفت که ما را تاج و تخت فرانسه کفایت می کند و حالا اگر حضرت
لویس را با امیر عبد القادر مشابهه و مقابله کنیم لویس اسیر قوم شدّار
الغیرة گشته نظر بدیانت و قیاس و همّت جبلّی ذات نیکو صفات خود
بمنزلهٔ شایستگی سلطنت آن قوم رسید و عبد القادر بدست قوم لا
غیرت لهم علی الدین گرفتار و اسیر گشته نمیتوانست رجال دولت
فرانسه را از خود خاطر جمع و مطمئن سازد و تا حال إذن مراجعت
بوطن خود تحصیل نکرده و سبب فرق فیما بین این دو اشخاص بزرگوار
نیست جز در آنکه امیر شما ابن القرآن و پادشاه فرانسه ابن الانجیل
می باشند در ضمن مضامین آیات فرق مذکوره دیدیم که عهد و میثاق با
نصرا قرآن عهد و میثاق نمی داند پس چه عجب که در نظر نصرا عهود
اهل قرآن اعتبار ندارند

الجزایری پرسید که آیا سلطان آل عثمانی محمّد الثانی عهد نامهای
متعدد با پادشاهان فرنگستان نه بسته و آیا الآن مراتب دوستی
و یگانگی فیما بین خاقان روم و سلوک ملّت نصرانیّه صورت وجود
ندارند

راهب گفت مثال مطابق احوال مقالهٔ ما مذکور نکردی چرا که محمّد
ثانی بعد از فتح اسلامبول شرطی از شرایط وفاداری و صداقت
هیچ بجا نیاورده بل بقرآن و پیغمبر شما اعتقادی نداشت چنانکه (قطع) انظر
از لوازم حرمت آنها حضرت محمّد علیه السلام را لقب رئیس قطّاع طریق
گذاشته و میگفت که قرآن از آسمان نازل نشده بلکه تألیف مألفی از
مألّفان متعصرین حضرت محمّد است و دایماً در مهام دولتی بروفق عقل
و قیاس نه مطابق احکام قرآن کار می نمود و همچنین سلاطین که
از ایّام محمّد ثانی بر تخت (خلوت) ملوک آل عثمانی نشسته مراسم محبّت
نسبت بپادشاهان (اطراف) قهراً مرعی می داشتند بناء بر صلاح دولت
خویش نه موافق حکم قرآن والّا مدّت مدید یستکه در اسلامبول
از آثار استقلال و حکمرانی ایشان اثری باقی نمی ماند و قصّه امراء
و ملوک ملّت محمدیّه در ممالک افریقه قصّهٔ پُر غصّهٔ یست دولت
و اسباب سلطنت اجداد ایشان از دست (اولاد در) می رود و چونکه بتحریک
بعض سادات و باقوال و وسوسهٔ پارهٔ فضلاء نه باقتضای عقل
و انصاف رفتار می کردند امر دین و دنیای ایشان بصدد زوال
رسیده الجزایر بید تصرّف پادشاه فرانسه افتاد و در سایر
ولایات

ولایات افریقیّه اموال و جمعیّت مردم روز بروز کاهد

یّه مناظره میان الجزایری و قاضی مشار
الیهما در باب معجزات حضرت محمّد صلّی الله علیه و سلّم

بعده الجزایری از قاضی و مفتی پرسید که آیا آنچه راهب
در حق احوال سلطان محمّد ثانی روایت میکرد راست یا دروغ می
باشد قاضی گفت در تاریخ صافی الحقیقه چنین نوشته اند الجزایری
گفت و امّا این سلطان در جملهٔ سلاطین مؤمنین محسوب
میشود قاضی گفت درست و لی مؤمنین چندین مذاهب اقسام دارند
الجزایری من بیشتر از یک قسم نمی شناسم و اساس اسلام
حقیقی نیست مگر قوله لا اله الّا الله محمّد رسول الله قاضی
گفت سلطان محمّد ثانی هرچند اسم شریف حضرت سیدنا
صلی الله علیه و سلّم میداشت برسم نبوّت حضرت سیدنا هیچ
قایل نبوده و بهیچ کدام از معجزات رسول الله اعتقاد نمی
کرد الجزایری گفت حالا انکار این سلطان خداناشناس را
نهمیدم ابن الجهل و التکبّر بود راهب گفت بقول حکیمی از حکمای
سالف القلیل من المعرفة یبعد عن الحقّ و الکثیر من العلم
یرجع

یرجع له الجزایری گفت متعجب و حیرانم که سلطانی باین شکوه و
قاهر اسلامبول و کشور گشای ممالک روم در میان فتوحات سلاح
جنود اسلام بنور آفتاب عالمتاب دین محمدیه منور نموده و بدیهٔ
باریک بین هیچ کدام را از معجزات سیدنا صلی الله و سلم علیه ندیده
چندی قبل در کتاب احمد بن ادریس میخواندم که احدی از
پیغمبران معجزات پیستر از نبی ما در جهان نکرده قاضی گفت
خبر دارباش ای الجزایری و بر محل معجزه آهسته راه برکه مبادا
پایت بلغزد و در ورطهٔ هولناک بیفتی الجزایری گفت من
حرف حرف است دانسته و فهمیده میگویم و بتدریس السنة و غوررسی
براهین دین اوقات صرف می کنم قاضی گفت در قرآن بهترین
کتب زمین و آسمان خدای تعالی فرموده است در باب نبی ما
صلی الله علیه وسلم که لایجوز له اظهار المعجزات راهب
گفت دیوان شما را زود میتوان دید الرآیهٔ مزبوره فی
الحقیقه کلام قرآن است الجزایری قوت ندارد الجزایری گفت
کلام سنت رسول الله اصل دارد راهب گفت پس حق
برجانب تو است و قاضی باید آیهٔ مزبوره را نا گفته بگوید
قاضی و مفتی

قاضی و مفتی متفق الکلمه گفتند انکار در کلام الله انکار خدا و ردهٔ یست
راهب گفت پس با وجود اختلاف فیما بین قرآن و سنت (اقلاً) در میان خودتان
اتفاق باشد الجزایری گفت مسلمان خالص و غیر تدار معطل جواب
دینی نمیشود و باعتقاد من میان قرآن و سنه هیچ منافی ندارد (اما) بشرط
که معنی قرآنرا درست بفهمید قاضی و مفتی گفتند ای مرد که این
چه حرفیست که تو میزنی ما معنی قرآنرا درست نمی فهمیم راهب
گفت ای حضرات آرام بگیرید از کجخلقی و رنجندگی هم خدا را خوش نمی
آید و هم امر و راسی کیفیت حقیقت مبهم و نافهمیده می ماند
شما که همه اهل کتاب و فضلای دین خودتان می باشید پس بقرآن
رجوع کرده بوسیلهٔ آن در حل مشکلات بکوشید قاضی گفت
بسیار خوب من کل آیات قرآن را از بر می خوانم الجزایری مصحف
خود بگیر و مفتی مصحف خود و راهب کاغذی و قلمدانی بردارد و
هر چه بگوئیم هوهو بنویسد راهب گفت حسابی قاضی گفت اول سورهٔ
عنکبوت پیدا نموده نقل اهل مکه را بخوانید قوله و قالوا لولا انزل علیه
آیات من ربه قل انما الآیات عند الله و انما انا نذیر مبین راهب
گفت بلی نوشتم این یکیست قاضی گفت سورهٔ آل عمران را
بگیرید

بگیرید حکایت یهودیان قوله الذین قالوا إنّ الله عهد الینا
ان لا نؤمن لرسول حتّی یأتینا بقربان تأکله النار قل قد جاءکم رسل
من قبلی بالبینات وبالّذی قلتم فلِمَ قتلتموهم ان کنتم صادقین
فانْ کذّبوک فقد کُذّب رسول من قبلک جاوا بالبینات و
الزبر والکتاب المنیر راهب گفت این دوّمش قاضی گفت در
سورهٔ الانعام قوله واقسموا بالله جهد ایمانهم لئن جاءتهم
آیة لیؤمنُنّ بها قل إنّما الآیات عند الله وما یشعرکم أنّها
اذا جاءت لا یؤمنون راهب گفت این سیّومش قاضی گفت
سیدنا صلی الله علیه وسلّم درهمان سورهٔ مبارکه باهل مکّهٔ
که از حضرت میخواستند که اوراق آیات را درحین نزول آنها
از آسمان بچشم خود ببینند فرمود قوله ولو نزّلنا علیک کتاباً
فی قرطاسٍ ولمسوه بایدیهم لقال الذین کفروا إنْ هذا الّا سحرٌ
مبینٌ راهب گفت این چهار سنز است رامّا حیف که خدا
باهل مکّه إذن نداده که اوراق آیات آسمانی را بچشم ببینند
رآنها رابدست نو بگیرند که البته شهادت بزرگی و برهان
قاطع می بود سفتهٔ گفت اگر خدا ایشان برآن مرخّص می نمود
معجزه را

باور نمی کردند و می گفتند که این چیزی بغیر از جادوگری و سحر مبین نیست قاضی گفت در سورهٔ یونس باز در خصوص اهل مکّه فرموده قوله ویقولون لولا انزل علیه آیة من ربّه فقل انّما الغیب لله فانتظروا إنی معکم من المنتظرین راهب گفت آری آیات و معجزات بکسی عطا نمی شوند مگر برای شهادت بر دلیل رسالت او این پنجم قاضی گفت باز در سورهٔ یونس قوله قل انظروا ماذا فی السموات والارض وما تغنی الآیات والنذر عن قوم لا یؤمنون راهب خدا معجزات را مفید و بهرمند در ایّام حضرت موسی و حضرت سیدنا عیسی علیهما السلام و واجب دانسته این ششم مفتی گفت هرچه باشد هیچ شکّ و شبهٔ نیست در اینکه خدا سیدنا رسول الله را از اصدار معجزات معاف فرمودند قاضی گفت ایضاً در سورهٔ مبارکهٔ الانعام نقل کسانیستکه اوّل بدین حضرت محمّد صلی الله علیه وسلّم تسلیم نموده وبعد از آن چونکه معجزات ندیدند باز بکفر برگشتند قوله وإن کان کبر علیک اعراضهم فإن استطعت ان تبتغی نفقاً فی الارض او سلّماً فی السماء فتأتیهم بآیة ولو شاء الله لجمعهم علی الهدی فلا

فلا تکونن من الجاهلین راهب گفت این هفتمش اگر پیغمبر شما
اصدار معجزات درقوه نداشت بحث براو وارد نمیشود چرا
که بسیار طالب معجزه کردن و راغب می بود ولی طالعش یاری
نکرده مفتی گفت خدا او را تسلّی فرموده و این مرحمت ربّانیّه
بهمه کرامات و معجزات می ارزد قاضی گفت ایضاً درسورهٔ
الانعام قوله وقالوا لولا نُزّل علیه آیة من ربّه قل إنّ الله
قادر علی أن ینزّل ایةً ولکنّ اکثرهم لا یعلمون راهب گفت
این هشتم و امّا درست معنی اش را در نیافتم مردم ازدست
پیغمبر شما شکوه می کردند که چرا بما هیچ معجزهٔ نمی آرد و
درجواب ایشان میفرماید که خدا بر انزال معجزات قادر می باشد
لایق وشایستهٔ رسول الله این بود که بگوید چونکه برهان نبوّت
از من میخواهستید اینک بحکم خدای تعالی فلان معجزهٔ براهم نزد
مفتی گفت سببش معلوم و مفهوم حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وسلّم از روی صداقت و اخلاص میفرمایند که خدا قادر بر انزال
کرامات و معجزات می باشد ولی مرا باین خدمت مأمور نکرد
قاضی گفت ایضاً در سورهٔ الانعام قوله واذا جاءتهم آیة قالوا
لن

ن یؤمن حتی نؤتی مثل ما اوتی رسل آللّٰه آللّٰه اعلم حیث یجعل
رسالته سیصیب الذین اجرموا صغار عند الله و عذاب شدید
بما کانوا یمکرون راهب گفت این دفعهٔ نهم راستی پیغمبر شما
درآن وقت میتوانست بوسیلهٔ یک معجزه تمامی اهل مکّه را
تسلیم اسلام خود سازد ولی نیاورد مفتی گفت جواب استنباط
شما درضمن همان آیه حاضر و موجود است قوله الله علم حیث
یجعل رسالته قاضی گفت در سورهٔ الرعد قوله ویقول الذین
کفروا لولا انزل علیه آیة من ربّه انّما انت منذر و لکلّ قوم
هاد راهب گفت بسیار خوب و مثل آفتاب روشن این دهم
قاضی گفت ویقول الذین کفروا لولا انزل علیه آیة من ربّه
قل انّ الله یضلّ من یشاء و یهدی الیه من اناب راهب گفت
این دفعهٔ یازدهم ای قاضی بخدا بس مان است قاضی گفت
من هم خسته شدم و امّا شکایت نمیکنم مفتی گفت این همه
زحمات را بخش خاطر عطیر الجزایری کشیدیم ولی او تسبیح
بدست و ورد بزبان مشغول استخاره می باشد و بحرف ما
هیچ گوش نمیدهد الجزایری گفت من سالهای سال استکه
درس خوانده

درس خواندن

الف بی قرآن را باتمام رساندم راهب گفت حکما گفته اند که کسی
که همه را فهمید و دانست باید برای تکمیل کمالش بعض چیزها را
از نو یاد بگیرد و دانسته را فراموش کند قاضی گفت چونکه الجزایری
ما را بتهمت نافهیدگی مضامین قرآن متّهم کرده بود چند تا آیات
مبارکه را ذکر آوردیم که همه بر عدم توانای معجزات رسول الله صلی
الله علیه و سلّم گواهی و تصدیق میدهند و نظر بر این براهین
مقرون بثوابستکه سرکار الجزایری پارهٔ اوهام را بقول راهب
نسیان فرماید الجزایری گفت اطفال مکتبخانه از عهده جواب
این همه فقرات در می آیند تا بمن چه رسد قاضی گفت اگر هر شیر بچهٔ
شاگردی لال و خاموش و پنبه در گوش لابدّ باید حرف استاد مکتبخانهٔ خود
خواب خرگوش کند البته ألف البته خاموشی از طلب حقیقت مرغوبتر و
اولی است مفتی گفت بخاطر من التماس از سرکار قاضی دارم که
صحبت را از سر بگیریم راهب گفت اقتضای کماکان کیفیّت
حقیقت اتمام مکالمهٔ دوستان و سرانجام صحبت است

[illegible] درمیان قاضی و مفتی و الجزایری و
راهب مشار الیهم اتمام مضامین محاورهٔ دوّم مناظره

فرد اوّل

قاضی گفت در سورهٔ النحل قوله وما ارسلنا من قبلك الّا رجالاً نوحی
الیهم فاسألوا اهل الذکر إن کنتم لا تعلمون راهب گفت این دفعهٔ داونزدهم
است مُرادش آنکه پیغمبرانِ دیگر را خدای تعالی برای شهادت و دلیل
حقیقتِ نبوّتِ ایشان عطای قوّهٔ اصدار معجزات (حجّت) فرموده قاضی گفت ایضاً
در سورهٔ الرعد قوله تعالی ولقد ارسلنا رسلاً من قبلك وجعلنا لهم
ازواجاً و ذرّیة وما کان لرسول ان یأتی بأیتی الّا باذن الله راهب
گفت این سینزدهم منظور آیه ملامت اشخاصیستکه ضرب پیغمبر را
میگرفتند که چرا بسیار زن داری و معجزه هیچ نمی کنی مفتی فی الحقیقه
اگر زن کمتر و معجزات بیشتر میبود امور رسول الله آسانتر صورت
انجام می پذرفتند قاضی گفت درهمان سورهٔ مبارکه درجواب کافران
که معجزه ندیدند قوله الذین کافروا لست مرسلاً قل کفی بالله شهیداً
بینی وبینکم من عنده علم الکتاب راهب گفت این چهاردهمش
ولی دُرُست مفهوم نمی شود که کافران از پیغمبر معجزهٔ خواهش
می کنند و پیغمبر محض و تنها میگوید که شاهدِ حقیقتِ نبوّتِ من
خدا وکسان قرآنخوان می باشند مفتی گفت جای بحث وجدال
ندارد

دارد سیدنا صلی الله علیه وسلّم از لزوم معجزات خود را بری الذمّه
کرد قاضی گفت در سورهٔ طه قوله وقالوا لولا یأتینا بآیةٍ من ربّه
تأتهم بیّنة ما فی الصحف اولی راهب گفت این پانزدهم
قاضی گفت در سورهٔ الانبیاء باز حکایت اهل مکّه است قوله بل قالوا
اضغاث احلام بل افتراه بل هو شاعر فلیأتنا بآیةٍ کما ارسل الاوّلون
ما آمنت قبلهم من قریة اهلکناها أفهم یؤمنون راهب
گفت این شانزدهم وامّا اهالی مکّه بسیار بی ادب غریب و بدگمان می بودند
و رأی خود را درباب پیغمبر و قرآن آشکار و بی باک می گفتند و بهیچ وجه
بطوق اسلام گردن تسلیم نمی نمودند مگر بضرب شمشیر و چوب
مفتی گفت راهب از عهدهٔ شغل و وعدهٔ خود درست در نمی
آید و بتحریر و شمار آیات منحصر نمی شود راهب گفت تکلیف
من تکلیف شحنهٔ یشتکه گناهکار را دیگران چوبکاری می کنند و او عدد چوبها را
می شمارد و تقصیرات گناهکار مضروب را بیان می کند در سورهٔ
الاعراف قوله تعالی واذا لم تأتهم بآیةٍ قالوا لولا اجتبیتها قل انّما
اتّبع ما یوحی الّا من ربّی هذا بصائر من ربّکم وهدًی ورحمة لقوم
یؤمنون راهب گفت این هفدهم مفتی مرا ببخشد که باز مثل
شحنهٔ

شحنهٔ مزبور داخل مضامین کلام آیات شده باز بنابر خاطر الجزایری
کریبان اهل مکه بگیرم که چرا این خدا ناشناسان آیات وحیهٔ
حضرت محمد صلی الله علیه وسلم خیالات شاعرانه میدانستند کاشکه
حضرت اقلاً یک معجزهٔ میکرد قاضی گفت در سورهٔ البقرة قوله وقال
الذین لا یعلمون لولا یکلمنا الله او تأتینا آیة کذالک قال الذین
من قبلهم مثل قولهم تشابهت قلوبهم قد بیّنا الآیات لقوم یوقنون
انا ارسلنا بالحق بشیرا و نذیرا ولا تسأل عن اصحاب الجحیم
راهب گفت دفعهٔ هشدهم حکایت کهنهٔ یست همیشه میگویند که
تا معجزه نبینیم اعتقاد نمی کنیم مفتی گفت حرف حضرت سیدنا صلی الله
علیه وسلم همیشه یکست می فرماید که تکلیف من بیشارت و نصیحت
منحصر میباشد قاضی گفت در سورهٔ الاسری قوله وما منعنا ان
نرسل بالآیات الا ان کذب بها الاولون وآتینا ثمود الناقة مبصرة
فظلموا بها وما نرسل بالآیات الا تخویفاً راهب گفت این نوزدهم
حضرت داود بن سلیمان فرمود که خوف و بیم آغاز حکمت
است و چونکه بمصداق آیهٔ مذکوره خدا معجزات نمی فرستد جز
بجهت تخویف پس قدرت معجزه در ابتدای رسالت حضرت محمد
صلی الله علیه وسلم بر او وحی و نازل می شد ولاکن نه در
اواخر رسالت

او اخر سالت بقول بعض قلضای مسلمین مفتی گفت نه در ابتدا
و نه در اواخر رسالت بلکه هیچ وقت قاضی گفت و ایضاً در سورهٔ
مذکورهٔ الیسری قوله تعالی لن نؤمن لک حتّی تفجر لنا من الارض
ینبوعًا و تکون لک جنّةٌ من نخیلٍ و عنبٍ فتفجّر الانهار خلالها
تفجیرًا او تُسقِط السّماء کما زعمت علینا کسفاً او تاتی باللّه و
الملایکة قبیلاً او یکون لک بیتٌ من زخفٍ او ترقی فی السماء و
لم نؤمن لرقیّک حتّی تنزّل علینا کتاباً نقرؤه قل سبحان ربّی هل
کنت الّا بشرًا رسولاً راهب گفت آفرین این بیستم شد نه سوالی
از آن صافتر و نه جوابی صریحتر قاضی گفت تمام شد آیات اصلیّه
مشعر بر آنکه حضرت محمّد صلی اللّه علیه و سلّم حکم اصدار معجزات
از خدا نداشت الجزایری گفت (در این کثرت الکلام) مقصود شما محافظت سلطان محمّد
ثانی یا معارضت بنده بود کدام یکی بفرما قاضی گفت علم من و بلاغت
من هرگز نوکر نفوس امّاره نبوده و الآن نه ملامت اشخاص و نه
مذمّت کیفیت عقیدت ایشان در نظر داشتم خدا شاهد داشت
که (باعث) ذکر این همهٔ آیات اوّلاً نام و ننگ شرعیّت الهیّه ثانیاً
پاس خاطر و حرمت سیدنا علیه السلام می باشد و دلم نمی خواهد
که مردم

که مردم بحضرت سیدنا نسبتهای خلاف حکم خدا منسوب نمایند
الجزایری گفت انشاء الله قاضی خواهند فهمید که طریقی که
پیش گرفتند طریق مستقیم نیست قاضی گفت دلم برای
این میسوزد که آنچه شما غیرت دین و هدایت میدانید نیست
مگر غرور و گمراهی حتی که احادیث سنت را سبقت بر قرآن دادید
و باوجود براهین آیات باز میگوئید که حضرت صلی الله علیه و
سلم مأمور باصدار معجزات می بود الجزایری گفت ببخشید و
امّا غضب سرکار قاضی بیجاست در میدان بلاغت سوار اسپ
فصاحت شده بودید چونکه دیدم که اسپ سرکشیست و ورطهای
هولناک در پیش رو جلو شما گرفتم که مبادا سرکار را نیندازد
قاضی گفت من راه ذهاب و ایاب را خوب میشناسم ولی حاصل سفر
مایهٔ مجد الجمیع نیست الجزایری بحمد الله مجد حضرت سیدنا
صلی الله علیه وسلم را بستهٔ ننگ و نام بعض قضات نیست
قاضی گفت و علاوه بر این هیچ وقت من الاوقات بحمق و غرور
بعض الجزایریان مناط نبود راهب گفت ای حضرات لوازم
آداب را فراموش نکنید الجزایری گفت قاضی بمن دشنام گفته
قاضی گفت

قاضی گفت الجزایری بشأن و منصب من بحرمتی کرده راهب گفت شما را
بخدا قسم که آرام بگیرید الجزایری گفت این خانه خانهٔ من و قاضی مهمان
من پس بمصداق مثل اکرم ضیفک ولو کان کافرًا بیش از این چیزی
نمی گویم قاضی گفت اینها سهل است ای راهب تو وحشت مکن در
مناظرهای فیما بین صاحبنصبان ملّت محمدیه حرفهای زبر و عبارتهای
ناپسندیده بسیار اتفاق می افتد راهب گفت راستش را بخواهید
اینستکه در کلّ بلاد جهان لوازم شرایط آداب صحبت بردمّهٔ عهدهٔ
مصاحبان می باشد قاضی گفت نصرانی حق دارد الجزایری گفت
کار بانجا نمی انجامید اگر در ابتدای مکالمه دعای نعوذ باللّٰه من الشیطان
الرجیم میخواندیم راهب گفت صحبت ما ماند در جای که بنا بر شهادت
بیست و سه آیات مذکوره حضرت محمّد علی نبیّنا و علیه السلام
مامور باصدار معجزات هیچ نبوده و رسالت او محض بشارت و نصیحت
مردم مخصوص میشود پس در این باب سرکار صاحب خانهٔ مهمانتوازما
چه میفرمایند الجزایری گفت جواب بنده اینستکه سیدنا صلی اللّٰه
علیه و سلّم بسیار معجزات نازل فرموده و امّا بعد از انزال آیات
مذکوره و بر حقیقت چنین اعتقادی همگی اصحاب مشایخ سنّت فتوی دادند
راهب گفت

و قرآن

راهب گفت ممکن نیست چراکه در کلّ سورها و از اوّل تا آخرش
کلام مطلق و غیر مقیّد بزمانست و
عدم قدرت اصدار معجزات حضرت محمّد مبرهن و مذکور و علاوه برین
خود حضرت سبابهای آن عدم قدرت اصدار معجزات را بتفصیل هرچه
تمامتر در مضامین آیات مذکوره مفصّل فرموده از قراریکه اوّلاً دیدیم که
المعجزات لا یعطیها الله الا تخویفاً و چونکه بقول حضرت سلیمان ابن
داود خوف و باک علامت ابتدای حکمت می باشند پس خدای تعالی
قوهٔ معجزات را در اوایل نبوّت حضرت معظم الیه نه در آخر ازان
بحضرت عطا ارزانی میفرمود دوّم آنکه پیغمبران و سلف حواریان که قبل از
حضرت آمده معجزات و کرامات بقدر کفاف اصحاب قلوب بجا آوردند
و ذکر آن در ولایات عرب چه در ابتدای رسالت حضرت معظم الیه
و چه در ایّام حجّت وداع او هنوز باقی و فی الافواه مردم زنده مانده بود
سیّوم آنکه در نظر مشرکان و کافران که بخدا و پیغمبر هیچ اعتقاد نمی
داشتند معجزات تازه و کرامات جدیده اثری نمی بخشیدند و می
بایست که من قسی قلبه و هرکسیکه بآیات معیّنهٔ پیغمبران و بنصیحات
و بشارتهای حضرت محمّد صلی الله علیه و سلم گوش نداده بغضب
خدا گرفتار گردد قاضی گفت انشاء الله چنین است راهب گفت
خصوصاً

خصوصاً بر ارباب خبره پوشیده نماناد که هر وقتیکه اهالی مکه و
یهودیان (بحضرت پیغمبر شما می گفتند که تو بما یک معجزهٔ از معجزات خدا
بنما تا برسالت تو اعتقاد کنیم حضرت همیشه ابا می نمود که جبرائیل چنین
حکمی از آسمان نیاورده و امّا بقول الجزایری در اواخر نبوّت حضرت بیلا
خواهش و نا طلبیده (خود بخود) بسیار معجزات معمول داشت در (اثنای) این احوال حکایت
پیغمبر شما مانند حکایت مطرب میباشد که هرگاه از او التماس میکردند
که ای فلان برای ما بخوان و بنواز نمیخواند و نمی نواخت ولی هر جایکه
مردم راغب ساز و نواز نمی بودند اینقدر تغنّم و ترنّم می نمود که نعوذ
بالله قاضی گفت این کلمه خالی از نمک نیست الجزایری گفت آری سرکار
راهب لطیفه و قصّه میگویند و بر زخم دل قدورت منزل بنده نمک استضحاک
می پاشد ولی در عالم مهمانوازی شنیده را ناشنیده محسوب میکنم
راهب گفت چارهٔ کفش تنگ پا بیرون کشیدن است از برای رفع
ملال خاطر صاحب خانه ما مرخّص می شویم الجزایر گفت بخدا
که برفتن تو هیچ راضی نمی شوم بلکه لطیفهٔ ترا هرچه خسرو گوید
شیرین بود میدانم بشرطیکه در اینجا بمانی و دلایل و براهین مرا
یکایک گوش کنی نوبت من است حرفهای میزنم که در مدّت عمر تو
مثال آن

از آن هیچ نشنیده راهب گفت اگر چنین است پس سنت می
گشتم و بسر و چشم در دولت خانه می مانم قاضی گفت نتیجهٔ مناظرهٔ ما
باینجا پیوست که موافق قرآن حضرت محمد صلی الله علیه وسلم
هیچ معجزهٔ نکرده و هیچ معجزهٔ نمی توانست بکند

میان راهب و قاضی و مفتی و الجزایری
مشار الیهم در بیان معجزهٔ البراق

الجزایری گفت از مضامین آیات متذکرهٔ محاورهٔ سابقه چنین
دریافت و استنباط میتوان کرد که خدای تعالی توانای معجزات را
بحضرت سیدنا صلی الله علیه وسلم عطا نفرموده چه میشود شاید
شما هم درست نفهمیده باشید و لاکن آنچه بنظر رسیده معنی آیات
مسطوره را بغیر از خدا کسی نمی داند و من بیان سنت بیشتر از
تفسیرات دیگر می پسندم و بقواعد علم منطق که العمل یلوح
احسن قیاساً راغبترام قاضی گفت البته عمل از گمان و قیاس
اولی است بشرط که حقیقت عمل مورد بحث و جدل نباشد و امّا
قدر و قیمت عمل مافی ضمیر الجزایر را خوب میدانیم راهب گفت
ای قاضی

ای قاضی طریقهٔ انصاف وعدالت را از دست مده الجزایری مدت
مدید حرف مارا گوش میکرد شرط رفاقت اینستکه ما هم سخنهای
اورا بصبر وآرام بشنویم وازاین گذشته دلم بسیار میخواهد بدانم
که اعمال مافی ضمیره چه چیزی می باشد وثابت کردن آنها باعث
نور قرآن است چرا که (نظر باینکه) پیغمبر شما اظهار المعجزات را انکار مینمودند
ارباب سنّت بوسیلهٔ تصدیق اظهار المعجزات (از اطاعت) احکام پیغمبر عاصی
شده خواه نخواه هم پیغمبر را و هم قرآن را انکار می نمایند الزاین
فقره رانمی فهمی من (واضحتر) بیان میکنم قاضی گفت برای فهمیدن حرف تو
تمیز الخیط الابیض من الاسود کفایت می کند الجزایری گفت
بنده را معذور بفرمائید که در میان کلام شما (در) فکر ترتیب مطالب
خود مستغرق ام راهب گفت در ما گذشت نوبت شماست
بفرمائید الجزایری گفت افعال خاطرم فوج فوج میرسند ومیتوانستم که
موافق کتب تواریخ بقدر سیصد هزار معجزات بشما در اینجا بگویم واما
بترک وتنها اقتصار میکنم روایتی عجیب وغریب بنحویکه از استماع او
آسمان وزمین در می خروشند قاضی گفت بشرط سقف این اوطاق
نشکند راهب گفت بفرمائید الجزایری گفت شبی از شبها جبرئیل
بخدمت

بخدمت رسول الله آمده و سینه مبارکه او را شکافته دلش را درآورد
و اندرون سینه را از خون سیاه و اخلاط پاک و با آب زمزم
شستشو نمود (و صاف) دل را بجای اولش گذاشت و جراحتها را معالجه کرده
گفت سوار شو برویم ناگاه (آسپ) البراق با زین یراق تمام مرصّع حاضر
و موجود گشت سر البراق بشبیه سر دختر و جبهه و دنبش
مانند دنب طاوس و قدّش فیما بین قدّ خر و استر و امّا غرّان
و زیبان مثل فیل مست بسوار شدن حضرت سیدنا صلی الله
علیه وسلّم راضی نمیشد تا آنکه حضرت وعده کرد که در جنان
بهشت از برای (چراگاه) البراق یک چمن خاصّ و مختصّ معیّن فرماید از
مسجد الحرام مکّه بیک حمله البراق حضرت را بمسجد بیت المقدّس
مشهور بمسجد الاقصی سرا زیر آورد و از آنجا حضرت نبیّ صلی
الله علیه وسلّم بعد از تفریغ نماز (البراق) سوار شده بهدایت جبرایل سرا با
سوی هفت طبقهٔ آسمان صعود فرمودند و مسافت از دم
در دهلیز سموات تا طبقهٔ اوّل پنج قران راه کاروان است و
همچنین (فاصله) فیما بین هر طبقه چونکه بآسمان نخستین رسیدند هفتاد
هزار نرشتگان که هرکدام ایشان سالار هفتاد هزار ملایکه و
سپهدار

سپهدار افواج الهی (مینمودند و مشغول محافظت حصارها) جبرایل
دقّ الباب و خلقهٔ دروازه زده قراولان پرسیدند که باتو که
میباشد جبرایل گفت، رسول الله پس سلاران با کمال آداب آفرین
و تحسین و خوش آمدی گویان دروازه وا نمودند اوّل شخص که
باستقبال دویده حضرت آدم علیه السلام بصورت شیخ محترم و
خجسته اقبال نزدیک سیدنا آمده او را تهنیت و دعا و مدح می
نمود، در طبقهٔ دوّم پیغمبران یحیی بن زکریا و عیسی بن مریم
علیهما السلام باکرام تامّ و تمام حضرت سیدنا را پیشواز کردند
و در طبقه سیّوم حضرت یوسف بن یعقوب و یک فرشتهٔ بغایت
بلندقدی و نهایت بزرگی بحدیکه فاصلهٔ میان دو چشمان او هفتاد
هزار فرسنگ طول داشته دعا و ثنا رسول الله را میگفتند و در
آسمان طبقهٔ چهارم حضرت ~~هرمس~~ ادریس و در طبقهٔ پنجم
حضرت هارون که نصف ریش او سفید و نصف دیگرش سفید
شده و در طبقهٔ ششم حضرت موسی و در طبقهٔ هفتم حضرت ابراهیم بر کتاب قوانین و آیین
تکیه زده و جماعتی کثیری از ملایکه که هر کدام ایشان بقدر
هزار طول و عرض زمین و هفت هزار سر و هفت هزار دهن
داشتند
و هر دهنی

هر دهنی هفت هزار زبان و هر زبانی بهفت هزار لغات و لهجه
سپاس و ستایش خدای تعالی شانه می خواندند تا آنکه جبرایل بحضرت
صلی الله علیه وسلم گفت که اینک عرش برین و من بدخول طبقهٔ
هشتم آسمان مأذون نیستم تو بآنجا باید تنها بروی و بالای
دروازهٔ بزرگی آنجا خطوط لا اله الا الله نوشته و از دو زبانیان می بودند
و خدای عزّ و جلّ حضرت سیدنا را احضار فرموده یک دست الهی
بر دوش و یک دست دیگر بسینهٔ پیغمبر نهاد و از هول و هراس
بتمامی اندام حضرت لرزه پیدا شد و امّا خدای تعالی بانواع الطاف
و نوازش حضرت را خاطر جمع و آسوده حال نموده فرمود که اُمّت
تو بگو که هر روز بنجاه دفعه نماز و صلوة و سجده کنند حضرت عرض
کرد که امّتان بیچاره از عهدهٔ چنین وظیفه بشکل برمی آیند
خدا فرمود پس چهل و پنج دفعه حضرت از غایت خوف و حرمت
خاموش گشته و از حضور الهی مرخص حاصل نموده بنزد حضرت
موسی علیه السلام التماس شفاعت و واصطهٔ امّتان خودی
نمود تا آخر الامر قاضی الحاجات بپنج نماز اکتفا فرمود و امّا بشرط که
هر نمازی بده نماز بیرزد پس حضرت سیدنا صلی الله علیه وسلم
باز برجاع

باز بر جاع و تضرّع و استدعا بناء گذاشته که شاید بار امّتانرا
یکقدری سبکتر سازد ولی خدا بلفظ سبحانه قرموده لاکلامی
لایتبدل و مادام توقف حضرت نبیّنا در عرش برّین چند نفر نسوان
حورالعین بنظر مبارکش رسیده درحسن از ماه چهارده روزه
دلپذیرتر و از آفتاب منیرتر وغیره وغیره ای حضرات دیگرچه
عرض کنم وصف و بیان عجایب وغرایب که حضرت درآن شب مشاهده
نموده از دست و زبان که برآید خودتان کتاب یحیی بن سالم و
کتاب محمّدبن عبدالله بخوانید تا ببینید الحمدلله ربّ عالمین

راهب گفت الحقّ این دستگاه دستگاهی و بنیان عظیمیست وکاشکه
انساس آن بنیاد داشته باشند الجزایری گفت بنیادش فعل
معجزات الأسری و بنیانش فعل اسلام رسول الله علیه السلام
می باشد سایر وحیات بواسطهٔ جبرایل بر رسول الله نازل
می شدند ولی درآن شب دیدید که خدای تعالی بدون
هیچ واسطه رو برو با حضرت متکلّم شده و احکامات بدو
شفاها فرموده بود و این معجزه از معجزهٔ جبل سینا بزرگتر
زیرا که

زیراکه حضرت موسی بر سرکوه خدارا دیده و حضرت نبیّنا
درعرش برّین در درگاه آسمانی یعنی اصل مکان و مأوای
الهیّت بخاک پای حضور باهرالنور ربّ عالمیّن عزّ وصول پیوست
قاضی گفت اساس هر عمارتی باید بر محلّ استوار بنا و قرار
گیرند و همچنین هر معجزهٔ که بنای دین و ملّت را از آن
تقویّت و استحکامی حاصل میشود لابدّ آنکه معجزهٔ لانشك و
لاریب فیه باشد والّا بنیاد باد است و معجزهٔ الاسری هیچ
شاهدی از شهدا نداشته بل از قرار ذکر فوق بر عدم وقوع آن
براهین معتبر حاضر و موجود و خود پیغمبر شما در حضور جماعت
اهل مکّه حاشا و ابا کرد قوله لن نؤمن لك حتی ترقی فی السماوات
ولن نومن لرقیك حتی تنزل علینا کتاباً نقرؤه جواب که حضرت
بایشان داده قوله قل سبحان ربّی هل کنت الّا بشراً رسولاً
الجزایری گفت عرض کردم که باید بیان و تفسیر این آیات را بخود
خدا واگذاریم و خودمان بجزم عزم و رأی ثابت افعال معجزات
رسول خدارا اعتقاد کنیم و بس قاضی گفت قطع نظر از عدم
اعتقاد اهل مکّه چندین نفر از اتباع حضرت و اهل عیال او
مثلاً

مثلاً معاویه خلیفهٔ پنجم انکار کردند و عایشه رضی الله عنها بانوی
زوجهٔ خاصهٔ حضرت گفت که در آن شب از شام تا سحر رسول الله
از حرمخانه جای نرفته بلکه در همانجا خوابیده بود الجزایری گفت
معاویه و عایشه هر دو اشخاص عزیز شأن و نعوذ بالله که ایشانرا
صاحب غرض بگویم و شاید هم که بروفق روایت بعض فضلای
سنت آن معجزهٔ الاسری در عالم خواب اتفاق شده خدای
تعالی قادر بر همه چیزی باشد و معجزات را چه در عالم نوم
و چه در جهان وجود (بیداری) بپیغمبران خود عطا میفرمایند راقم
گفت در این صورت چرا خیالات خام خواب را اسم معجزه می دهید
چه میشود که امشب من یا شما یا غیر خوابی عجیبی ببینیم و امّا
خدا نکند که بنا بر آن خودمان را اصحاب معجزات بدانیم
قاضی گفت حاصل کلام اینکه الاسری بالجسد غلط است
و منکر قرآن و تواریخ و لاکن الاسری بالروح چیزی دیگر
از خیالات بی اصل و معنی نمی باشد بدلیل آنکه مسجد الاقصی بیت
المقدس شصد سال قبل از تولد سیدنا صلی الله علیه وسلم
خراب و بالکلیه منهدم بود پس چگونه حضرت در آنجا میتوانست
نماز

پردازد و آنچه مؤرخان ما مسجد الاقصی میگویند مسجد بیستانه
خلیفهٔ عمر رضی الله عنه بیست سال پس از وفات رسول الله
برمحلّ خرابات مسجد قدیم مبنیٔ و بعداز آن صلاح الدین تعمیر
کردند و تا امروز در بیت المقدّس وجود دارد مفتی گفت. ما
شاء الله سرکار قاضی همه وقوعات تواریخ را ازبرمیخوانند
راهب گفت و امّا ذکر مسجد الاقصی گویا در آیات قرآن مذکور
قوله الحمد لله الذّی اسری بعبده لیلاً من المسجد الحرام الی
المسجد الاقصی الجزایری گفت بارک الله ای راهب همین را
هوهو فرمودی که خودم می خواستم بگویم راهب گفت در اوّل صحبت
ما حرف شما همین بود هرچند آیهٔ مزبوره را در خاطر نداشتید
قاضی گفت ولی راهب مانند من در تواریخ البتّه خوانده که مبنیٔ
مسجد الاقصی بیلاشک وشبهه خلیفهٔ عمر می باشد راهب
گفت بمراتب و اینرا هم خوانده ام که رئیس رهبان بیت المقدس
اصل مکان خرابهٔ مسجد حضرت سلیمان ابن داود را بخلیفهٔ
عمر نشان داده قاضی پس مسجد الاقصی را بعداز وفات رسول
الله بنا کردند بهیچ وجه من الوجوه روایت نماز حضرت
در آن

مسجد حقیقت ندارد راهب گفت این قرآن و این تواریخ و حال
چارهٔ اختلاف آنها کدام است قاضی گفت بنده ماذون نیستم
که دورتر ازاین برویم مفتی گفت طوعًا قهرًا باید بقول الجزایری
بگوئیم که (بیان) مضامین آیات که بنظر انسان متناقضه می نمایند در
دست خدا می باشد و بس راهب گفت ای حضرات حرف جدی (وبالتحقیق)
بزنید وکلام مردانه بزبان رانده بگوئید که چونکه خلیفهٔ عمر دید که
لفظ مسجد الاقصی در قرآن حرف دروغی میبود بنابر حرمت پیغمبر
فرمود که فی الحقیقه مسجد الاقصی را در بیت المقدس از نو بسازند
قاضی ومفتی گفتند ما باین بیعدی و دوری مرخص نیستیم برویم
راهب گفت ولی فکر شما تا آنجا نمیرسد و آیا نه بعد از این
سوأل مفتی وقاضی تبسّم کنان سکوت می نمودند و رنگ روی الجزایری
زرد شد آخر الأمر قاضی گفت مناظره درباب این مطلب بوقت دیگر
واگذاریم بلکه راهب فقرهٔ غیر از ما بپرسد راهب گفت الحق
معطّل ام ونمی دانم ازچه درسخن درآیم بحثی که شما با الجزایری
میداشتید و براهین که بر عدم قدرت معجزات حضرت محمد ذکر
کردید بحقریب حقیقت بنظرم می آید واز طرف دیگر درخصوص
بعض

بعض مطالب حق بجانب الجزایری است پس اولی آنکه سکوت
کنم الجزایری گفت لطف شما کم مباد و الّا بنده خودرا اینقدر
عاجز و مغلوب نمیدانم و معطّل ردّ جواب سوال ایشان نیستم
راهب گفت مغلوب بودن دگر است و ضعیف بودن دیگر و
چندین دفعه اتّفاق افتاده که بعد از شکست پی در پی نصرت
می آید الجزایری گفت تعصّب راهب را بفقرای نصرانی نبخشیم
و بحمد الله هیچ وقت بنان و نمک روحانی اهل کلیسیا نبودم
اسد الله الغالب و نوبت نصرت ما نزدیکتر از آنکه شما می
پندارید الجزایری گفت گاهست ولی مشکل میدانم چراکه
از قراریکه دیدیم الاسری شما را شهدای ما نند عایشه و معاویه
تکذیب کردند و دروغ آن از مضامین روایت شما خود بخود
دریافت میشود الجزایری پرسید که کدام مضامین راهب گفت
بقول شما مسافت میان هر طبقهٔ آسمان پانصد سال
راه کاروان اعنی فاصله نیما بین طبقهٔ اوّل تا طبقهٔ آخرش
دو کرور و بیست پنجاه و یک روزه راه دارد و باز بقول شما
در آسمان سیّوم فرشتهٔ بیستکه از یک چشمش الی چشم
دیگر هفتاد مسافت

دیگر مسافت هفتاد (هزار) روزه راه میباشد پس چونکه عرض ما
بین عینین انسان مساوی جزو یک و هفتادم (کل) طول قامت انسان
است بلندی قدّ فرشتهٔ شما به نُه کرور چهار صد و پنجاه یک هزار
روزه راه مقابل می افتد الآن ای الجزایری انصاف بده که موافق
قیاس و مطابق علم هندوسه قدّ و بالای فرشتهٔ شما در یک طبقهٔ
آسمانی نمی گنجد بلکه (سر او بسیار) از هشت طبقات تمام گذشته ارفعتر از عرش
برّین خدا و از خود خدا الی نهایت بلندتر خواهد شد و چنین
کفر را عقل (و دین) قبول نمی کند

قاضی و مفتی بخندیدند و امّا الجزایری بسیار مضطرب الحال
و پریشان و افسرده خاطر از جای خود برجسته بحرم خانه رفت
و چندی پس از آن صدای زنان برآمد که واویلا اقای ما غشّ و
بیهوش افتاد ولی بعد از نیم ساعت دیگر الجزایری افتان خیزان
بمجلس مصاحبان مراجعت نموده نشست و گفت مرا باید
ببخشید که بجهت انجام امری از امور اندرونی ترک صحبت
شما را کرده بودم راهب گفت الآن که بحمد الله دوست و
صاحب خانهٔ ما دروغ حکایت کتب سنّت را فهمید این هم
برخاطر

برخاطر یاران پوشیده و پنهان نماند که بمصداق روایات دیگر در
کُتب سنّت جمال و قامت حضرت محمّد صلی الله علیه وسلّم از جمال
و قامت سایر ساکنان بهشت بیشتر و بلندتر است و علی هذا
از فرشتهٔ مذکور بزرگتر می باشد پس آسمان و بهشت کُتب سنّت
ماورای آسمان و بهشت کُتب اهل کتاب اند قاضی گفت حوریان
حرمخانهٔ بهشتی رسول الله باید هم بهمان قدّ باشند و در کدام صحرا
جای گیرند عُرصهٔ مجموع عالم ملکوت بروی ملایکه تنگ خواهد شد
راهب گفت سرکار قاضی دایماً بعض کلمات حسنهٔ مضحکه می فرمایند
قاضی گفت فخر و هنرش بسرکار جناب الجزایری برمیگردد ولاکن
شوخی برطرف نتیجهٔ مناظره این است و ثمرهٔ مکالمهٔ دوستانه آنکه موافق
براهین دینی و تاریخی و عقلی الاسری بزرگترین معجزات سیدنا صلی
الله علیه وسلّم هیچ صورت وقوع نداشت و ندارد

[illegible] میان قاضی و راهب و مفتی و الجزایری
مشار الیهم در تتیمّهٔ مطالب محاورهٔ سابق و شکوک الجزایری

چونکه بعد از اثبات کذب و افترای حکایات کُتب سنّت

الجزایری

الجزایری متعجب وحیران و انگشت بر دهان در گوشهٔ نشسته
حرفی نمی زد قاضی گفت ای رفیق غم مخور یا آنکه باعث ملال
خاطر عزیز بدوستان بگو تا در رفع قدورت بقدر مقدور بکوشیم
آه و افسوس شایستهٔ زنان ناتوان نه لایق مردمان عالی منصب
و شایسته شأن مثل تو میباشد از این غم و غصه خدارا خوش نمی آید
الجزایری گفت کاشکه مرا مادر نزاده بگذار بمیرم قاضی گفت غرور
و تکبر دشمن قاتل ارباب شعور است الجزایری گفت غرور از قلب
من هزار فرسخ دور و امّا ایمان من و اعتقاد من که از جان دوستری
داشتم بصدد زوال رسیده پس بگذار بمیرم قاضی گفت ای برادر
مهربان فراموش مکن که استدعای الموت گناه عظیمیست از خدا بترس
الجزایری گفت مردن با ایمان به از زیستن باشک و گمان قاضی
گفت پس دلترا از شک و شبهه بپرداز قرآن شریف خبر میدهد که
حضرت سیدنا رسول الله علیه وسلم مأمور بامداد بمعجزات و مأذون بود
والآن خود دیدی که معجزهٔ الاسری عظیمترین معجزات حضرت هیچ
اصل ندارد پس خیالات بی معنی عوام را بعوام بگذار و غلط را مردانه
غلط بدان (ای فریدهٔ علماء) بیدون معجزات و کرامات قرار واستقلال گرفت
در این اخبار

حقیقی قرآن هیچ تشکیک مدار بلکه راستی بروی خاص و عام اعتراف و
اقرار کن و در راه دین یقین ثابت قدم برو الجزایری گفت الحمد لله من از جماعهٔ
معتقدین نیستم و خاموشی من مادام ذکر آیات مزبوره کافه اعتراف و
تصدیق قول شما بود و خدا شاهد است که باوجود عدم معجزات کتاب
قرآن از جان و دل می خواهم که هر صحیفهٔ کتاب مستطاب را ببوسم
و شعف کنان ببوسم و امّا ایمان در افق عقلم دیگر نمی گنجد و فکر
خیرانم مثل دُرّ علظان در دریای ریب و تشکیک مستغرق شده
نه قعری و نه کناری می بینم کجا دانند حال مارا شبک باران ساحلها
و نه طاقت و نه شکیبای در دلم مانده و از یار و اغیار میترسم قاضی گفت این چیزی
نیست مگر وهمی بعداز وهم الجزایری گفت کاشکه تو این
وهمرا از سینهٔ من بیرون می کندی قاضی گفت ای برادر دیگر
چیزی از ما پنهان مدار و مافی ضمیر ترا تمام بگو الجزایری گفت
پس بشنو آنچه در دل خود میگویم اگر معجزات ما خیالات خالی از معنی
میباشند معلوم که مألفان کتب السنّت از روی نادانی یا قصداً
عمداً ما را مغبون کردند ولی این سهل است ترک اعتقاد بسنّت
میکردم و خلاص و سالم میشدم درد من جای دیگر است آیهٔ
مذکورهٔ

مذکوره قوله الحمد لله الذی الاسری بعبده لیلاً من المسجد الحرام
الی المسجد الاقصی وجود آیات مثل آن مایهٔ تحیّر و تشکیک من گشته
و در دل خود میگویم که آیا پیغمبری و کتاب او که چنین اغلاط را ذکر میکنند
مستحقّ اعتقاد بما باقی احکام ایشان می باشند و بوسیلهٔ این وسوسهٔ
تشکیک و تردید بنیاد ایمان من بتزلزل می افتد و حصار احترام رسول
الله و قرآن رخنه می کشاید و غیرت دین و مذهب باطل می شود حالا
انصاف بده که آیا چنین شبههٔ هایله وهمی بعد از وهم یا آنکه کفر
میباشد ای خدای اجداد ما پروردگارا تو میدانی یا ایمان مرا از دل
من مگیر یا مرا بکش قاضی گفت خاطر عزیز تو جمع باشد چونکه عقل
صافی و خرد کامل داری باید امور دین را عموماً ملاحظه نمای
و حکما گفتند که به پیشکاری عقل شریف و رأی درست توان کمند
تصرّف بر آسمان افکند الآن من دست ترا گرفته میان گلستانی ترا می برم
و در عرض راه ما از مقام چند مقام تا در بند خواهیم دید که همه را بواسطهٔ
یک مفتاحی میتوان کشود و بعد از این در سرحدّ گلستان یک ستونی
بنظر ما خواهد آمد که بر آن لفظ الحقیقت خواهی خواند و از آنجا
گذشته داخل قبّهٔ خواهیم شد که قبّة الامان و النور می باشد

وآیا در راهی قدم زدن که پایان ندارد و در بحری سیاحت نمودن که ساحلش پدید نیست از طریق خردمندی دور نمی نماید

الجزایری گفت انشاء الله

قاضی گفت فراموش مکن یا اگر نمیدانستی بدان که افضلترین مشایخ
و فقهای ما قایل بر آنند که اصل کبیری از اصول دین ما مأسّس
بر اذن پنج اقسام دروغ است چناکه التاذلی میگوید الکذب علی
خمسة اقسام واجب لانقاذ مسلم او لنفسه و محرم و هو الکذب
لغیر منفعة شرّیعة و مندوب و هو الکذب للکافرین بانّ المسلمین
احتدوا فی الاهبة للحرب اذا قصد بذلک رهبتهم و مکروه و
هو الکذب لزوجه تطییباً لنفسها و حاصل این کلام و نتیجهٔ این احکام افضلیت
آن می باشد که دروغ مصلحت آمیز به از راستی فتنه انگیز اعنی
جز دروغ لغیر منفعت شرّیعت همه اقسام دروغ دیگر جایز و
رواست و همچنین فضلای مذکور می فرمایند که اگر برای مکر و خداع
الحرب و نرفتن دشمن و خصوصاً اگر بجهت ردّ اقوال اعدای دین
دروغ گفتی دروغ تو مستحبّ است و اگر بواسطهٔ دروغ میتوانی
حفظ اموال مسلمان کنی دروغ تو واجب بل اوجب است
و بنابراین چونکه عزیزترین اموال اهل اسلام شهادت قوله لا اله الّا
الله

الله و محمد رسول الله می باشد پس هرچه کردی یا گفتی برای دفع نام و ننگ
پیغمبر ما و شریعت ما و قرآن ما کردار تو و گفتار تو عین ثواب
و حلال می باشند الجزایری گفت غریب علمیست قاضی گفت بلی
غریب و عجیب و لاکن فاضلی باعتبار التاذلی چنین احکام را از خود قول
نگفته بلکه از اقوال علمای مشهور اسلام و فقهای معتبر زبده کرد
الجزایری گفت اسم فقهای دیگر خاطر داری قاضی گفت المکرومی و اتباع
او و جمیع الحنفیه میگویند که در مذهب اهل تسنن نه تنها کذب مفید را جایز و اما
هر گونه افعال فتنه و آشوب و افترا را برای ازدیاد تقویت امر خدا
حلال و مرغوب و روا میدانند الجزایری پرسید که مگر چنین تعلیمی
بر وفق آیات قرآن است قاضی گفت آری پارهٔ آیات بتصدیق این
تعلیم درست در می آیند الجزایری گفت لاکن در بعض آیات قرآن
دروغ را حرام فرمودند قاضی گفت کذبی مشعر بر ضرر اسلام محمدیه
حرام فرمودند و اما نه کذبرا که در آن منافع مسلمین است الجزایری گفت
چنین آیات هیچ در خواطر داری قاضی گفت چنین آیات کم یاب است
و الا مردم ما از حدود اعتدال و احتیاط پای افراط بیرون می
نهادند چند آیات یاد دارم یکی در سورهٔ مریم قوله
واذکر

واذكر في الكتاب مريم اذا انتبذت من اهلها مكاناً شرقيّاً
فاتخذت من دونهم حجاباً فارسلنا اليها روحنا فتمثّل لها
بشراً سويّاً قالت انّي اعوذ بالرحمن منك ان كنت تقيّاً
قال انّما انا رسول ربّك لأهب لك غلاماً زكيّاً قالت انّى يكون
لي غلام ولم يمسسني بشر ولم أك بغيّاً قال كذلك قال
ربّك هو عليّ هيّن ولنجعله آيةً للنّاس ورحمةً منّا وكان أمراً
مقضيّاً فحملته فانتبذت به مكاناً قصيّاً فاجاءها المخاض
الى جذع النخلة قالت يا ليتني متّ قبل هذا وكنت نسياً
منسيّاً فنادها من تحتها ألّا تحزني قد جعل ربّك تحتك
سريّاً وهزّي اليك بجذع النخلة تساقط عليك رطباً
جنيّاً فكلي واشربي وقرّي عيناً فامّا ترين من البشر
أحداً فقولي إنّي نذرت للرحمن صوماً فلن اكلّم اليوم
انسيّاً و این حکایت طولانی را محض بجهت آیهٔ آخرش
ذکر آوردم چراکه این آیهٔ مبارکه مشعر بر کذب مستحبّ
می باشد خدا بمریم رضی الله عنها فرموده که بخور بنوش
و بیاسا و امّا جبرایل نصیحت دروغ آمیز بوی میکند که اگر
کسی

کسی جویای احوال تو شود بگو که امروز روزه میگیرم و با احدی
سخن نخواهم زد و علاوه براین در مذهب ما نسوان تازه وضع
حمل شده را روزه گرفتن حرام است و مراد از حکم خدا همین
استراحت مریم و دوری از چشم آینده و رونده بوده و مریم هم
دروغ نباید بگوید که روزه میگیرم و این گونه دروغها را قبل از
مریم هم اشخاص متدین میگفتند و شاید از خود افترای نبوده
ولی اینجا جبرائیل از قول خدا افترای و کذب فاحش بگوید قباحت
دارد الجزایری پرسید جای دیگر قرآن متهم بکذب کدام جاست
قاضی لغت در سورهٔ النحل قوله تعالی من کفر بالله من بعد ایمانه
إلّا من اکره وقلبه مطمئنّ بالایمان ولکن من شرح بالکفر
صدرًا فعلیهم غضبٌ من الله ولهم عذاب عظیم ای برادر
این مقام از آن مقام سورهٔ مریم عمده تر بنظرم می آید
نقل افکار و آبای دین و ایمان ماست حال اگر کافران بر من ایراد
می آوردند که بگو که مسلمان نیستم و الّا کشته میشدی یا تو
می بینی که مرا مرگ از چنین دروغی مرغوبتر می بود
و امّا مراد از این آیات گویا اینستکه کذب بذات خود چیزی
بدی نیست

بدی نیست بلکه حربهٔ سپردهٔ دست غازیان می باشد ای
دوست الجزایری ببین کتب الاحکام و علماء و قرآن همه
متفق الکلمه دروغ مصلحت آمیز را پهلو داری می کنند
و هرگاه کتب الاحکام و علماء و قرآن در این باب سکوت میداشتند
کفتار و کردار پیلحای ما در این ایام ثابت و مبرهن میکردند که
از دروغ کفتن در حق دین و رسول الله خدا بسیار خوش می آید
سیان الجزایری و قاضی و مفتی و راهب
مشار الیهم در باب عمل بعضی پیلحای ملت محمدیهٔ ولایات الجزایر
مفتی کفت الجزایری از ما بهتر میداند که کذب و افترای
ارباب مناصب ولایات الجزایر در این اوقات آخرین تا چه حدّ
رسیده بود از آنجمله امیر عبد القادر معظم الیه مادام اوایل
خروج خود پیغامها میداد که خدای تعالی برای اعانت ایمان
فرستاد کاهی میکفت که از آسمان برمن وحی نازل شده که
بیک حمله مجموع عساکر دولت فرانسه استیصال نموده ما باقی
کارکذاران فرانسویه بدریا بیندازم کاهی باطراف و اکناف
فرامین پا بمهر خود می رساند که اینک آمدم بحکم خدا تا دار
الملک

الملك اجداد من مدینهٔ محروسهٔ الجزایر را از دست کفار گرفته یک نفری
نصرانی در آن زنده نگذارم و دمار از روزگار اهل ملّت عیسویّه
در آرم حیف و افسوس که هیچ کدام از مواعد کذبانهٔ او معمول نشد
و امّا با وجود آنکه قبایل و طوایف عرب الجزایر بتصوّر فایدهٔ وهمی و
منفعتی خیالی خود را در مهلکهٔ بزرگ می انداختند مشایخ و فضلا و
سادات ایشان در تکذیب آن آمال بطّال نکوشیدند الجزایری گفت
آنچه می فرمای همه درست و صحیح و عجب آنکه مردم عوام محض بشنیدن
که عبدالقادر فلان معجزات را کرده و فلان فتوحات را بر جنود فرانسه
برده بکمال آسانی این اخبار دروغ را باور می نمودند و بایکدیگر میگفتند
که معجزات و فتوحات اسیر را بچشم خود دیدیم قاضی گفت ای بلی
اخبار اراجف را بمرتبهٔ معتبر میدانستند که در مساجد مولّاهای
ایشان بالای منابر تصدیق و مبارکبادی میکردند و شعرای ایشان
قصاید و تصانیف بنظم آورده در بازارها و اسواق و قهوه خانها
میخواندند افعال دروغ را مانند وقوع حقیقی تعریف میکردند
الجزایری گفت اینرا هم علاوه کنید که فرستادگان عبدالقادر
از الجزایر بممالک دور و بعید اخبار دروغ می آوردند و همه جا
قبایل و سایر

قبایل و سایر عربها کذب را حقیقت دانسته از استماع آن بمنتهای تمام
و شادی مالا کلام می نمودند و انتشار چنین اخبار افترا اثر بیک
عبد القادر منحصر نیست هر مفسدی و هر صاحب غرضی که در این
اوقات طالب شهرت می باشد فی الفور خود را امام عصر و زمان
و مصدر وحیات الهیه و مطلع انوار معجزات آسمانیه میگوید و
بدیار و اقطار حاکیان حکایات غریب و عجیب را دانه میکنند و اینقدر از آن
شعرا و یا ملان روایات متنبیان را دیدم و شنیدم که دیگر بکذب
هیچ کدام ایشان گوش نمیدهم قاضی گفت پس من صبر و حوصله بیشتر
دارم الجزایری پرسید مگر شما هم با ایشان اتفاق ملاقات افتاده
بود قاضی گفت بسیار و هر چند میدانستم که سخنهای ایشان
از ابتدا الی انتهایک کلمهٔ راستی نمیداشتند باز از شنیدن وصف
کرامات و معجزات خوشم می آمد و غیرت دینی من و عشق رسول
الله در قلب من هم افزود و حظ میبردم الجزایری گفت الحق مرا
هم از استماع فصاحت شعرا چندان بد نمی آمد ولی چونکه همگی
روایات ایشان جز افترا و بهتان نبود دلم نمی خواست که عبث عبث
مفتون و مغبون گردم مثل آنکه قبلترین مرا فریفته بودند قاضی گفت
من افسانه

من افسانه را افسانه شمرده از مدّاحان عبد القادر (وغیره) نمی گریزم
بلکه قصّهای خوب و لطیفهای تازه و مرغوب درج گوش هوش ساخته
تکرارًا باهل عیال من و بدوستان و امرای درو خانه میگویم و از این جمله
حکایت سید حاجی علی بوسیلهٔ من در افواه خاصّ عامّ افتاده و مطبوع
طبع کلّ کارگذاران دیوانخانه و نسوان حرم سرای ملک شد الجزایری
پرسید کدام سید حاجی علی قاضی گفت مگر خاطر نشانت نیست آن شیخ
نامسین در شهر تقرت که مسمّی بالاتجانی مربّی الاخوان که
بخش او سید حسین عموی سیدنا نصره الله یک مسجدی و یک خانه
و یک حمّامی و کوشهٔ و سایر عمارات در حوالی قرطاجنه بناء فرموده
الجزایری گفت خاطر دارم و امّا این نقل نقل بسیار کهنهٔ یست.
قاضی گفت یعنی قبل از دوانزده سال قدیمتر نیست القصّه مادام
نزاع که سید حاجی علی با بولیفهٔ شیخ تقرت میداشتند این شیخ
باتفاق اخوان مولای الطیب بمحاصرهٔ شهر تقرت آمد و سید
حاجی علی ایشان را شکست فاحشهٔ داده همه را قتل و پریشان
نمود پس یاران و اتباع بولیفه پاس حرمت نام و ننگ شیخ خود
بساحل و تل و صحرا آدم میفرستند با اخبار که در حین که عسکر
بولیفه

بولیفه بنزدیکی باغات شهر تامسین عنقریب می رسید و
سید حاجی علی با چند نفر سواره بی هیچ اسلحه و دست خالی
در مقابل دشمنان می ایستاد ناگاه درختهای نخلستان باغات
مزبوره خودبخود کانّه باران آتش ریز و گلوله و ساچمه سر عسکر
بولیفه ریخت و جمعی بسیاری کُشته و مجروح افتادند و چونکه
سرداران بولیفه دیدند که نخلها خود سر و مثال سرباز
شنلک کرده بیلا آنکه زیر یا بالای درخت آدم پنهان
شده باشد فهمیده اند که معجزهٔ عظیمهٔ رو داده و آنکه
صاحب این معجزه سید حاجی علی و تأثیر نفس خجستهٔ او بود
بعد از آن شعرا و راویان در این داستانها درست می آراستند که تا امروز
در خواطر مردم می مانند و اغلب ایشان بحقیقت وقوع معجزه اعتقاد
قایمی دارند باوجود که این همه در ولایت ما و در حضور خویش و قوم ما صورت
وقوع داشت الجزایری گفت حبّ العجایب و عشق غرایب خاصّیتی از
خواص جبلّی انسان است لهذا شرط خیر الامور اوسطها بعنوان دستور
العمل خود گرفته از ناقلان اخبار و راویان اثار احتیاط و کناره
می کنم قاضی گفت هرگاه خواسته باشی که سخن تو امردم شهر
ما بپسندند

ما بپسندند بگو بایشان حکایتی که چندی قبلرین در قریهٔ حوالی
شهر بُجایه اتفاق شد شیخ آن قریه خوبی داشته که حضرت
رسول الله و حضرت علی سلّم الله علیهما بنزدیک شیخ آمدند و
گفتند برخیز و جنود کفار فرانسه را که قریه را محاصره می کنند
از دور تماشا کن که چه طور شمشیر ذو الفقار از آسمان نازل
شده مانند برق و رعد هفتاد و پنج ضرب تیغ برّان از دست چپ
ایشان و چهل و پنج ضرب از دست راست خواهد زد پس شیخ
با جمعی از اهالی قریه بسر یک تپهٔ رفته و چوب دیرازی بدست
گرفته چپ و راست بر زمین می زد و داد و فریاد و لعنت بر
سر کفّار میگفت و عسکر فرانسه نمی دانست که این حرکات
و آوازها چه معنی داشت و در همین روز ده را بقبضهٔ تصرف
بیلا سفک الدماء در آورد امّا شیخ و جماعت او قسمها یاد
نمودند که چندین (زلفقار) هزار سربازان فرانسه را بخاک فنا سپرد
الجزایری گفت عجب فتحی کردند قاضی گفت باز اگر می خواهی که
مردم عوام کلام ترا بگوش هوش گوشواره سازند از احوال ابو
معزه (شریف) حکایتی کن بقول الجزایریان چندین (عربها) تا براهین رسالت
الهیّهٔ

ابو معزه شریف را بچشم خود ایشان دیده بودند مثلاً گلولهٔ توپ و تفنگ
و طپانچه بر اندام این شریف هرگز متأثر و کارگر نشده و در حین
انداختن بروی او سرب و آهن و باروت آب میشدند و یک ستارهٔ
که شب و روز در جبین ابو معزه شریف هویدا و منور میبود چشم
کفار را کور میکرد و غیره و غیره و امّا در اثنای این معجزات
متعدده ابو معزه در دست فرانسویان دستگیر و اسیر افتاد
الآن در دار السلطنهٔ پارس محبوس او قات را بسر می برد
الجزایری گفت اینها همه گواهی بر آن میدهند که قلوب اهل
عرب قابلیّت تأثیر الهامات و وحیّات الهیّه را الی نهایت
دارند و زودتر و آسانتر از سایر طوایف دنیا انقیاد احکام
دین و ایمان می پزیرند ولی چه مصرف و چه فایده از حدود
اندازه زود در میگذرند و بیلا تشخیص و تمیز صید دام دیگری
میشوند قاضی گفت اگر امروز در هر صاحب غرضی و هر مقلّد بی باک
و پروا باین سرعت و باین آسانی مردمان عرب را میفریبد
پس در ایّام سید با محمد صلی الله علیه و سلم اعراب صحرای
و کوهی البته بیشتری حکایات عجب انگیز و خریدار روایات دروغ
آمیز زودتر

وبیشتر بهم میرسید الجزایری گفت ولی در آن اوقات ابتدای اسلام
هیچ آدمیزاد مانند رسول الله غیرت دینیه وجد وجهد جمیله در استقلال
ایمان معمول نداشته قاضی گفت و علی هذا یقین میدانم که سیدنا محمد صلی
الله علیه وسلم از برای اثبات دین بکذب الواجب وبکذب المندوب خواه
نخواه رجوع می نمود والا چه اهل مکه وچه سایر عربها و یهودیان نظر بر عدم
معجزات هیچ وقت من الاوقات مسلمان نمی شدند وما دام حیات خود
بیم درغی قناعت می نمود واز برای حفظ ایمان بعد از وفات خود در
مرور زمان مستقبل ذکر بعض معجزات را فی ضمن پاره آیات قرآن
تحریرا و فی اغلب احادیث شفاهًا برسم یادگاری باقی میگذاشت
والحق بواسطه این ذکرها خلفای حضرت سیدنا صلی الله علیه وسلم
و فضلای اسلام واهل الهدیث امر بشارت اسلام را باتمام رسانند
واز استعمال انواع اقسام کذبه منافع کلی بجهت پیشرفت مقام
ملت محمدیه وفیضهای متعدیه می بردند و می برند

میان الجزایری و قاضی ومفتی مشار الیه
و بعض خدمه خانه الجزایری در تتمه مضامین محاوره هفتم وغیره
مفتی گفت ای کذب الواجب واو کذب المندوب
بارک الله

بارك الله ای مشّاق مشق لذبان افاك الله ای استاد تعلیم دروغگویان
قاضی گفت حالا ای الجزایری ترا درمیان جادهٔ راست و گشاده گذاشتیم
انشاء الله خود تنها ما باقی مسافت را خرامان و ثابت قدم طی خواهی
کرد الجزایری گفت هنوز جز ال م چیزی بنظرم درست نمی آید همهٔ
عالم سرّ و خفیات و راه دوری پیش دارم و یک بلدی و راهنمای
میخواهم و علاوه براین بسیار درخانه نشسته بودیم پس برخیزیم از برای
تفریغ دماغ خوب است سیر باغ و تماشای صحرا و چمن نمائیم بنا بر آن
یاران بیرون از خانه بتفرّج رفتند راهب چون مهمّی داشت مرخّص
شده بسوی شهر قرطاجنه روانه گشت و مصاحبان او درمیان
گلستانهای روح افزا و درکنار چشمها و الفزارهای جان کشا
مشغول تفنّن می بودند مفتی شادی کنان یا دروغ مصلحت آمیز
بزبان می راند قاضی لطیفه‌های دلفریب پی درپی میگفت الجزایری
باکمال آداب ایشان را مهمان نوازی می کرد و امّا غمناک و
متفکّر حرفی نمی زد تا از سیرگاه بازبخانه برگشتند. الجزایری میخواست
سفرهٔ نهار بگسترانند و مجموعه بیاورند و بجهت ادای خدمات بیرونی
دو نفر نوکر داشت یکی غلام سیاه الماس نام و یکی جاریهٔ حبشهٔ
فاطمه نام

از یک سو شاخ ریحان بردمیده
بپای سرو سنبل درافتاده
از دیگر سو درختان سرکشیده
بنفشه پیش سوسن سر نهاده

فاطمه نام زوجهٔ الماس و چونکه بصدای او آواز نمی دادند از میرزای
خودجویای احوال ایشان شد میرزا گفت وقتیکه شما در بالاخانه
مشغول بصحبت مهمانان می بودید الماس پس پردهٔ در بالاخانه ایستاده
مکالمهٔ شما را گوش میکرد و بعد از آن باشپزخانه بنزد فاطمه
رفت غریب قیل و قال میان ایشان برخاسته و امّا سببشرا نفهمیدم
همین قدر دیدم که یک مرغی خانگی برداشته هردو فریادو نزاع کنان بسوی
نخلستان کنار حوض رفتند الآن هم در آبجای باشند پس الجزایری
با قاضی و مفتی بنخلستان مزبور که درهمسایگی حیات خانه واقع
می بود روانه گشته غلام و ننشرا درشغل قربانی یافتند مرغرا ذبح
نموده لعنهم الله لعنهم الله و هزار مثال این فحش و نفرین و دشنام
بآواز بلند میگفتند تا الجزایری از دور صدا کرد ای الماس توچه حرفها
میزنی و معنی این مرغ سر بریده چه چیز است الماس از شنیدن
آواز آقای خود بسیار مضطرب و پریشان احوال شده حرفی نزد
الجزایری نزدیک بیا گفت ای پدر سوخته این چوب و فلاقه و آن شمشیر کدام
یکی را می پسندی زیر چوبکاری یا بتیغ شمشیر مردن حالا ترا
می کشم الماس گفت خدایت شوم قبله گاها تقصیری بنده چیست

الجزایری

الجزایری گفت تو کنار حوض بازنت مشغول چه می بودید الماس
بپای الجزایری افتاده دامنشرا بوسید و گفت ترا بخدا بنده را
معذور بفرما اگر نهار شما یک قدری دیر شده والله بالله تقصیر بنده
نیست ما نفهمیدیم که شما باین زودی از صحرا بخانه برگردید و باز
نان حاضر و همه خوراکها پخته و مهیّا بفرمائید تا در یک دقیقه
بخدمت شما بیاورم الجزایری گفت خانه خراب ناپاک نقل نهار
نیست من بچشم خود همه را دیدم و شنیدم چونکه بخانهٔ من دو
سه نفر مهمان آمد و باین سبب کار تو یک قدری بیشتر شده
پس پاس حرمت میزبانی و مهمادوستی نداشته تو پدرسگ
بازن تو مرا و مهمانهای مرا لعنت میگوئید الاماس گفت ای
آقا دورت بگردم تو بمیری بسر مبارکت ما بتو بد نگفتیم الجزایری
غضبناک صدا کرد ای میرزا حالا بگو پای این حرامزاده را بغلاقه
ببندند و اینقدر بزنند که ناخونش بریزد و بعد از آن خفه اش
کنند میرزا رفت که فرّاشان را حاضر کند و الماس بیچاره
سر تسلیم فرو برده با کمال صبر و آرام در انتظار ورود فرّاشان
و میرغضب ی استاد قاضی گفت اگر فی الحقیقه نوکر شما شایسته
تنبیه شده

جهتر می بود او را بدست شحنهٔ شهر می سپردی الجزایری گفت
این مادر قحبه خودش و زنش هر دو نوکر زر خرید بندهٔ و خلقه بکوش
و بردهٔ من اند قاضی گفت گستاخی است ولی خفه کردن برای
تقصیر جزء دور از انصاف می نماید الجزایری گفت من در ولایت
شما غریب می باشم و غلام زر خریدهٔ مرا بخاطر خواه خود سیاست می کنم
بجانش و مالش مختارم باید بمیرد و بس در این اثنا زن آلماس از حکم
الجزایری بیخبر از نخلستان بسمت خانه یک کوزهٔ پر آب بدست
و کودکی سیاهی بر دوش می رفت و لعنت علیهم لعنت علیهم
همی گفت الجزایری رو بقاضی و بمفتی کرد و پرسید آیا نمی شنوی
چه حرفها میزند قاضی گفت می شنوم ولی بنا بخاطر مادر عالم
مهماننوازی از شما استدعا می کنم که از این زنکه استفسار
احوال بفرمائید تا حقیقت ماجرا درست حالی شود الجزایری گفت
میخواستم او را هم توی یک چوالی بدوزند و بدریا بیندازند و امّا
نظر بشفاعت شما استخبار میکنم ای ضعیفه اینجا بیآ فاطمه
ژولیده موی دیوانه وار بخدمت الجزیرای رسیده سر فرود آورد
و گفت کمینه را معاف بفرمائید که باین اوضاع و در این لباس موشانه ناکرده

و دست و پا
تا شسته

و دست و پا شسته بحضور مبارک شما می آیم باعث پریشانی احوال
کینه اینستکه مشغول مناسک قربانی می بودیم متولیان شتر و
گوسفند قربانی میکنند و لاکن ما فقیر و بیچیز همین یک دانه مرغ
خانگی که تمامی دولت و بضاعت ما منحصر بآن بوده بنام خدا و بعشق
رسول الله ذبح کردیم و از باری الهی استدعا نمودیم که لعنت مارا
متسوجب فرموده رو دهای ایشان را بآتش جهنم ملامال سازد و دمار
از روزگار ایشان درآرد و بیخ وجود نجیس ایشان را از روی زمین بکند
الجزایری پرسید اشخاص ملعون که می باشند فاطمه گفت ای سید
تو عقل کل هستی همه را بهتر از ما میدانی می خواهی که آنها را
در حضور تو لعنت کنم الجزایری آنها را یعنی که فاطمه گفت همگی
دشمنان رسول الله معلوم اهل مکه و یهودیان و نصرانیان
لعنت خدا بر ایشان از استماع این کلمات الجزایری و قاضی و مفتی
بسیار شاد و مسرور شدند الجزایری پرسید از آنکه که اهل مکه را
و یهودیان را و نصارا چرا دشنام میدهی فاطمه گفت آنها
همه هیزم آتش جهنم می باشند ای سیدنا قربان تو شوم شوهر
من که در آنجا لال و حیران ایستاده حرفی نمی زند پس کمینه
باید

باید همه را بخدمت شما عرض کنم الماس در پشت پردهٔ دربالاخانه
صحبت شما را از ابتدا تا آخرش شنیده بود و بمن حکایت می‌کرد
که اهل مکّه و جهودیان و نصرانیان رسول الله را بجرآن واداشت
کردند که ناخواسته دروغ بگوید و بنویسد الماس بمن گفت که
خدا حضرت رسول الله را مرخّص فرموده تا دروغ بگوید و امّا
حضرت رسول الله از این معنی بسیار غصّه میخورد و البتّه اگر
اهل مکّه و جهودیان و نصرانیان حضرت را ناچار نمی‌نمودند هیچ
دروغی نمی‌گفت پس هزار لعنت خدا بر ایشان الجزایری بخندید
و الماس را نوازش و تعریف کرده گفت الحمد لله ربّ العالمین
ای حضرات قاضی و مفتی شاهد من باشید که الماس را و فاطمه را
الآن آزاد کردم و نظر بر غیرت و حسن اعتقاد ایشان هردو
را با اولاد ایشان و اموال ایشان معاف کردم و بخشیدم احرار باشید
و تو الماس مرا ببخش که ناقصیده خاطر ترا آزردم و حالا خوشحال
و خرّم برو و نهار ما را بیار قاضی گفت ای الماس دست آقای
ترا ببوس و مادام العمر (بقیّهٔ) تو فراموش مکن که بوسیلهٔ معجزهٔ
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلّم از مرده و مقیّد زنده
و آزاد

آزاد شدی الماس گفت ای حضرات این همه از تبرّک و تأثیر یک
دانه سنگ عقیق که بروی آیهٔ مبارکه حکّ شده و آن را همیشه
در توی بازو بند بازوی چپم با خود همه جا دارم که بواسطهٔ تبرّک
این حرز چندین دفعه خلاص گشتم الحمد لله این یکی هرگز دروغ نمی گوید

میان الجزایری و قاضی و مفتی و میرزای محرّر

الجزایری در بیان روایت معجزات کتب اهل تسنّن و افترای آن
مژدهٔ آزادی خدمتکاران زرخرید الجزایری باعث
بهجت مهمانان و اهل اندرون الجزایری شد الماس نهار بسیار پاکیزهٔ
و اطعمهٔ لذیذ و شربتهای گوناگون سر مجموعها چیده هرگز
باین چابکدستی از عهدهٔ خدمات محوّله بر نمی آمد و مادام که یاران و
مصاحبان الجزایری می خوردند و می اشامیدند فاطمهٔ حبشیّه با زنان
اندرون خانه مشغول شیرینی خوران و ترنّم و تغنّم می بودند و حدهٔ ایشان بهمجا میرسید
و قاضی گفت خوشا بحال فاطمهٔ بیچاره روز آزادی خود را عید می گیرد
میرزا گفت زیاده از این شادی میگرد اگر میدانست که از مرگ خلاص
شد الجزایری گفت خدا را شکر و منّت که نگذاشت تا بوسوسهٔ
شیطان الرجیم خون ناحقّ این دو بیگناه بر سر من افتد مفتی گفت
عجب که

عجب که جماعت اهل ولایت الجزایریّه بچه آسانی خون مسلمان را می
ریزند وسفک دماء را دلیل غیرت دین میدانند وعمر انسان
درنظر ایشان بیک دانهٔ جو نمی ارزد قاضی گفت اسلام اهل بعض
ممالک افریقیّه دین ناقصیست مانی ضمیر ایشان خالی از علم وحلم وظاهرًا
تقدّس و دیانت و تشخص زیاده از اندازه میفروشند کذب الواجب
و کذب المستحبّ استثنای حضرت محمّد صلی الله علیه وسلّم
و حلال براو میبود و اگر حضرت از اهل مکّه و سایر کفّار نارضا
و غضبناک میشد سبب غضب او تعرّض و کفر ایشان بوده
و لاکن نه آنکه این تعرّض را این کفر بجارهٔ کذب رفع میکرد و ناخواسته
بایشان دروغ میگفت القصّه تقصیر اهل مکّه وکفّار در این باب کمتر
از تقصیر آن ارباب سنّت است که بعد از وفات حضرت کذب و افترا را
هنر و ثواب دانستند و از خدا و پیغمبر نا ترسیده قصدًا عمدًا سرد مرا
می فریفتند مفتی گفت مظنّه منظور سرکار قاضی بعض محابهٔ حضرت
و بعض اهل السنّت می باشند که بشدّت غیرت غیر معقوله
از حدّ اعتدال تجاوز نمودند قاضی گفت درست فهمیدی
حضرت سیدنا صلی الله علیه وسلّم در استعمال عجایب وغرایب
کمال

اُستادی و عقل و احتیاط معمول میداشت و امّا صحابه و تلامیذ او
پردهٔ کذب را بدست حق دریده بی قیاس و بیجا و اغلب اوقات بیلا
ضرورت (چهرهٔ) اسلام را بدنام و روسیاه گردانیدند ولی الحمد لله دروغ
بی فروغ ایشان مجرّد اندک تأمّل از مضامین تفسیرات و احادث
ایشان آشکار دریافت میشود مثلاً میگویند که در درج آیات قران
ده هزار معجزات مندرج است باوجودکه عدد کلّ آیات قران منحصر
بشش هزار آیه میباشد الحقّ از این گونه افراط و لاف گزاف
حضرت رسول الله را بسیار بدی آمد و بقول ایشان بغیر از معجزات
متذکرهٔ قرآن سه هزار معجزه دیگر راویان احادث نقل میکنند
حالا اگر این معنی را بمیزان قیاس بسنجدانیم و بقرآن و تواریخ
رجوع کنیم معلوم آنکه مدّت رسالت حضرت محمّد صلی الله علیه
وسلم بیست و سه سال کشید پس چگونه وکی و کجا میتوانست
اینقدر معجزه پردازد و هرگاه این معجزات در مرور دوازده
سال قبل از ابتدای رسالت مینمود اهل مکّه و یهودیان
همه را می دیدند و باصدا معجزات تازه اصرار نمی کردند مفتی
گفت درست است و گیریم که الآن که مشغول تناول نهار سرکار

الجزایری

الجزایری و مهمان خوان نعمت انشان هستیم ناگاه از آسمان کبکهای
برشته و برّهٔ کباب شده و قدحهای پر از آب سلسبل بر روی این
سفره نازل میشدند ما چه می کردیم بجز آنکه دولت خانهٔ دوست
مارا محلّ اصدار کرامات الهیّه دانسته لوازم شکر و دعا بدرگاه
رزّاق لامتناهی بجا می آوردیم قاضی گفت الحمدلله برکات دولت خانهٔ
سرکار الجزایری بتصدیق معجزات محتاج نیست و صدق عقیدت و
خلص دیانت اوّل اهل مکّه هم مشتبه نخواهند کرد الجزایری گفت مگر
از یمن برکت قدوم شما ببنده منزل القاضی گفت و انّما بمطلب عود نمود، ای
دوستان می بینید که پس از وقوف بر مضمون احادث کُتب السنّت آشکار
و مبرهن که معجزات آن احادث اختلاف کلّی با اعتراف رسول الله دارند
که بدفعات و کرّات فرموده که تکلیف معجزات تکلیف حضرت هرگز نبود
میرزا گفت ای قاضی قهوهٔ شما سرد می شود قاضی گفت بازار صحبت یا ان
انشاء الله گرم باشد شما هرگاه مهتمّی اهمّی از قهوه خوردن در نظر ندارید
نوش جان فرمائید بشرط که دیگر مخلّ مناظرهٔ ما و فضول نشوندآری اگر
سه هزار معجزات مذکوره در اثنای ده سال از روز هجره الی روز
حجّت الوداع نازل شدند پس چرا در آیات سورهٔ مکه و در آیات
سورهٔ

سورهٔ مدینه حضرت نبیّنا قدرت اصدار کرامات خود ابا و حاشا فرمود
خصوصاً و چرا در سورهٔ حجّة الوداع که در ضمن آن کأنّه فی وصیّت نامهٔ
پدری، باولاد خود خلاصهٔ اعمال و احکام ذکر نمود و از کرامات
خدا در سموات و زمین و از معجزات موسی و عیسی تفصیلی
داده در باب معجزات خود هیچ نمی گوید پس باعث این سکوت
همین آدم قدرت و رخصت معجزات است و اشخاصی که گمان می
برند که شاید سه هزار معجزات را حضرت در عرض دو ماه
یعنی فیما بین حجّت الوداع و وفات خود کرده باشد اشخاص
معقول و ارباب عقل و قیاس نیستند مفتی گفت سه هزار
معجزه در مرور دو ماه یعنی (هر روزی) بیست و پنج معجزه و هر
ساعتی شب و روز روی هم بیشتر از دو معجزه محال است
قاضی گفت حیف بر مسلمانان ارباب علم و (عرفان) شأن که در حفظ
این سه هزار کذب کتب السنّت میکوشند نبیّنا صلی الله
علیه وسلّم در قرآن بذکر معجزات قلیلی مثل نصرت بدر
و سفر الاسری و شقّ القمر منحصر شده عدد قلیل صورت
شباهب حقیقت بخشید میرزا گفت ماشاء الله عقل تدبیر
رسول الله

رسول الله صاحب رای عقل و تدبیر سایر بنی آدم بود و هیچ آفریده
بگرد خاک پای مبارکش نمیتواند برسد قاضی گفت هیچ کدام
راویان و مورّخان کُتب سنّت نه حضرت پیغمبر را و نه معجزات را
هرگز ندیده بلکه از دیگران و صد سال دویست سال و بیشتر بس از
وقوع شنیده بود پیش شهادت چنین شهود بهیچ وجه من الوجوه
مستحق اعتقاد اهل معتبر نیست براهین و دلایل کتب السنت
در نظر هیچ حاکمی از حکّام عُرف مقبول و کافی نمی بودند و ممکن
نیست که حکّام شرع انور چنین اخبار را فتوی صدق و حقیقت دهند
مفتی گفت شهادتِ یک نفر در مهمّی بدین بزرگی کفایت نمی کند
باید سه چهار شاهد کامل و معتبر بیاورند والّا حرفِ ما افغان
کتب السنّت مایهٔ اعتبار و حجّت هرگز نخواهد شد قاضی گفت
حال ببینید که پیغمبر ما صلی الله علیه و سلّم بچه احتیاط بچندین
شهاد تها در تصدیق وقوع عجیبه می پرداخت مثلاً در روز زیر
فتح بدر چندین نفر چه از لشکریان ابو سُفیان و چه از رجال جنگی
اصحاب رسول الله بچشم خود می دیدند که ابو سُفیان و عربهای
او شکست خورده متفرّق و گریزان روبصحرا نمودند و هرگاه
کسی

کسی بگوید که رسول الله در روز هزیمت اُحد هفتاد نفر مقتول تیغ
اعداء و خود پیغمبر مجروح مشاهده نموده رو بفرار نهادند شکست اُحد
بخلاف فتح بدر نمی آید و تواریخ و احادیث متفق الکلمه بر آنند که فتح بدر
فتح عظیمی بوده و الحق مادام او اصحاب رسول الله معجزات رشادت
و کرامات مردانگی معمول داشتند و کسی بگوید که صورت وقوع
الاسری معاویه و عایشه تصدیق نکردند ردّ سوالش اینستکه شاید
حضرت سیدنا صلی الله علیه وسلّم این سفررا درعالم منام مانند سایر
پیغمبران طی کرده و آنچه بنظر انسان مشکل می نماید درنزد خدای
تعالی آسان و روا میباشد و آخر الأمر در باب استدلال معجزه
انشقاق القمر با بیضاوی و یا مفسّران دیگر استنباط میتوان
کرد که این علامتی و نشانی از علامات و نشانهای یوم القیامت
است که در روز جزا صورت وقوع خواهد پذرفت و بواسطهٔ چنین
بیان هم آیهٔ مبارکهٔ قرآن بجای خود باقی می ماند بمجرّد استماع مضمون
آن قصّهٔ کرامت آیه قلوب اهل اسلام متاثر میگردند ولاکن کتب
السنّت امر انشقاق القمررا بامره دشوار و فاسد گردانیدند نزدیک سوی
اویند که در حضور جمعی کثیری ماه (بدست مبارک حضرت) شکافته شد و از سوی دیگر هیچ

اسم معروف

اسم معروفی که فلان ابن فلان شهادتی تحریراً یا شفاهاً بدال و شاهد حال ذکر
نمی آوردند و خود سر قصّها میگویند عجایب و غرایب که اگر خواسته
باشید یکایک برای شما تکرار می نمایم الجزایری گفت اینها را هر
بچّهٔ مکتبخانه میداند شما استراحت بفرمائید و یک لقمهٔ بخورید
که تا حال دست بنهار نزده بودید قاضی یک کاسهٔ آب دوغ
بسر کشیده بمربّا و تتیمّهٔ حلویّات و نان خشک اکتفا می نمود زیرا که
کبابها را مادام محاوره مصاحبان خورده بودند و بغیر استخوان و ریزجات
بالای سفره نماند. مفتی گفت بلی اهل السنّت در خصوص همه معجزات
و خاصّه در انشقاق قمر تمهید مقدّمات و متعلقات الامر را درست
ترتیب ننمودند و در ضمن روایات متعدیده از حدّ امکان پا بیرون نهادند
حتّی که موافق بعض احادث ایشان نیمهٔ ماه داخل یک آستین
حضرت صلی الله علیه و سلّم شده از آستین دیگر درآمد و بعد از
آن در هوا دو نیمهٔ ماه باز متّصل و بیکدیگر بهم رسیدند
که گویا ماه پارچهٔ برف است و بآسانی میتوان آنرا یا جدا
نمود و یا آنکه باز بهم چسپاند میرزا گفت دوستان ابله از دشمنان
عاقل مضرّتر می باشند و همچنین هواخواهان حضرت محمّد صلی الله
علیه

علیه وسلّم و بعض اتباع او بواسطهٔ دروغ بیفروغ لوازم (اسباب) حرمت
رسول الله را بآلات سخریّه و ریشخندگی مبدّل کردند و عدوّان دین و
ملّت محمّدیّه فرصت را غنیمت شمرده (میخواهند) کذبهای سنّیان را بذمّهٔ پیغمبر
ما نسبت و حواله سازند و کوشش بطلان و سعی ناتوان کُفار بجای
نمی رسد و نه اباحات رسول الله و نه وحیّات جبرایل در نزد خدای
تعالی محو و ذلیل می مانند

[illegible] میان الجزایری و قاضی و مفتی و میرزا
والماس و فاطمه مشار الیهم در علامات معجزات غیر حقیقت
و امّا بعد. مفتی گفت پیش از آنکه سرکار قاضی نهارش را تمام
کند می خواهم چند کلمات درباب معجزات کتُب السنّت بگویم
الحقّ اغلب این کرامات بزحمت و تصدیع بیان نمی ارزند و یا محض
دروغ می باشند یا باندک عقل و تامّل خود بخود از زیر پردهٔ کذب
سر می زنند و بآسانی کشف راز بروز میدهد و از این جمله حکایت
شهاب ابن عثمان است چونکه پدر شهاب و عموی او بدست حضرت
علی دامادِ حضرت سیدنا صلی الله علیه وسلّم کُشته شدند شهاب
می خواست که قصاص خون ایشان را از خود رسول الله انتقام گیرد
و بنابر آن

وبنابران قصد هلاک حضرت کرده بعد از انتظار بسیار فرصتی
بدست آورد که حضرت سیدنا تنها و بلا اسلحه، حربه
می نشست واریانه راوی این روایت سنیّه از قول شهاب
میگوید اوّل می خواستم با خنجر زهر آلوده حضرت را از پشت سر
بزنم ناگاه دیدم عباس عموی حضرت زره درفشان بر بر و کتاه
امیرانه بسر پوشیده پس من می خواستم از پهلوی راست
بر حضرت حمله کنم امّا ابو سفیان عمّ حضرت را مسلّح و آماده
بجنگ در پیش رویم ایستاده پس ناچار بپهلوی چپ حضرت نزدیک
دویدم ولی یک فوّارهٔ آتش سوزان از زیر زمین برخاسته سر
آسمان صعود کرد و خوف و هراس باندام من مستولی پس لرزه
و ترسان بگریختم و توبه کردم که دیگر بوجود ذی جود حضرت
نبیّ صلی الله علیه وسلّم ضرری نرسانم مفتی بخندید و گفت
دروغی باین بیعاری و بهتانی باین بیحیای محتاج تفسیر و
بیان نیست شهاب در حین رفتن از دست راست بدست
چپ حضرت می بایست یا از پیش روی حضرت و یا از عقب حضرت
بگذرد از پیش رو حضرت اورا می دید و از عقب چگونه
عبّاس

عبّاس مانع نشده بود و قاتل خاین را نکشت قاضی گفت بارک الله
ای مفتی خدا ترا بیامرزد که از زره و اسلحهٔ ابو سفیان و عبّاس
رضی الله عنهما نترسیده استعداد آلات کذبهٔ سنّیه را مردانه
بباد مباد پراندی مفتی گفت مقصود چنین احادث استرضای رضا
خیالات خام عوام نه تربیت عقول و غیرت اهل اسلام است لهذا
رجال موصوف بصفات دیانت و عقیدت حقیقیه حدیث اربانه منزور
(مثل سرکار قاضی)
را افسانه و افسون میدانند قاضی گفت و داخل حکایات الف لیل
و لیلة حساب می کنند نه محسوب احادث پیغمبرانه میرزا گفت
عرض کردم ضرر دوستان خرّ از زبان دشمنان صاحب هنر
زیادتر است مفتی گفت و ایضاً در حدیث دیگر سنّیان روایت
می کنند که روزی در جامع مکّهٔ شریفه تازه منبری ساخته
بودند و حضرت سیدنا صلی الله علیه و سلّم بالای منبر رفته
مشغول مواعظ و نصایح امّت اسلامیّه می بود ناگاه در
میان خطاب یک آوازی مثل نالهٔ شتر بچّهٔ محروم از شیر پستان
مادرش بگوش مسجدیان رسید در حقیقت احوال تفحّص و تجسّس
لازمه نموده فهمیدند که آواز از اندرون درخت نخل در
می آمد

که قبل از بنای جامع و منبر رسول الله را عادت معهودی بوده
که پشت مبارک را بپهلوی آن درخت نخل تکیه زده مردم را
تعلیم اصول دین میداد الآن کسی نمی دانست که معنی آه
و نالهٔ نخل چه می باشد و صاحب آواز که و کجا و لاکن حضرت صلی
الله علیه وسلّم از بالای منبر پایین آمده کفّ دست مبارک را بر درخت
نهاد و در همان دقیقه آواز خاموش گشت آری حکایت چنین است
و روایت چنان اگر بقول ارباب السنّت این سرگذشت را خدای تعالی
بعنوان مجد و افتخار رسول خود عطا ارزانی فرموده چگونه ممکن
می شود که در نظر خدا عزّ و شرف منبر حضرت صلی الله علیه وسلّم
از عزّ و شرف نخل او بیشتر و کمتر میباشد والاّ آه و نالهٔ نخل
برعکس فایدهٔ روحانی امّت محمّدیّه و متعارض منافع دینی آن
امّت می آید پس معلوم صورت حقیقت ما جرا بیرون از دو حال نیست
یا باید آنرا مغز دروغ و عین افترا بدانیم یا آنکه نخل مزبور بمرور
ارقات پوسیده و سوراخ دار بود و بوزیدن باد از اندرونش
صوتی در میآمد و بدین سبب دست گذاشتن حضرت بسوراخ
درخت همین و ساکت شدن صوت همان و شاید هم که حضرت این
فرصت را

فرصت را بجهت ازدیاد اعتقاد اهل مکّه غنیمت دانست و بوسیلهٔ
این حیلهٔ بیگناهانه کفّار را بایمان آورد در اثنای این گفتوگو صدای
ساز و آوازهٔ نسوان اندرون الجزایری برخاست بمرتبهٔ که
مصاحبان حرف یکدیگر را نمی شنیدند الجزایری گفت ای میرزا
پاشو و ایشان را قدغن کن که آرام بگیرند میرزا هرچه میگفت
اثری نمی بخشید و فاطمه حبشیّهٔ مزبور بیشتر از همه خودرا معرکه و
میکرد الجزایری فاطمه را بحضور طلبیده پرسید که ای ضعیفه مگر
دیوانهٔ گم شو و زنان را بگو که داد و فریاد دیگر نکنند فاطمه گفت
قربانت شوم این صدای کنیزکان تو نیست (تنها) زنهای همسایه بحث
و جدال را بناء گذاشتند الجزایری پرسید که بچه سبب بحث و جدال
فاطمه گفت عارم میآید بسرکار عرض کنم مگر بفرمائید الجزایری
گفت فرمودم فاطمه گفت قربانت شوم دست و پایت را ببوسم والله
بالله حرفی مرغوبی نیست خجالت می کشم که در حضور شما چنین
حرفی از دهنم درآید بلی آقا زنها میگویند که آه و نالهٔ درخت نخل
و شکایت او را از منبر نمی فهمیم و امّا حسد و شکایت حفصه را
از مریم قبطیّه خوب می فهمیم الماس آزادهٔ شما صحبت شما را
شنیده بود

شنیده بود از او شنیدم و بزنان افتم سبب قیل و قال ایشان همین است
فرمودی گفتم بدت نیاید قربانت شوم از استماع سخن فاطمه
ندما و مصاحبان بخندیدند بغیر از میرزا الجزایری بالماس گفت
پدرسگ تو باز حرفهای پرو پوچ میزنی الماس گفت ای اقا تو که
بنده را آزاد فرمودی الجزایری گفت آزاد بودن با هرچه می
خواهی کردن یکی نیست الماس گفت چه طور پس بنده رأی خود
گفتن را اختیار ندارم الجزایری گفت داری بشرط آنکه حرف معقول
بزنی الماس گفت بنده از خود چیزی نمی گویم بلکه از آدم عاقل و فاضل عبرت
میگیرم و هرچه او فرمود بقول او باز میگویم الجزایری پرسید این
مرد عاقل و فاضل که میباشد الماس گفت قربانت شوم مرد عاقل
و فاضل توئی الجزایری بعد از تفکری و خاموشی رو به الماس
کرد و گفت تو طفل منی نهار را وردار و از برای شستن دست
آب و عطر بیار وقت وضو است الماس آفتابه و لگن و سابون
و دستمال و گلاب و مسواک آورد و چون مهمانان دست و دهن و دندان
پاک شستند الجزایری گفت الماس بیک ما باقی اسباب را بجای
خود بگذار و خصوصاً این را هرگز فراموش مکن که هرگاه در مطالب

عمده

حرفی یا فکری در ضمیر داشته باشید آنرا بنویس و قبل از آنکه بسایر
نوکرها بگوی درخلوت بمن بنما تا بدستور العمل من کار کنی
وراه روی و درحضور مهمان وبیگانه فضولی هیچ مان الماس گفت
بچشم بندگی میکنم قاضی گفت ماشاء الله پسرهٔ زیرک وهوشیاراست
و زود ترقی میکند (ابوذری گفت) انشاء الله ولی مربّی خوب میخواهد قاضی گفت
از حقّ نباید گذشت al الماس مسألهٔ سنّیهٔ نخل مزبور را
شیرینتر ازهمهٔ ما قطع و فیصل کرد اهل عوام کذب وبهتان را
زود میبینند ولاکن اکثر ایشان رشادت اقرار رأی خود مثل
الماس نمیدانند وباعتقاد خود مطمئن نیستند مفتی گفت الحاصل
بازیک حدیثی بسیار مشهوری از کتب السنّت برای شما بخوانم
روزی از روزها درمیان صحرا حضرت رسول صلی الله علیه وسلّم
برای رفع حاجت جویای جای خلوت می بود وچونکه محلّی
مناسب احوال بنظر نمی رسید پس خدای عزّوجل فرمود له دو
درخت نزدیک یکدیگر آمده وبرگها وشاخها را لنبدوار بهم آمیخته
خلوتی شایستهٔ حضرت مهیّا سازند وهمچنین شد ای حضرات
بگوئید که آیا (افترای) معجزات مثل آن خلاف لوازم اکرام ذکرخدای
باشند

باشند میرزا گفت این هزلیات جدّ نیستند کاشکه آنهارا از زبان
هیچ نمی آوردی قاضی گفت نور آفتاب چه از روزنهٔ کوچک چه از پنجرهٔ
بزرگ داخل اوطاق میشود باز نور آفتاب عالم تاب است و راستی
همیشه جدّ است ولی راویان چنین معاجزات (آیات) کذب شرایط حرمت
و وقار اهل دیانت را بجا نمی آرند و نام و ننگ اسلام را ذلیل می کنند
مفتی (استماع و تقریر) گفت چه ضرور بنوشتن این جفنگها اگر از اذل را از قصّهای
از جیف خوش میآید خود بدانند تکلیف علماء نیست که آنها را
ثبت اوراق کُتُب دینی سازند قباحت دارد و از این جمله در
جلود مذهب سنّت مسطور است که روزی یک شتری بخدمت
سیدنا صلی الله علیه و سلّم آمده از دست شتربان شکایت مینمود
که مرا ناحق میزند و حضرت شتربان را بحضور طلبیده بسیار ملامت
و مذمّت نموده از او التزامی گرفت که دیگر حیوانات را اذیت نکند
و اهل کُتُب السنّت این قصّه را بارتفاع شرف معجزات و کرامات
می افرازند باوجود آنکه هرکس از مشاهدهٔ احوال شتر بآسانی در
می یابد که آیا شتربانش درست مراقب احوال حیوان می شود
و آیا نه پس چه عجب وجه معجزه خاصّه آنکه حضرت سیدنا صلی
الله

الله علیه و سلّم از آداب و اخلاق شترها و شتربانان وقوف تامّ
و تمام میداشت و الله مدبّر و حکیم رسولان خود را باصدار
کرامات بزرگتر و بیریبتر از این سرافراز میفرماید درین اثنا
الماس چند کلمات بر پارچهٔ کاغذ نوشت و نزد الجزایری
آمده گفت قربانت شوم موافق حکم تو یک مطلب عمدهٔ که
بفکرم رسیده مختصر نوشتم و بخدمت آوردم مطالعه فرمائید
الجزایری کاغذ را بقاضی تسلیم نمود که بخواند مضمونش مشعر
بر آنکه شپارش که حضرت محمد صلی الله علیه و سلّم بشتربان کرده بود
هیچ تأثیری نبخشید از ایّام حضرت تا امروز شترها کما فی سابق مضروب
و متأذّی و لکدکوب می باشند و لاکن گویا سزاوارتر بلندهمّت حضرت
و لایقتر کرامات و عنایات الهیّه میبود آنکه بافتخار رسول الله یک
معجزهٔ تازهٔ اصدار می شد که بنابرآن پادشاهان نسبت برعیّا
و صاحبان باخدمتکاران خود و شوهرها بازنان خود حقوق
مروّت و انسانیّت پیش از پیش مرعی دارند و بنی آدم را
عموماً اهل عیال یک پدر بدانند و ظالم و مظلوم درمیان نباشد قاضی
گفت مرحبا الماس تو انشاء الله آدم خواهی شد الله قویدبک

قصدًا

قصداً عظیماً و باعث فخر و جلال اسلام خواهی گشت ایام ما فی الحقیقه
ایام جهل و ضلالت و اوهام کذب و افتراء هستند باید بعزم جزم
و ثابت قدم در انهدام کذوب ناحشه بکوشی راه راستی پیش و فتح
عنقریب داری و دشمنهای تو دشمنهای اسلام یعنی عددِ
معجزات متجاویز از حدّ و معدوم شواهد و براهین برای
اثبات حوادث و اضحوکات عوضِ معجزات و سایر خیالات بی
معنی همگی آنها را دشمن اسلام حقیقی و عدوّ جان و
روح تو بشناس خودت از رجال عامّه می باشی پس
آنچه خودت فهمیدی برجال عامّه بیان کن و هدایتِ طریق
مستقیم و رهنمای بایشان نشان بده و بقدر مقدور
جمیع معجزات را بمیزان قیاس بسنج یمکن که بجهت
انجام این مهام عمده عمرت وفا نمی کند ولی خدا کریم
و بعد از تو دیگران تمام خواهند کرد و آنچه تو بعزّ و کام
ابتداً نمودی ایشان اتمام سازند الماس گفت خدای
تعالی بنده را دو دفعه عمری نبخشید یکی باخراج از رحم
مادرم و یکی الآن بعطای آزادی و از خدا می خواهم که دو
حیات را

و دو جان را در سبیل الرحیم والرحمن نثار کنم یا الله مقام
جنگ و قتل اوهام است شما مستمر در توقیر تدبیر بی نظیر
که رسول الله حتی در تصنعات برای فخر و فایدهٔ دین معمول
میداشت و من انشاء الله ثابت قدم و دو طلب در طلب اشخاص
که بتمثّل نبیّ صلی الله علیه وسلم جسارت و مبادرت میورزند
سیان قاضی والجزیری و
مفتی و میرزا در باب سایر اقوال و افعال اهل کتب السنّت

قاضی گفت ای الجزایری اشهد بالله چه خوب و نزد خدا و پیغمبر
مرغوب کردی که آدمی را بعقل و اخلاص الماس از بند عبودیّت
آزاد کردی الجزایری خانه زادهٔ من است و در حین طفولیّت
هیچ ذهن و قابلیّت نداشت و امّا مادام توقّف مادر ولایات
الجزایر چونکه با نصرا بسیار معاشرت و معامله میکرد باوجود
که دینش هیچ معیوب نشده بصفات قیاس و هنر ممتاز گشته
قاضی گفت از تقریر و تحریر ادی بینم که بعض علوم را یاد گرفت
الجزایری گفت بقدر پنج سال در مکتبخانه درس میخواند و قرآن از

بر می داند

برسیداند قاضی گفت حالا می بایست کتاب البخاری بخواند
الجزایری گفت چندین دفعه می خواستم البخاری را باو بدهم
ولی کثرت اشتغال وامور عیالم نگذاشت قاضی گفت الله وحده
یفعل ما یشاء لانّه القادر علی کلّ شیئی الجزایری گفت درست
فرمودی بگوهم که وهو واحده لایرید الّا الفعال وذکر اسم البخاری
یک مسألهٔ بخاطرم آورده که وابستهٔ مسألهٔ معجزات ومناط
یکدیگراست هیچ میدانی که قطع نظر از معجزات درسایر احادیث
السنّت چه قدر سیدنا صلی الله علیه وسلّم واهل کتب سنّت
از حدود جایز کذب المندوب وکذب الواجب تجاوز نمودند قاضی گفت
الحقّ دراین فقره تفحّص وتجسّس لازمه را ودقایق تحقیق واجبه رانکردم
وچرا بکنم اگر مقصود کتب السنّت محض تعلیم محاسن اخلاق باتجید
الله وصلاح جمیع النّاس می باشد وضیفهٔ ما آنستکه اقوال خوب و
حمیدهٔ ایشان را قبول ومعمول داریم ولاکن افعال احادیث ایشان
مثال البخاری تشخیص وتخصیص دهیم تاکذب وافترا را برطرف بیند
وخطّ مستقیمی برسم تمهید مقدمات سبیل خدا بناء بگذاریم که با
آن پیروان ما بمقصود برسند الجزایری گفت بیان قاضی حلّ

مسألهٔ [illegible]

مسأله مرا نمی کُشاید من میخواستم از برای تعینِ مقدار و اندازهٔ
راست و دروغ (اقسام) احادث سنّیه یک مقیاسی در دست داشته باشم
تا در وقت ضرورت بدانم کدام قسم را بخدا و کدام قسم را بانسان
منسوب باید کرد میرزا گفت (سرکار) الجزایری و بنده دشمنِ احکام سنّت
نیستیم بلکه می خواهیم آن حکمت السنّت را مبرهن کنیم که چهار
چیز از یکدیگر هیچ سیر نمی شوند زمین از آب و ماده از نر و چشم
از تماشا و دانا از دانش قاضی گفت هر چند فایدهٔ تفصیلِ مسألهٔ
الجزایری و سودش بنظرم بی بهره می آید ولی چونکه سوآل را جوابی
می شاید پس بمألّفِ مشار الیه که ملک و رئیس فضلای سنّت می باشد
رجوع کنیم البخاری میگوید که از جملهٔ ده هزار احادیث سنّیه که می
دانست بعد از غور رسی لازمه شش هزار احادیث قبول نکرد (البته) و سبب
قبول نکردن آنها کذب و افترای احادیثِ متروکه میبود مفتی گفت
دریغا که عددِ (همیشه) کاذبانِ یاوه از مردمانِ راست گو می افزاید قاضی گفت
بر علمای بعلم و عقلِ شما پوشیده نیست که تمامیِ فضلای سنّت
از البُخاری الی السیوطی همهٔ ایشان در امرِ آرایش احادیث و
حکمتهای کُتب السنّت بصفات ایمان بسیار می کوشیدند و الآن
ببینیم که

ببینیم که نتیجهٔ جدّ و جهد جمیله و حاصل زحمتِ ایشان چه بود.
میفرمایند که انواع احادیث را بسه قسم اعنی حدیث صحیح و حدیث
ضعیف و حدیث میانه که راست و دروغش تاحال مشخّص نشده واز
این جمله حدیثهای ضعیف مشتمل بر هشتاد ونُه اصنافِ مرتّب
بنابر رُتبهٔ اعتبار آنها منقی بعداز منف میباشند وعلی هذا ای مصاحبان
سوال از شما میکنم بگوئید بمن که کدام یکی از این اوّل و آخر احادیث میتوانند
داخلِ حقیقتهای دین یقین و محسوب اقسام ایمان کرد یعنی ایمان که
وخالی از شکّ و عاری از ریب جواب من اینستکه هیچ کدام وبیرون
استثنا حتّی که احادیثِ صحیح کُتب السنّت فرق و تفاوت افتاده
وبهفت قسم بناءعلی قدر مراتبها مقسوم اند و امّا صحیح ترین آنها
بدرجهٔ اعتبار آیات نازله نمی رسد زیرا که اقوال و افعال باید مبنیّ
بر بنیاد حقیقت مجرّده باشد فبها والّا اگر یک ذرّهٔ تشکیک در
انها وجود دارد لایق ایمان خدای لاریب فیه نیستند میرزا
گفت کلام قاضی مغز حقیقت است امور دین شبههٔ نمی پذیرند بمصداق
آیهٔ مبارکه قوله ذالک الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین وآنچه
اینجا خدای تعالی درخصوص کتاب قرآن فرموده درباب دین مبین
قرآن

قرآن میفرماید قاضی گفت و علی هذا کسان که مثل اهل السنّت
میگویند که احادیثِ مرویّه در کتُب مسلم و البخاری صحیحتر اند
از احادیث کُتب مألّفان دیگر و یا آنکه احادیث البخاری بالاعتبار تر اند
از احادیثِ کتاب مسلم و غیره و غیره حاصل کلامش اینکه هیچ حدیثی
ماورای احادیث قرآن اینقدر معتبر نیست که مادهٔ ایمان و سرمایهٔ
اسلام ملّت محمّدیّه گردد الجزایری گفت از این قرار کلّ احادیث
السنّت را یکجا باید ترک نمود قاضی گفت استغفر الله پارهٔ آنها خالی
از منافع روحانی نیستند اگرچه مایهٔ ایمان نمی باشند میرزا چونکه گفت
خدای تعالی در قرآن فرموده قوله هوالّذی بعث فی الأمّیّین
رسولاً منهم یتلو علیهم آیاته و یزکّیهم و یعلّمهم الکتاب
والحکمة و ان کانوا من قبله لفی ضلالٍ مبینٍ از مضامین
این آیات استنباط میتوان کرد که خود پیغمبر صلی الله علیه وسلّم
فیما بین مضمون قرآن و مضمون سنّت فرقی تعیین می فرماید
اعنی میگوید که آیات قرآن وحیّه و نازل از آسمان می باشند
و امّا احادیث سنّت بواسطهٔ جبرایل بردم اعلام نشدند و چیزی
نیستند مگر روایاتِ متفرّقهٔ مرویّه از قول حضرت و مشتمل
بر اوصاف

براوصاف واحوال حضرت رسول الله قاضی گفت آری احادیث السنّت
مرویّهٔ اوصاف حمیدهٔ سیدنا محمّد صلی الله علیه وسلّم همه منسوب
بعبارت ویعلّمهم الحکمة وامّا منسوب بعبارت ویعلّمهم
الکتاب می باشند وعلاوه برین اغلب احادیث سنّت را
مألّفان در راویان که قیاس حکمت ایشان بگرد حکمت وکاردانی
حضرت سیدنا نمی رسد ازخود تألیف وروایت نمودند

:: فرد دوم ::

میرزا گفت ولاکن علمای سنّی یک قانونی علیحدهٔ برای معرفت
وتشخیص کردن احادیث حضرت سیدنا صلی الله علیه وسلّم
بناء وقرارداد نهادند وبمصداق این قانون مجموع راویان
اخبار سنّت اشخاص معقول ومعروف بصدق ایمان وآراستهٔ
صفات وقار واعتبار می بودند قاضی گفت در حل کارهای جهان
استنبائی قواعد از استعمال آنها آسانتر است واگر کیفیّت این
ماجرا را بنظر باریک بین ملاحظه نمائیم خواهیم دید که مألّفان قانون
مذکور سالهای سال قبل از اجداد ما مُردند والآن مبرهن کردن حقیقت
صفات عقل وهنر وصدق ایمان ایشان برای ما بالکلیّه محال است
واگر هم

و اگر هم مبرهن میکردیم معلوم نیست که اهل استبداد قواعد قانون
ایشان خالی از مداخلت غرض انسانی و عاری از تأثیر غیر آسمانی
بوده باشد میرزا گفت ای قاضی خبردار و برحذر باش که ارباب سنّت را
بمقاصد باطله متّهم میسازی و رجال موصوف بصفات دیانت و خلوص
عقیدت و معروف و مشهور را ادنی و اراذل می پنداری از خدا نمی ترسی
قاضی گفت اینقدر میدانم که از جملهٔ احادیث مشهورهٔ ایشان یکی اینستکه
اگر دو نفر سواره اسپ بازی و سوغون میکنند اسپ درعقب مانده مال متصرّف
سوارهٔ غالب میشود و حدیث دیگری ایشان هرگاه دو نفر کماندار مشق
تیراندازی می کنند صاحب تیری که مهره زد باید اسپ و تیر کماندار
مغلوب را برسم انعام خود بگیرد و حدیث سیّوم اینکه مادام شکار
کبوتر هرکه بیشتر کبوتر بزند مرخّص استاد تیر و کمان صیّادان بدخت!
برای خود بگیر و این سه احادیث را عجبتا یاد آوردم تا بدانید که
آنها را مألّفان متعصّبین خلفای بنی العبّاس از خود نوشته قصداً
عمداً منسوب بحضرت سیدنا مصطفی صلی الله علیه وسلم و آله
باصحاب رسول الله میکردند و بدلایل بی سروپای خواستند ثابت نمایند
و امّا خلفای بغداد صیدام مألّفان کاذب هرگز نشدند بلکه بدفعات
اعتراف

اعتراف میکردند که مسبّب اسباب احادیث مزبور نیست مگر
خلیفهٔ مهدی از خلفای بنی عباسیّه که بشهادت السیوطی و
العراقی و سوزخان دیگر پادشاه ذی شوکت وجاه و مردی جنگی و سواری
صاحب شمشیر بود و از تیراندازی و سواری و سایر هنرهای جوانمرد
بسیار خوشش می آمد و گوشت کبوتر از همه لحام شکاری بهتر می
پسندید پس بناء بر استرضای خواطر خلیفهٔ مهدی بعض مألفان
متأخرین مضمونهای مناسب اخلاق او و حکمتهای مطبوع طبع
مبارکش بسلک تألیف آورده بحضرت رسول الله حواله ومنسوب
ساختند وهمچنین العراقی میگوید که در ایّام حضرت نبیّ صلی الله علیه
وسلّم اصحاب قصص وهواخواهان حضرت بسیار احادیث در کلام
بدیع الانتظام احداث می نمودند و حضرت رسول الله ایشان را بهشت
وحور وعده می فرمود الحاصل بچندین دلیل وبراهین ثابت میتوان کرد که
اغلب راویان احادیث کتب السنّت ارباب غرض می بودند و اگر
گیریم که دیانت وصداقت این راویان هیچ ناقص نداشت و انکه شدّت
غیرت ایشان باوج کمال رسید پس هنر ایشان مایهٔ ضرر حقیقت احادیث ایشان است
زیراکه کافران وضعفاء الایمان چندان دربند مجد خدا ونام ونگ پیغمبر
نیستند

نیستند (ولی) تک و تنها شداد الغیرت لوازم دلسوزی در این باب معمول
دارند و از برای رسیدن بمقصد خود هیچ از استعمال وسایط کذب واجب و کذب
مستحب نمی پرهیزند میرزا گفت متعجبم که علماء مادام استبنای
قواعد برای تمیز صحت احادیث در خصوص استثنای کذب الواجب
وکذب المندوب قراری بنا نفرمودند قاضی گفت البته خوانده یا
شنیده آنچه در باب این فقره دو علمای بزرگ العراقی والمکرومی
نوشتند المکرومی راست و بیلا تمهید مقدمه چاره دروغ را تحسین
می کند دیگران حرفی در این مرحله نزده از استعمال کذبین
بهر کلی می یابند السیوطی فی الحقیقه دانای بزرگیست واما در حق
ابن خالدون دروغها بقلم آورد و باوجود که ابن خالدون بعلم منجمان
اسلام و بتوسط اولیا هیچ اعتقادی نمیداشت و مسلم صالح نمیبود
السیوطی اورا قدوت الایمان نامزد نموده درمیان عظیمترین
علمای ملت محمدیه جای بلندی و مقام اعلی قرار میدهد و
بدفعات و کرات بدو رجوع میکند و الزمخشری هم علام کبیریست
و لکن عقل و هوشش در استقلال یک ضلال قبیحی میکوشد بسعی
او و بجد و جهد او چندین احادیث در تحسین قرائی قرآن جمع
شده

شده که همهٔ آنها بشهادت الزمخشری صحیح و منسوب بخود حضرت
نبینا صلی الله علیه و سلّم می باشد با آنکه السیوطی و العراقی
و سایر فضلای معتبر براهین قاطع یقین کردند که احادیث مذکوره
تماماً بمألّفان و راویان متأخرین تعلّق دارند میرزا پرسید این فضلا را
چه اعتماد و اسناد (است) بر آنکه جمیع احادیث جمع الزمخشری از رسول الله صادر
نشده اند قاضی گفت اعتمادی که این احادیث بایّام سیدنا نبیّ نرسیده
سلسلهٔ اسناد را می گسیلانند میرزا گفت در هر حال الزمخشری محسوب
جملهٔ فضلای معتبر ماست قاضی گفت و بهمین سبب اعتبار او مضرّ
و سرمایهٔ خطر است میرزا گفت تکذیب این احادیث گویا تخریب بقای
مضامین آیات قرآن است قاضی گفت هرگز بلکه بالعکس از شکستن خانه
کل را چه انتعاش و از محو شدن ابرها آفتاب، چه ضرر و پنابر احکام این احادیث
کسی که سورهٔ العلق را یا سورهٔ الزلزله بخواند ثوابش مثل آنستکه
که قرآن را از سر تا سر تمام خوانده باشد و جای دیگر باز میگویند که کسی که
المعوذتین قرآن را یعنی چهار سطر آخرین قرآن را بخواند خدا او را انعامی
عطا فرماید گأنّه هم کلّ قرآن را و هم (جمیع) سایر لتابها، منزله تماماً
خوانده باشد الحاصل چنین تعلیمی هیچ فایدهٔ نمی بخشد بلکه

اصحاب عزت

اصحاب غیرت و ارباب صدق نیت را از مطالعهٔ (همهٔ) قرآن وا میدارد و کاهلان را
و ضعفاء الایمان را بهانهٔ (و دست آویزی) میسّر می سازد (چونکه) و باقتضای طبع انسان
از میان دو فایدهٔ متساویه همه [illegible] فایدهٔ اختیار می نماید که در
تحصیل آن تصدیع و مشقّت کمتر پس اکثر اهل اسلام لاجرم عوض
جمیع السور قرآن که خواندنش طولی و زحمتی دارد چهار سطر آخرش
را میخوانند و از خواندن سورات بقیّه خود را بری الذّمه می دانند
و همچنین بسبب این عمل الزمخشری و احادیث او خللی بکار
اسلام راه یابد میرزا گفت سورهٔ العلق (الحی) و سورهٔ الزلزله عوض جمیع
سور قرآن غریب تعلیمی و عجیب حدیثی است و عجبتر آنکه عالمی مانند
زمخشری چنین حدیث را شفاعت و حمایت میکرد قاضی گفت بیان آن در
افراط شدّت غیرت است الجزایری پرسید و امّا احادیث متصلهٔ
نبیّنا صلی الله علیه و سلّم را نمیدانم حضرت از خود فرموده یا آنکه مثل سایر
آیات بر او نازل و وحی شده اند قاضی گفت الله اعلم بها منّا و عقل
انسان باوج حلّ این [illegible] مشکله نمیرسد ولی بقول قرآن احکام
سنّت منسوب بعلم حکمت نه بعلم الهام و وحیّت می باشند
بو العجبتر آنکه بعض احکام سنّت بر عکس احکام قرآن و بجنگ آنها می افتند
از این جمله

در کتب السنّت مرویستکه حاشله خدای عزّ و جلّ امر طلاق را بمسلمان
هیچ مأذون نمیفرمود و آیات مشعر براین بلیّهٔ عظیمه هیچ نمی فرستاد
و فی الحقیقه عالم و عالمیان هر روز می بینند که عیالهای مسلمین
بسبب طلاق چه مرارتها می کشند والحاصل یمکن که حضرت رسول
الله استعمال (استثنای) کذب مصلحت آمیز را در اجرای احادیث مفید می دانسته
الجزایری پرسید درباب مذهب الشیعیّه فکر شما چه چیز است
قاضی گفت شیعیان خوب نکردند که کتب السنّت را باوجود نیکوی پارهٔ
احکام بالکلیّه ابا و حاشا نمودند الجزایری گفت حرف ایشان اینستکه
هیچ کدام احادیث السنّت از آسمان نازل نشد قاضی گفت بهتر
میبود که بدین مقام دست نزده باشند انکار شیعیان ضرری کلّی
بکار اسلام رساند الجزایری دیگر جوابی نگفت و در دریای تفکّر مستغرق گشت
[illegible] میان قاضی و الجزایری و مفتی
و میرزا (مشار الیهم) در بیان مضامین سورهٔ یوسف و مقابلهٔ روایت توریة
با روایت قرآن

[illegible]

قاضی گفت دوست عزیز و صاحب خانهٔ مهمان نواز ما الجزایری
سکوت را

سکوت را اختیار فرمود، گویا بالمره فراموش کردند که بندگان بدولت سرای
او برای تفریغ دماغ آمده ایم و شاید در دل محبت منزل میگوید که مرا بمیکده
ارشاد میکنی ساقی خلاف رأی تو کردن طریق یاری نیست الجزایری گفت
بنده را ببخشید خدای تعالی بغض افکار غصّه اثار بخواطرم رسانده که از
رفع و دفع آنها عاجز ماندم مفتی گفت فکر بلر تحفهٔ عروسان بهشتی و هدیهٔ
ارمغانی جانان و روحانیان می باشد و حکما گفته اند که دو چیز کوچک
آدم را بزرگ می کنند دل و زبان و فی الحقیقه انسان خالی از فکر و تأمّل
را اسم انسان نمی سزد عقل کانّه سلطان وجود ذی جود ما در اهیم نعیم
افکار خوش عیار را در ترازوی قیاس سنجیده بخزانهٔ خود زبان نام
حکم عطا و نثار میفرماید الجزایری گفت غصّهٔ عمدهٔ من نتایج مناظرهٔ
ماست که سیدنا محمّد صلی الله علیه وسلّم در عالم شدّت الغیرت
تجدید خدا از لابدی بدر و غطای مصلحت آمیز الریبی نمود قاضی گفت
چارهٔ اش منحصر میبود خاصّه او قاتیکه از این جانب مردم اصرار میکردند
و از آن جانب جبرائیل دیر می رسید الجزایری گفت عذر تو بدتر
از تقصیر تو قاضی گفت والله که دیگر نمیدانم چه طور باید با تو حرف
بزنم اگر جوابهرا نمی پسندی چرا اینقدر پی در پی سوال می کنی
مفتی آنه

مفتی گفت باز بوسوسهٔ شیطان حسود عهد دوستی و سلم (شما) میشکنند
برحذر باشید الجزایری گفت مقصودم اینستاد مقدار دروغ مصلحت آمیز
داخل قرآن چه قدر می باشد یعنی کدام آیات و حیانه و نازله و کدام آیات
از قول خود پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم میباشند جواب کافی و شافی (از شما)
می خواهم قاضی گفت این آسان نیست اگر امشب را تا صبح بمطالعهٔ
آیات غیر وحیه صرف می نمودیم همه را تمام نمی کردیم الجزایری گفت
آن بهتر شب در همینجا بمانید و بحضور پر نور (شبستان) بنده خانه را
منور گردانید از دولت شما بی تدارک ذخیره و دست تهی
نیستیم الآن نوکران میفرستم که شیر بدوشند و نان خوب بپزند
و میوهٔ مرغوب بچینند، دو سه مرغ کباب و پلاو عنبر بو و
نسنجان پاکیزه حاضر کنند که دوستان عزیز را خوش بگذرد
قاضی گفت ولاکن امورات دیوانخانه را چه کنیم مردم معطل اند
الجزایری گفت مردم صبر خواهند کرد امر خدا بر امر انسان سبقت
دارد مفتی گفت ای قاضی پس انشاء الله شب را در خدمت
الجزایری احیا میکنیم، بمقابلهٔ مضامین آیات کتب نازله اوقات
بسر بریم خدایا اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین

دوم

قاضی گفت مسألهٔ ما مهمّی خطیری و دقیقه تخمیریست نمی دانم که
از این محاورهٔ ما چه بندد و چه کشاید ولی اگر عوام الناس که عقل ایشان ضعیف
و ادراک ایشان نحیف از مکالمهٔ دوستانهٔ ما چند کلمه بشنوند و به نیرنگ سازی
وهم و به نقش بازی خیال سخن ما را تبدیل و تغییر دهند شاید در میان اهل
اسلام روسیاه و بدنام شویم والحقّ می ترسم که این دیوارها مبادا گوش
و هوش دارند الجزایری گفت خاطر شما آسوده و جمع باشد بنده خانه
زیاده از دو چشم و یک زبان چشم و زبان ندارد قاضی گفت در این صورت
احوال یقین بدانید که تفاوتِ کلام خدا با سخنِ انسان تفاوتِ زمین
و آسمان است حضرت داود علیه اسلام در زبور میفرماید که کلّ
انسان چه در گفتار و چه در رفتار مورد کذب و خطا می باشد و آدم بالذات
دروغ گواست حضرت سلیمان بن داود علیه السلام می فرماید که
کثرت الکلام خالی از گناه نیست و امّا بر عکس این معنی کلام خدا
نقصی و قصوری هرگز ندارد بناءً علی هذا (مفتاحی) دستور العملی برای تمیّز
و تشخیص فیما بین آیات قرآن اینست هر وقتیکه (مضمون) آیهٔ با تواریخ و یا
با منطق و یا با علم آداب و اخلاق و با سایر علوم درست متّفق
بر نمی آید

برنمی آید یا آنکه بآیات پیشین و پسین اختلافی دارد بلا تشکیک و شبهه
بدان که چنین آیه را خدا فرموده است و الله عالم الجزایری گفت
من این دستور العمل را قبول دارم حالا میخواهم وجه استعمالش را بدانم
مفتی گفت الحق مسأله نازکی و بسیار دشواریست نعوذ بالله من
الشیطان الوسواس جمیع الندماء و مصاحبان متفق الکلمه گفتند که
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

قاضی گفت در سورهٔ یوسف خدای تعالی به پیغمبر عصر و زمان
صلی الله علیه وسلّم فرموده قوله ذلک من انباء الغیب نوحیه
الیک و ما کنت لدیهم و غیره و این روایت را حضرت موسی علیه السلام
قبل از دو هزار سال بتفصیل تمام در تضمیل قرآن نوشته بود در سورهٔ
کتاب ما صد و پانزده آیات و لاکن در توریة زیاده از سیصد آیه دارد الجزایری
گفت حق جانب تو است چیزی که بقول قرآن من انباء الغیب است البته بعد از
حضرت موسی یعنی هشتصد سال پیش از سیدنا صلی الله علیه وسلّم
بیهودیان وحی شده نمی بایست بگویند که چیزی غایبی و مخفی می باشد
میرزا گفت شاید این قصه را یهودیان از قرآن دزدیدند مفتی گفت
در حفظ

در حفظ نام و ننگ اسلام پاداری کنیم و امّا - رفعای مثل این نزنیم که مردم
بریش ما بخندند الجزایری گفت دلم می خواهد قصّهٔ قرآن را با قصّهٔ
توریة مقابله کنیم قاضی گفت بسیار خوب بنده ترجمهٔ توریهٔ هدیهٔ راهب
همراه آوردم اینک حاضر و موجود الجزایری بمیرزای خود گفت بگیر اول
قرآنی و قصّهٔ یوسف علیه السلام را بخوان میرزا می خواند قوله تعالی
اذا قال یوسف لابیه یا ابتِ إنّی رأیتُ احد عشر کوکباً والشمس
والقمر رأیتهم لی ساجدین قال یا بنیّ لا تقصص رؤیاک علی
إخوتک فیکید لک کیداً إنّ الشیطان للانسان عدوٌّ مبینٌ
وکذلک یجتبیک ربّک ویعلّمک من تأویل الاحادیث ویتمّ
نعمتهٔ علیک وعلی آل یعقوب کما أتمّها علی ابویک من قبلُ
ابراهیم واسحق إنّ ربّک علیم حکیم لقد کان فی یوسف وإخوته
آیات للسائلین اذ قالوا لیوسف وأخوه أحبّ الی أبینا منّا
ونحن عصبةٌ إنّ ابانا لا فی ضلالٍ مبینٍ اقتلوا یوسف او
اطرحوه ارضاً یخل لکم وجهُ ابیکم وتکونوا من بعده قوماً
صالحین قال قائلٌ منهم لا تقتلوا یوسف والقوه فی غیابت
الجبّ یلتقطه بعض السیّارة إنّ کنتم فاعلین قالوا یا أبانا
مالک

مالك لا تأمنّا على يوسف وإنّا له لناصحون ارسله معنا غدًا
يرتع ويلعب وانّا له لحافظون قال إنّي ليحزنني انّ تذهبوا به
واخاف أن يأكله الذّئب وانتم عنه غافلون قالوا لئن أكله
الذّئب ونحن عصبةٌ إنّا إذا لخاسرون فلمّا ذهبوا به واجمعوا
أن يجعلوه في غيابت الجبّ وأوحينا اليه لتنبّئنّهم بأمرهم
هذا وهم لا يشعرون وجاؤا أباهم عشاء يبكون قالوا
يا أبانا انّا ذهبنا نستبق وتركنا يوسف عند متاعنا فأكله
الذّئب وما انت بمؤمن لنا ولو كنّا صادقين وجاؤا على قميصه
بدم كذب قال بل سوّلت لكم أنفسكم أمرًا فصبرٌ جميلٌ
والله المستعان على ما تصفون وجاءت سيّارة فأرسلوا
واردهم فأدلى دلوه قال يا بشرى هذا غلامٌ وأسرّوه بضاعةً
والله عليمٌ بما يعملون وشروه بثمن بخسٍ دراهم معدودةٍ
الخزايرى گفت اى ميرزا همين جا وايست وقصّهٔ توريهٔ را بخوان
ميرزا كتاب موسى عليه السلام را برداشته مى خواند اينست
ذكر اولاد يعقوب يوسف بسنّ هفده سالگى رسيده با برادران
خود گله را چرانى ميكرد وآن جوان با پسران بلهه وباپسران
زالفه

زالفه زنهای پدر خود می بود و یوسف بدسلولی برادران خود
بخدمت پدر معروض داشت امّا یعقوب یوسف را بیشتر ازهمه
فرزندان خود دوست میداشت زیرا که در ایّام پیری او متولّد
شده بود پس بجهت وی جامهٔ رنگارنگ دوخت و برادرانش
چون دیدند که او زیاده ازهمه برادران نزد پدر محبوب است
با او کینه گرفتند بحدّیکه سخنهای دوستانه (باوی) نمی توانستند راند
پس یوسف خوابی دید و برادران خود را از آن خبر داد و کینهٔ
ایشان باوی زیاده شد و آنها گفت که این خواب را که من
دیدم بشنوید اینک ما در مزرعهٔ دسته‌ها می بستیم دستهٔ
من برخاسته بر سر پا ایستاد و اینک دسته‌های شما گرد
اگرد آن می بودند و دستهٔ مرا سجده نمودند و برادرانش
بدو گفتند آیا تو یقیناً برما پادشاهی خواهی کرد و فی الحقیقت
برما سلطنت خواهی نمود پس بسبب خوابها و سخنهایش
زیاده براو کینه گرفتند بعد از آن یوسف خوابی دیگر نیز دیده
برادران خود را بران اطلاع داد و گفت اینک خوابی دیگر دیدم
که آفتاب و ماه و یازده ستاره پیش من سجده نمودند و پدر
و برادران

و برادران خود را از این معنی مطلع ساخت و پدر او را سرزنش
فرموده گفت این چه نوع خوابی است که تو دیده آیا که من و مادر و
برادران تو فی الحقیقه پیش تو سر بر زمین نهاده سجده
کنیم پس برادرانش براو حسد بردند امّا پدرش این واقعات
در دل نگاه داشت آنگاه برادرانش برای چرانی گلهٔ پدر خود
در حوالی سکم رفتند پس یعقوب بیوسف گفت آیا برادران تو
در سکم چرانی نمی کنند بیا که من ترا نزد ایشان بفرستم او جواب
داد حاضرم پس یعقوب به یوسف گفت برو و احوال سلامتی
برادران خود و گله ها را دریافت کرده خبر بمن برسان پس او را از
وادی حبرون روانه کرد و یوسف بسکم رسید و نسی با او دوچار
شده دیده که یوسف در صحرا سرگردان میبود از او پرسید که
چه می جوئی گفت برادران خود را میجویم التماس آنستکه مرا
خبر دهی که ایشان کجا چرانی میکنند آن مرد پاسخ داد از اینجا رخت
برسته اند چرا که من از ایشان شنیدم که میگفتند بدوثان برویم
پس یوسف در عقب برادران خود روانه شد و در دوثان ایشانرا
یافت و چون اورا از دور دیدند هنوز نزدیک نرسیده بود که
بقصد جان

بقصد جان او با خود می اندیشیدند و بایکدیگر میگفتند اینک خداوند
خوابهای آید اکنون بیائید او را کشته بچاهی بیندازیم و چنین بگوئیم
که جانوری درّنده او را خورده است پس ببینیم که از خوابهای وی چه
واقع خواهد شد و راوبن این سخن را شنیده و یرا از دست ایشان
رها کرد و گفت او را نباید کشت و راوبن آنها را گفت که خون مکنید
بلکه در این چاه که در بیابان است بیندازید و امّا دست بر او دراز
مکنید غرض او آنکه او را از دست ایشان برهاند و به پدر خود
باز سپارد پس یوسف چون بنزد برادران خود رسید قبایشرا
یعنی جامهٔ رنگارنگ که پوشیده بود از برش کشیدند و او را افکنده
بچاهی انداختند که آن چاه از آب خالی بود پس بنان خوردن
بنشستند و نظر افکنده دیدند که ناگاه کاروانی از بنی اسماعیل
از طرف جلعاد می آیند که اَدویات و روغن بلسان و مرّ بر
شتران بار کرده بسوی مصر می برند و یهودا ببرادران خود
گفت که اگر برادر خود را بکشیم و خونشرا پنهان داریم چه سود
بیائید او را ببنی اسماعیل بفروشیم و دست بر او دراز نکنیم از
آنرو که برادر ماست و با ما همجنس است و برادرانش قبول کردند
قریب باچند

قضارا چند سوداگران مدیانی از راه می گذشتند پس یوسف را
از چاه بفراز آورده او را ببنی اسماعیل بقیمت بیست درم
بفروختند که آنها یوسف را بمصر بردند و راوبن بر سر چاه باز
گشت و اینک یوسف در چاه نبود و جامه های خودرا چاک زد
نزد برادران خود باز آمده گفت که آن جوان ناپدید است و من آیا
بکجا بروم و جامهٔ یوسف را گرفتند و بزغالهٔ را کشته بخون او جامه
را رنگین ساختند و آن جامهٔ رنگارنگ را بصحابت مردی نزد پدر
خود رسانیده گفتند اینرا یافته ایم اکنون بشناس جامهٔ پسر تو
همین است یا نه واو آنرا بشناخت و گفت جامهٔ پسر من است
جانوری درّنده او را خورده است در این شکّ نیست که یوسف
دریده شده است پس یعقوب جامه های خودرا پاره پاره کرد و
پلاس در کمر پیچید و دربارهٔ فرزند خود روزها ماتم میداشت
پس همه پسران و دخترانش برای تسلّی او برخاستند لیکن از
تسلّی ایشان روی میتافت و میگفت که ماتم زده بنزد پسر خود
در گور فرو خواهم رفت و بدین طور پدرش دربارهٔ وی زار زار
میگریست امّا مدیانیان یوسف را در مصر به فوطیفار یکی از

منصب

منصب داران فرعون که سر لشکریان خاص بود بفروختند
الجزایری گفت ای میرزا بس است میرزا گفت الحمد لله ربّ
العالمین الجزایری گفت خالا باید قصّهٔ قرآن را با قصّهٔ توریة مقابله کنیم
منقی گفت روایت موسی علیه السلام دیراز تراز روایت ماست و اما مضمون
قصّتین چندان تفاوت ندارد مگر آنکه خواب سجدهٔ دسته ها که در
قرآن ذکر نشد الجزایری گفت بمیرزای خود آخر می بینی که یهودیان
سورهٔ یوسف را از قرآن نگرفتند میرزا گفت از طول و تفصیل قصّهٔ
توریة خوشم نمی آید (نقل روایت آن) آفتان خیزان مثل خری زیر باری سنگین راه
میرود ولی روایت قرآن زود زود مانند اسپ باد پا بمقصود
می رسد قاضی گفت ما بشنیدن قرآت داستان موسی مثل صدای
هبوب نسیم متحرّک گل و برگ درختان و امّا بسماع خواندن قصّهٔ
قرآن چیزی مانند (سرعت) هجوم عساکر بگوش هوشم می آمد الجزایری
گفت من وزن و قدر مضامین قصّتین را بترازوی منطق میکشیدم
برآوردش اینستکه در روایت موسی علیه السلام حضرت یعقوب
هرچند حسد پسران خود نسبت بیوسف دانسته بود در باب
سوی نیّت ایشان هیچ تهمتی و بدگمانی در دل خود نمی نهاد
واز

واز بس که خودش پاك دامن و پدر اولاد دوست میبود از حیله و فتنهٔ
فرزندان نمی اندیشید بلکه یوسف را برای استفسار احوال برادران
فرستاد و درستی و ساده لوحی حضرت یعقوب بمرتبهٔ یست که باوجود
خبر وفات یوسف باز در مظنّه تشکیك نمی افتد و خودشرا سبب مرگ
نور چشمی میپندارد و امّا در قصّهٔ قرآن بالعکس یعقوب بد ذاتی
و شرارت اخلاق پسران خودرا پیش از مقدّمه میشناسد و یوسف
را خبردار میکند که انّهم یکیدون لك کیدًا و قطع نظر از این خوف و
تهمت بنابر خواهش پسران شریر یوسف را بنزد ایشان روانه
می کند که گویا خودش هم در قصد جان او بوده باشد پس چنین حدیث را
عقل نمی پسندد در قرآن یعقوب بفرزندان خود میگوید که اخاف
ان یأکله الذئب و بعد از آن پسران می آیند خبر میدهند که الذئب
أکل یوسف که گویا خود پدر چنین جواب را بپسران اموخته بود
اینها همه غیر معقول اند و علاوه براین حضرت یعقوب علیه السلام
باز بفرزندان میگوید که بل سوّلت لکم انفسکم امرًا و این کلام
بتصدیق حرف اوّل ما بر می آید یعنی آنکه حضرت یعقوب پیش از وقت
شرارت پسران خودرا خوب می شناخت و ما فی ضمیر ایشان را میدانست
ولیکن

بدسگال

ولیکن از قلّت تدبیر خود یوسف را بدست خایندان میسپارد کانّه شرید
خیانت ایشان میبود و باز توله وجاؤا أباهم عشاءً یبکون و
بسیار اتّفاق افتاده که زنان کذبانه میگریستند و اشک دروغ میریختند
بلی، گریهٔ برادران خیانت کار را احدی باور نخواهد کرد و اشک
افشاندن ایشان یک دو ساعت بعد از فروختن یوسف خلاف
علم منطق است و بس یا میرزا باز در توریهٔ نقل محبوس شده
یوسف را بخوان میرزا می خواند خداوند خانهٔ مصری را بسبب
یوسف مبارک فرمود چنانچه برکت خداوند بر هر چیزی که در خانه و در
مزرعه از آن وی بود نازل گردید و هر آنچه داشت حوالهٔ یوسف کرد
و از مال خود بغیر از نانی که می خورد از چیزی دیگر واقف نبود و یوسف
نیک اندام و خوش منظر بود و بعد ازاین مقدّمات چنان واقع
شد که زن مالک او بر یوسف نظر انداخته گفت که با من هم خلوت شو
و او ابا نموده بزن مالک خود گفت اینک اقای من واقف نیست از آنکه
در خانه نزد من چه چیز هست و تمامی اموال خود را بمن محوّل کرده
است و در این خانه کسی از من بزرگتر نیست و جز تو چیزیرا از من دریغ
نداشته از انرو که تو زوجهٔ وی هستی پس این امر قبیح را چگونه
ارتکاب

ارتحاب نمایم و گناه کار خداشوم و او ده چند با یوسف روز بروز سختها
میگفت اما قبول نکرد که با وی هم خلوت شود یا با او باشد و چنان اتفاق
افتاد که روزی از برای کار خود بخانه رفت و از اهل خانه کسی در آنجا نبود
پس او جامه اشرا بگرفت و گفت که با من هم خلوت شو او جامهٔ خود را
بدست او گذاشته گریخت و بیرون رفت و چون دید که او جامهٔ خود را در
دست او گذاشته بیرون گریخته است پس اهل خانه را آواز داد و
ایشان را گفت ببینید که مردی عبری را بنزد ما آورده است تا با ما
شوخی ورزد باراده صحبت پیش من آمد و من بآواز بلند فریاد کردم
و چون بشنید که من فریاد و فغان برآوردم جامهٔ خود را نزد من
وا گذاشته گریخت و بیرون رفت پس جامه اشرا پیش خود داشت
تا آنکه مالکش بخانه آمد و این معنی را با و باز نمود و گفت که این غلام
عبری را که تو نزد ما آوردی پیش ما آمد تا که با من شوخی نماید
و چنین شد که چون فغان برآوردم جامهٔ خود را پیش من گذاشت
و بیرون گریخت پس چون مالکش این خبر را از زن خود بشنید که
غلام تو با ما چنین کرد خشم وی مشتعل گردید پس مالک یوسف را
گرفته او را بزندان انداخت بجای که اسیران پادشاه مقید بودند

الجزایری گفت

الجزایری گفت بس است میرزا توریه کنار گذاشته همان قصّهٔ
در قرآن، پیدا کن و بخوان میرزا گفت خدا ترا برکت بدهد مثل
آنست که بنده میفرمودی فلفل گنار بگذار و قند بخور بچشم اینک
قرآن و قوله تعالی ولمّا بلغ أشدّه آتیناه حکماً وعلماً وکذلک نجزی
المحسنین وراودته التی هو فی بیتها عن نفسه وغلّقت الابواب
وقالت هیت لک قال معاذ الله انّه ربّی احسن مثوای انّه لایفلح
الظالمون ولقد همّت به وهمّ بها لولا أن رأی برهان ربّه
کذلک لنصرف عنه السوء والفحشاء انّه من عبادنا المخلصین
واستبقا الباب وقدّت قمیصه من دبر والفیا سیدها لدا الباب
ماجزاء من اراد باهلک سوءا الّا ان یسجن او عذاب الیم قال
هی راودتنی عن نفسی وشهد شاهدٌ من اهلها إن کان قمیصه قُدَّ
من دُبرٍ فکذبت وهو من الصادقین فلمّا رأی قمیصه قدّ من
دبر قال انّه من کیدکنّ إنّ کیدکنّ عظیم یوسف اعرض عن هذا
واستغفری لذنبک انّک کنتِ من الخاطئین وقال نسوة فی المدینة
امرات العزیز تراود فتاها عن نفسه قد شغفه حبّاً إنّا
لنراها فی ضلالٍ مبینٍ فلمّا سمعت بمکرهنّ ارسلت الیهنّ
واعتدت

واعتدت لهنّ متكأً وآتت كلّ واحدةٍ منهنّ سكّيناً وقالت
اخرج عليهنّ فلمّا رأينه اكبرنه وقطّعن ايديهنّ وقلن حاش
حاشا للّه ما هذا بشرًا ان هذا الّا ملكٌ كريم قالت فذلكنّ الّذى
لُمتنّنى فيه ولقد راودتّهُ عن نفسه فاستعصم ولئن لم يفعل
ما آمره ليسجننّ ، يكونا من الصاغرين قال ربّ السجن احبّ إلىّ
ممّا يدعوننى اليه والا تصرف عنّى كيدهنّ أصبُ اليهنّ وأكن
من الجاهلين فاستجب له ربّه فصرف عنه كيدهنّ انّه هو السميع
العليم ثمّ بَدا لهم من بعد ما رأوا الايات ليسجننّه حتّى حينٍ
الجزايرى گفت يامیرزا بس مان است مقابلهٔ مضامین قصّتین
اشكالى ندارد وچونكه درمناظرهٔ سورهٔ يوسف مدّت مديدى
مكث وصرف شد پس بدين چند كلمه اكتفا بايد نمود كه موافق
روايت حضرت موسى عليه السلام باعث محبوس شدن يوسف
برطبق قواعد علم منطق ومناسب اقتضاى عقل اتفاق ى افتد
مالك مصرى پنداشت كه يوسف فى الحقيقه گناهى وخيانتى
بولى نعمت خود وزريده وعلى هذا او را بزندان فرستاد وامّا
درقصّهٔ قرآن مالك بچشم خود تقصير مالكه را ميديد ومىگفت
كه انّه

که انّه کید کنّ ان کیدکنّ عظیم یوسف اعرض عن هذا واستغفری لذنبک انّک کنت من الخاطئین والنون پس از چنین اعترافی آیهٔ ثمّ بدا لهم من بعد ما رأوا الایات لیسجننّه حتّی حین هیچ معنی ندارد والبتّه آیهٔ نازله و وحیّهٔ نیست ای قاضی از حقّ نباید گذشت که مفتاحی که بدست ما دادی قفل مشکلات آیات را آسان می گشاید باز بگو تا ببینیم فیابین الجزایری ومفتی وقاضی وسیرزا مشار الیهم در حلّ مشکلات مضامین بعض آیات قرآن قاضی گفت مفتاح من هم کلیدی وهم محکی برای تجربهٔ حقیقت دقایق دینیست مثلاً در سورهٔ المؤمن صاحب منصب هامان از جملهٔ وزرای فرعون محسوب است وفرعون باو میفرماید یا هامان ابن لی صرحاً لعلّی ابلغ الاسباب اسباب السموات فاطّلع الی الٰه موسی وانّی لاظنّه کاذبًا و حقّ مطلب اینستکه هامان وزیر اسیوروس پادشاه ایران که هزار و پانصد سال بعد فرعون درایران نه درمصر وجود داشت پس دراین ذکر غلطّ زمان وغلطّ اشخاص اعنی دو خبط بزرگ شد در سورهٔ مریم ودر سورهٔ آل عمران سهوًا عمران پدر موسی را با یواکیم پدر مریم التباس گردانیدند وهمچنین

علیهما السلام

همچنین اسامی مریم امّ عیسی و مریم خواهر موسی بر هم میخندد و در ضمن همین سورتین قوله اذ قالت امراة عمران ربّ انّی نذرت لک مافی بطنی محرّرًا مستقبل منی انّک انت السمیع العلیم و پس از این میگوید ولمّا وضعتها قالت ربّ انّی وضعتها انثی والله اعلم بما وضعتْ ولیس الذکر کالانثی وانّی سمیتها مریم و باز در سورهٔ مزبوره قوله فاتت به قومها تحمله قالوا یا مریم لقد جئت شیئاً فریّاً یا اُخت هرون ما کان ابوک امرأ سوءٍ وما کانت امّک بغیّا مفتی گفت خدای تعالی که اوقات و گذارشات را میداند چگونه سهوهای باین بزرگی می فرمود میرزا گفت من از غیرت دینیّه واز عقل سیدنا حضرت صلی الله علیه وسلّم متعجّب وحیران ام که این آیات را از خود گفت تا مبادا کفار حضرت عیسی علیه السلام را مثل خدا نپرستند قوله فاشارت الیه قالوا کیف نکلّم من کان فی المهد صبیّا قال انّی عبد الله اٰتانی الکتاب و جعلنی نبیّاً می شنوید که همین اسم عبد الله را واسم نبیّ ذکر فرموده و در ایراد این ذکر خود بخود معلوم می شود که حضرت عیسی را خدا نباید دانست و عجب از قیاس و عقل کلّ حضرت سیدنا که بطوری این

آیات مصلحت

آیات مصلحت آمیز را در درج قرآن مندرج فرموده است که الآن
که زیاده از هزار و دویست سال گذشت احدی بغیر از ما این آیات را
از آیات نازله تشخیص و فرق فیما بین را هنوز درنیافته بود و سبب کذب
مندوب را مثل ما نفهمیده بود خدا انشاء الله سایهٔ شفاعت حضرت
سید نارا از سر ما دور نکناد و فی الحقیقه عبارات این آیات مندرجه
کانهٔ عبارات آیات که جبرائیل می آورد و هو هو می باشند قاضی گفت
یک مضمون اهمّ مذکور در سوَر متعدّده و خصوصاً در سورهٔ الحجر در
باب عبودیّت انسان بخاطرم رسیده باید آنرا بمیزان علم منطق بسنجانیم
X. قوله واذ قال ربّك للملایکة انّی خالق بشراً من صلصال من حماً مسنون
فاذا سوّیته و نفخت من روحی فقعوا له ساجدین فسجد الملایکة کلّهم
اجمعون الّا ابلیس أبیٰ أن یکون مع الساجدین قال یا ابلیس ما
لك ألّا تکون مع الساجدین قال لم اکون لاسجد لبشر خلقته من صلصال
من حماً مسنون دراین آیات خدا ملایکه را بعبادت آدم حکم داد و امّا
عبادت هیچ کسرا بغیر از خدا نباید کرد و خدای سبحانه عبادت الاصنام را
هرگز معاف نفرمود از این قرار آیات مزبوره گفتهٔ انسان نه احکام خدا
می باشند میرزا گفت شاید درایجا عبارت فقعوا له ساجدین معنی
مجازی را

آدمرا
یعنی احترمت وعزّت کنید

مجازی داشته باشد مفتی گفت معنی لفظ سجد همیشه سجده کردن است
و هرگز اصطلاحی دیگر ندارد و این معنی از جواب خود ابلیس دریافت می
شود میگوید که لم اکن لاسجد لبشر خلقته من صلصال من حمأ مسنون
مراد ش اینست که من بتپرستی نخواهم کرد قاضی گفت الآن آیات متذکرهٔ
خلقت را ببینیم در سورهٔ فصلت قوله تعلی قل ائنکم لتکفرون بالذی
خلق الارض فی یومین وتجعلون له أندادًا ذلک ربّ العالمین
و جعل فیها رواسی من فوقها و بارک فیها وقدّر فیها اقواتها فی اربعة
ایّام سواءً للسائلین ثمّ استوی الی السماءِ وهی دخانٌ فقال لها
وللارض ائتیا طوعًا وکرهًا قالتا طائعین فقضاهنّ سبع سموات
فی یومین واوحی فی کلّ سماءٍ وباز در سورهٔ النازعات قوله
أأنتم اشدّ خلقًا أم السموات بناها رفع سمکها فسوّاها واغطش
لیلها واخرج ضحاها وللارض بعد ذالک دحاها اخرج منها ماءها
ومرعاها والجبال ارساها متاعًا لکم ولانعامکم می بینید که
در سورهٔ اوّل میگویند که خدا زمین را پیش از آسمان آفریده است
و در سورهٔ دوّم که خدا آسمان را قبل از زمین آفریده است
یعنی چه مفتی گفت عجب که من تاحال این اختلاف را هیچ ندیده
بودم

بودم الحق تناقض کلیست قاضی گفت تناقض (وجود) اندر کلام خدا محال است میگوید که
برو فق آیت مذکوره خدای تعالی از برای خلقت زمین دو روز صرف (اوقات)
کرده و چهار روز از برای خلقت رواسی و دو روز دیگر از برای خلقت
آسمان که جمع اوقات خلقت مساوی (مدت) هشت روز می باشد و آنجا که
چه در پیش اهل اسلام و چه در نزد جهودیان و نصارا هفته که
یادگاری و کانه نمونهٔ (مدت) خلقت است زیاده از هفت روز ندارد یعنی
شش روز کار و یک روز استراحت میرزا گفت در ضمن بعض آیات
دیگر می فرمایند که خلقت آسمان و زمین در مرور شش روزه واقع شد
و از این جمله در سورهٔ السجده مذکور قوله الله الذی خلق السموات
والارض وما بینهما فی ستة ایام مفتی گفت این آیات را همه می شناسند
والبته که عدد آنها بر تناقض مزبور می افزاید قاضی گفت در سورهٔ السجدة
در باب روز قیامت قوله یدبر الأمر من السماء الی الارض ثم یعرج
الیه فی یوم کان مقداره الف سنة مما تعدون و در سورهٔ المعارج
قوله تعرج الملائکة والروح الیه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة
پس در مضامین این دو سورات باز تناقض بزرگی رو داده خودتان
می بینید میرزا گفت مظنه که در این آیات کنایهٔ از طول هول و
هراس

رمبتلایان
هراس یوم الحساب است مفتی گفت قبول واما تناقض باز جای خود
دارد هزار با پنجاه هزار و پنجاه هزار با هزار علی السویه نیست اگر
گناهکاران
از خوف عذاب خدا مدت تأدیب را اینقدر طولانی میدانند پس امید
انعام بهشتیان میبایست مدت حلاوت جزا را کوتاهتر و مختصر
سازد واما بقول آیهٔ مزبوره روز جزای بهشتیان بدیرازی پنجاه هزار
سال می باشد اعنی چهل و نه هزار سال بیشتر از مدت جزای اهل دوزخ
قاضی گفت ولاکن بعده قوله فقضاهن سبع سموات فی یومین
واوحی فی کل سماء امرها وزینا السماء دنیا بمصابیح وحفظا ذلک
تقدیر العزیز العلیم ای دوستان تأمل کنید و ببینید که مضمون این
آیه خلاف علم نجوم است زیرا که مشخص و معلوم که از جملهٔ همهٔ آسمانها
آسمان قمر نزدیکترین زمین است و مسافت فیما بین ستارها
مسافتهای مفرطه می باشند بنحویکه از نزدیکترین ستاره تا بزمین
شش هزار ملیارد فرسخ راه دارد و همین قدر فرسخ از آن ستاره
الی ماه القصه کلام خدا چنین دروغی هرگز نمی گفت پس بیلاشک
و شبهه کلام انسان است میرزا گفت چونکه نقل علم نجوم است
منجمان و همهٔ مان میدانیم که مصابیح یعنی مشعلها و ستارها
عبارت است

عبارت است از ستارهای شهاب نام که هنگام شب بنظر می آیند
و ملایکه این ستارها بسان سنگ بر جماعت شیاطین از آسمان
می اندازند تا هیچ شیطانی داخل قلعجات (صور البروج) خدا نشوند و از اسرا
ایزد عزّ و جلّ مطلع نباشند قوله تعالی لقد جعلنا فی السماء بروجاً
و زیّناها للناظرین و حفظناها من کلّ شیطان رجیم الّا من استرق
السمع فاتبعه شهاب مبین قائلی گفت آیهٔ که ذکر آوردم هم تناقضی
و هم غلطی دارد و اگر بقول میرزا مصابیح عبارت از البروج است
پس تازه غلطی بر غلط وارد می شود زیرا که صور البروج در آسمان
نیز موضوعه نیستند بلکه از قرار که دیدم مسافت شش هزار
میلیارد فرسخ نیما بین آنها و ماه است و اختلافی بر اختلاف می افزاید
زیرا که خلقت بودن آن مصابیح بجهت رانیدن شیاطین رجیم
خیالی بی معنی می باشد هیچ میدانید از کدام وقت ملایکه شیاطین را
سنگباران میکنند از ایّام حضرت سیدنا صلی الله علیه وسلّم پس بنابر
این اعتقاد قبل بر آن شیاطین بکمال آسانی میتوانستند اسرار خدا را
بدانند و همه را بساحران و کاهنان بگویند در صورت این احوال از
بودن صور البروج و قلعجات آسمانیّه مادام پنج هزار سال پیشین
چه استفاده

چه استفاده و چه مصرف بود با وجود آنکه الله اذا اراد شیئاً ان یقول له کن فیکون الحاصل سهو پر سهو و افترا بر افترا و بس مفتی گفت چونکه درمیان شما در تفسیر معنی این آیات اتفاق نیست شاید بیان بعض نصاری را قبول خواهید داشت بنده از ایشان شنیده ام که ستارهای شهاب ستاره نیستند بلکه شرارهای آتش که در هوا از تاثیر بخار ارضیه خود بخود ملتهب گشته روشنائی می افشانند و باعث سوختن این شرارها از علم الطبیعیات آسان دستگیر می شود و علم الطبیعیات در نزد مسلمین علم بزرگی و مشهور یست قاضی گفت بلی چه در علم الطبیعیات و چه در سایر علوم آنچه ما فراموش کردیم نصاری یاد گرفتند و از این جمله علم الهیئت و علم الطبیعیات در ایام قدیم در نزد اهل اسلام بسیار عزیز و مطلوب بودند و حالا هم بیمن اعانت آنها کذب و افترای آیات مذکوره را مبرهن و آشکار میتوان نمود و امّا باید بمطلب برمی گردیم در سورهٔ الدخان و در سور دیگر ذکر شده که مادام لیلة القدر خدای تعالی گذارشات سالیانه را مقرر و مقدر فرماید و جلال الدین در این خصوص میگوید که فیها یفصل کلّ امر بحکم الرزاق والآجال و غیرهما التی تکون فی سنة الی مثل تلک اللیلة

لیلة. ودر سورهٔ الحدید خدا فرموده قوله ما اصاب من مصیبة
فی الارض ولا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأها انّ ذلک علی
الله یسیر همه کس میداند که کتاب تقدیرات خدا لوح المحفوظ است که
در آن قبل از آفریدن جهان جمیع الاشیای آینده بدست قدرت الهیه
نوشته وبحفظ ملائکه سپرده شد واما در ایراد آیهٔ مذکوره اختلافی
رو میدهد چراکه اگر کلّ (خدا) امورات قبل از خلقت عالم مقدّر وثبت
لوح محفوظ فرموده بود پس درشب لیلة القدر چه چیزی از نو مقدّر
میفرماید وهرگاه مادام لیلة القدر ما اصاب من مصیبة فی الارض VIII, 14.
را مقرّر می کنند تکلیف ومصرف لوح محفوظ چیست مفتی گفت
آنچه قرآن درباب لیلة القدر اینجا میفرماید بآیهٔ سورهٔ الاسری منسب
درنمی آید قوله وکلّ انسان الزمناه طایره فی عنقه ونخرج له یوم
القیامة کتاباً یلقاه منشوراً قاضی گفت درسورهٔ المایده وغیرها
در حقّ اهل غیر مذهب خدای سبحانه میفرماید انّ الذین آمنوا والذین
هادو والصابئون والنصاری من آمن بالله والیوم الآخر وعمل صالحاً
فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون وباز جای دیگر قوله لا اکراه فی الدین II, 257
قد تبیّن الرشد من الغیّ فمن یکفر بالطاغوت ویؤمن بالله فقد
استمسک

استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها و الله سمیع علیم اینها همه
موافق احکام خدای کریم و رحیم که مخلوقات خود را دوست میدارد پس
عجب که در آیات دیگر پارهٔ فرمایشات برخلاف این معنی بنظری آیند مثلاً
قوله انّ الذین عند الله الاسلام و قاتلوهم حتّی لا تکون فتنة و یکون الدین
لله و غیره و غیره (رضامین) این آیات دور از رحمت و محبّت خدای سبحانه و
غریب بنظرها می نماید و گویا کار انسان نه حکم الهامی میباشند میرزا
گفت ای حضرات در ایراد این آیاتی مبارکه عقل و حکمت حضرت سیدنا
صلی الله علیه و سلّم را آفرین بلوئید چونکه در اوایل رسالت خود هنوز
استعداد تسلّط نمیداشت رنجیدن خواطر نصارا و یهودیان در ازصلاح
دین و دولت میدانست و امّا بعد از تحصیل زور و پس از سرانجام اسباب
اقتدار تمامی الامم را بتحت حکومت ایمان واحد و بطوق عبودیّت
خدای یگانه مطوّق نمود قاضی گفت در سورهٔ الفتح در حقّ نکاه داشتن
عهد و میثاق و قسم خوردن احکام اشدّ فرموده قوله انّ الذین یبایعونک
انّما یبایعون الله ید الله فوق ایدهم و امّا جای دیگر در سورهٔ التحریم
بالعکس میفرماید قوله قد فرض الله لکم تحلّة ایمانکم و الله مولاکم
و هو العلیم الحکیم و چنین تناقضی ممکن نیست مگر در افعال و اقوال
انسان

انسان مفتی گفت ما همه میدانیم که مراد از آیهٔ مذکوره قسمیستکه
خود حضرت سیدنا صلی الله علیه وسلم خورده بود ولیکن از عهدهٔ آن
نمی خواست برآید میرزا گفت بلی نقل زنهاست خدای کریم برای چیزهای
مثل این جزویات باز خواست نمیکند معلوم که الخنث فی الیمین قباحت بزرگی
و روسوای فاحش میشد پس رسول الله ناچار و برای رفع اشکال تحلّهٔ
نمود این هم تازه دلیلی ست بر تدبیر و حکمت حضرت قاضی گفت در سورهٔ
الاحزاب قوله یا ایّها النبیّ انّا احللنا ازواجک اللّتی اتیت اجورهنّ وما
ملکت یمینک ممّا افاء الله علیک وبنات عمّک وبنات خالک خلاتک
اللّتی هاجرنا معک وامراة مؤمنةً ان وهبت نفسها للنبیّ إن اراد
النبیّ أن یستنکحها خالصةً لک من دون المؤمنین و در ضمن همین
سورهٔ مبارکه قوله لا یحلّ لک النساء من بعد ولا أن تبدّل بهنّ من
ازواج ولو اعجبک حسنهنّ الّا ما ملکت یمینک وکان الله علی کلّ
شیءٍ رقیبًا دیگر تناقضی باین بزرگی نود بخود (بزبان حال) میگوید که عمل انسان
سیباشد مفتی گفت و عجبتر آنکه ناسلهٔ میان این و آن آیات زیاده
از سه آیه نیست و چنین اختلافی آیات نزدیک یکدیگر بچشم خصّ و عامّ
هویداست باز هزار آفرین بر زیرکی حضرت سیدنا صلی الله علیه وسلم
والحقّ

واز حق و انصاف نباید گذشت که بخرد و کیاست او آدمی بجهان نیامده
و در تدبیر افلاطون را در بن گفتی و یکی از هزار دقایق (حذاقت) ضمیر منیرش در ایراد
آیات مذکوره ببینید چونکه نسوان حرم سرای حضرت بجهت
ازدیاد عدد ازواج حضرت مضطرب الحال و شب و روز در قیل و قال
می بودند پس از یک طرف بواسطه آیهٔ لا یحلّ لک النساء من بعد
بیم و هرج و مرج زنان اندرون را تسکین میداد و از طرف دیگر بواسطه
آیهٔ یا ایّها النبیّ انا احللنا ازواجک الّتی اتیت اجورهنّ و غیره
در نظر جمیع اهل اسلام بری الذمّه میبود معلوم که آیه اولی نیست مگر
چارهٔ از چارهای مقتضات الوقت میرزا گفت درست فرمودی که چاره
مقتضات الوقت بود و علاوه برین رسول الله باوجود مراعات خواطر
عزیز خواتین سرا پردهٔ مبارکه نمی خواست از برای خود اختیار ازدواج
منحصر سازد مفتی گفت همین است که عرض کرده بودم استعمار دروغ
مصلحت آمیز را هیچ کس بهتر از حضرت سیدنا صلی الله علیه وسلّم
نمی داند و نخواهد دانست

میان قاضی و مفتی و میرزا
مشار الیهم در باب تناقض آیات و بیان اختلاف آنها

میرزا گفت آیهٔ مذکوره درباب تحدید وترسیم عدد نسوان اندرون
حضرت سیدنا صلی الله علیه وسلّم بقول جمیع علمای اسلام
آیهٔ منسوخهٔ یست و نسخ آن درآیهٔ دیگری پدید می آید اعنی
درآیهٔ که خدا عدد ازواج را باختیار و دلخواه خود رسول الله
واگذار فرمودند واین استثنا را محض وتنها برای حضرت سیدنا
من دون سایر مؤمنین برسم عنایت یگانه و رخصت خاصّه
مأذون داشتند پس تعریف وحمد که الآن مفتی بحضرت پیغمبر
منسوب میکردند خدا را می باید ومیشاید قاضی گفت بنده باز
سرحرف اوّلی خودم وامی استم که نظر بر نسخ الآیة بالایة محال استکه
هردو ازجانب خدا وحی ونازل شده باشند وآنچه شما باتفاق فضلاء
وعلمای اسلام میگوئید که باوجود متناقضهٔ آیتین مذکورتین هردو
از آسمان آمدند عقل اصحاب شعور هرگز قبول نخواهد کرد من
هم فقیه ام ویقین میدانم که قواعد علم فقه و رأی صایب اقتضا
برآن میکنند که درمقام تشخیص نسخ احکام باحکام باید مقدّمشرا با
مأخرش ملاحظه ومقابله نمود ومعلوم که حکم اوّل همیشه منسوخ و
حکم دوم دایماً ناسخ اوست وشما میخواهید که آیهٔ پنجاه و
سیّوم

سیّوم سورهٔ البقرة ناسخ آیهٔ پنجاهم سورهٔ البقرة نباشد
بلکه ناسخ پس خاطر ندارید که خدای تعالی بانسان عقل و هوش برای
چه داده بود میرزا گفت در ماده خطیرهٔ مثل این بنده محکوم حکم
سرکار قاضی و فرمان بردار ار هستم ولی بنابر حفظ لوازم احترام اغلب فضلا
و علمای اسلام عرض میشود که در ضمن همان سورهٔ البقرة
آیهٔ مقدّمه ناسخهٔ آیه ماخره میباشد چنانچه قوله والذین یتوفّون
منکم و یذرون ازواجاً یتربّصن بانفسهنّ اربعة اشهر و عشراً
فاذا بلغن اجلهنّ فلا جناح علیکم فیما فعلنا فی انفسهنّ بالمعروف
والله بما تعلمون خبیرٌ آری این آیه که عبارت از آیه دویست
و سی و چهارم سورهٔ البقرة است بقول جمیع علماء و فقهاء
ناسخهٔ آیه دویست و چهل و یکم سورهٔ البقرة قوله والذین
یتوفون منکم و یذرون ازواجاً وصیّةً لازواجهم متاعاً الی
الحول غیر اخراجٍ فإن خرجنا فلا جناح علیکم فی ما فعلن فی انفسهنّ
من معروف والله عزیز حکیم پس می بینید که بیوها بر طبق حکم آیهٔ
مقدّمه باید از مال شوهر مرده در مرور چهار ماه و ده روز بهره
یابند و کل فقها و علماء میفرمایند که حکم خدا و پیغمبر همین است
باوجود

باوجود که درضمن آیهٔ مأخره دربست چهل یکم شرط مدّت یک
سال مشروط میباشد قاضی گفت مرابط مضامین آیتین مذکورتین
هیچ اختلافی بایکدیگر و تناقضی ندارند بلکه بسیار مناسب الحال
می افتند چراکه بروفق آیه پیشین بیوها نمیتوانند ازخانهٔ شوهر
متوفا خارج شده شوند دیگری تزوّج کنند مگر بعداز انقضای
مدّت چهارماه و امّا اختیار دارند که زیاده ازمدّت چهارماه
انتظار کشند فأن خرجنا فلا جناح علیکم و درآیهٔ پسین خدای
تعالی فرموده که باید برای بیوه اخراجات و مایحتاج اورا درمرور
یکسال دُرست کارسازی نمود واگر چهارماه بعد وفات شوهرش
بخواهد خانهٔ شوهر دیگری برود اورا مانع نشوند القصّه این
ایت مطابق ومناسب یکدیگراند ونمیدانم چرا فضلاء ومفسّرین
ما ورای آن فهمیده میگویند که باید رزق وجیرهٔ بیوها درمدّت
چهارماه و ده روز (داده شود) فقط واین فتوی دور ازانصاف و بعید از
حقّ معنی آیتین میباشد الله مدبّر و حکیم مفتی گفت قسم بخدای
بخشندهٔ فکر و زبان که کلام قاضی فی الحقیقه برهان قاطع است
میرزا گفت البتّه ولاکن کلامش هجو آمیز و خلاف حرمت علماء
و فقها

وفقهاست قاضی گفت کلام من هجو آمیز نیست بلکه ملایم ونهایت
مادّب می باشد منظورم حفظ نام وننگ حضرت پیغمبر و کتاب
مستطاب او است و امّا حضرات علماء عجب قایدهٔ دارند هر وقتی که
بعض آیات قرآن بنظر ایشان مبهم و غیر مفهوم می آیند بیلا غوراسی (رضایسته)
وتامّل لازمه فتوی میدهند که آن آیات را از جمله نسخ الایة بالآیة
محسوب باید کرد و در قرآن چنین آیات بسیار موجود است الحاصل
حقّشرا میخواهید اینستکه در نزد ارباب شعور بیلین معنی چنین
آیات هیچ اشکالی ندارد و یا بخود (خود) مفهوم یا آنکه بواسطهٔ مفتاح
ما مشکلهای آنها هلّ و معلوم می گردند و لاکن استعمال این کلید نیست
مگر در دست تصرّف اولوا الالباب

میرزا گفت از این قرار بقول سرکار قاضی در قرآن آیات منسوخه
قطعًا اصلاً وجود ندارند قاضی گفت بر خاصّ و عامّ پوشیده نیستکه
احکام شریعت نظر باقتضای اوقات و اشخاص آناً فاناً ناسخ
و منسوخ یکدیگر میشوند و امّا مشروط بر آنکه اوّلاً نسخ احکام
محال است مگر در مقام تبدیل یا تکمیل چه بعض قواعد و مراسم
و چه پاره

و چه پارهٔ مناسك، عبادت ظاهریّه از این جمله مثلاً حضرت
عیسی علیه السلام چندین شرایع و قوانین توریة را نسخ
فرمودند از قرار که قرآن ما ذکر میکند ثانیاً نسخ جایز نیست
در احکام اصلی یعنی در شریعت مؤسسهٔ بر شریعت طبیعیّه
چرا که چنین احکام مبنی بر حقّ ذات وجود خدای لم ازلی و
بنیاد آنها در آسمان می باشند و از قرار اقرار مسلمین و نصرا
حضرت سیدنا عیسی هیچ کدام را از قوانین اصلی توریّة
نسخ نمیفرمود بلکه سعی و جدّ در تکمیل و اثبات بجا آورد
لهذا در قرآن حضرت عیسی را مصدّقاً بما انزل علی موسی
اسم گذاشتند و بنابر آن بر ذمّهٔ لازمهٔ ماست که یقین
بدانیم که هیچ آیهٔ از آیات مؤسّسهٔ بر شریعت طبیعیّه
آیهٔ منسوخهٔ نیست میرزا گفت بنده احدی را نمی
شناسم که اعتقاد او ماورای این اعتقاد بوده باشد
قاضی گفت کاشکه چنین میشد و حفظ حرمت خدا و پیغمبر
و قرآن بر جا و ثابت می ماند ولی حیف و افسوس که
همیشه و همه جا چنین نیست مفتی گفت سرکار قاضی
از بسکه

از بسکه غیرت دارند رشتهٔ مضامین صحبت را مبادا از دست بدهند
از جملهٔ شرایط نسخ امکاسها همین اوّل و دوم شرا شنیدیم سیوم ایشان
باقی مانده پس انشاء الله ابراهیم بیان بفرمائید بسیار مشتاق بیانش
و منتظرایم قانی گفت خاطر دوستان جمع باشد بفضل خدا سررشتهٔ
سخن از دستم نمی رود سخن مانند تلهٔ توپ اگر (چه) تند و بسان برق
می پرد و ممانعات سر راه را پراکنده و محو میکند باز بیک حمله بمرکز
مقصدش میرسد اوّلی ثالثاً احکام شرعی نسخ نمی شوند مگر بمقتضای
فرق کیفیّت اوقات و نظر بر تغیر ماجرای احوال رجال و طوایف
ولزوم چنین نسخ بامرور و بعداز عصری بلکه بعد از انقضای
چندین عصرها اتفاق می افتد و امّا هرگاه بیلا تمهید مقدّمه
باید حکمی بحکمی نسخ نمود یقین بدانید که هر دو حکم کار انسان
ناتوان می باشند و یا حکم منسوخ خالی از تدبیر و یا (مصلحت) انکه حکم ناسخ
عاری از عقل و قیاس بوده (والّا) خدای حکیم و عالم عمل امروز را (خود)
فردا ویران و خراب نمی سازند و پیش از بار آوردن نخل
هرگز گل و خرمای دیگر بسر همان درخت نخل نمی رسانند
حال خودتان انصاف بدهید که آیا عقل و هوش شما قبول میکند
که مادام

که مادام قلیل مدّت رسالت سیدنا حضرت مصطفی صلی الله علیه و
سلّم چگونه میشود که خدای تعالی آیات نازلهٔ دیروزی را بآیات
نازله امروزی نسخ و باطل فرمایند واگر موافق تقریر و تحریر علمای ما
فی الحقیقه درشب لیلة القدر کتاب قرآن را از روی لوح محفوظ
برداشته از طبقهٔ هشتم آسمان سرازیر زمین نمودند البته الف
البته محال است که درضمن چنین کتاب مستطاب امکان نسخ الآیة
بالآیة عارض شده باشد میرزا گفت بقول الغزالی آیات ناسخه
یکجا با آیات منسوخه نازل نشدند بلکه یکایک از روی لوح محفوظ
بناءً علی الضرورة و عند الحاجة و الوقت آنها را جبرائیل بحضرت
پیغمبر می آورد و این العلّامة الکبیر می گوید که دراین باب
خدای عزّ و جلّ فرموده قوله نؤخرها و لا تنزل حکمها و نرفع
تلاوتها او نؤخرها فی اللوح المحفوظ قاضی گفت حیف است
بر الغزالی و شما هردو در حلّ این مشکلات عظمی نمی کوشید
بلکه دشواری را قصدًا عمدًا دشوارتر می سازید حال ببینید اگر
قبل از انزال قرآن درشب قدر آیات منسوخه بر لوح محفوظ
و برابر آیات ناسخه مرقوم می بودند پس در ابتدا قرآن ما
همین کتاب نسخ

همین کتاب نسخ الآیة بالآیة وبسیار غریب وعجیب قانونی میشد که
در ضمن آن بلی ونه پهلوی یکدیگر و برهم آمیخته میبود خود بگو
که آیا چنین غلطها را میتوان نسبت بکتاب خدا داد وعلاوه بر
برآن الغزلی بیچاره نادانسته خیانتی بزرگی بحضرت پیغمبر
ورزیده چراکه هرگاه آیات ناسخه (عدد آنها) که بقول علمای ما بسیار است
بعد از قرائن انزال وفرستاده شدند پس در لیلة القدر تمام
ومجموع آیات قرآن را خدا ارسال نفرمود وامّا چنین حرفی
کفر علانیّه می باشد حالا می بینید که نسخ الآیة بالآیة را قبول
نمیتوان کرد بلا انکه بنیاد شریعت وحکمت ربّانیّه را و تعلیم
کتاب مستطاب را از بیخ کنده بی زیر وزبر نمائید میرزا گفت
وامّا خدای سبحانه درخصوص نسخ بعض آیات صریح فرمودند
قوله ما ننسخ من آیةٍ او ننسها نأت بخیر منها او مثلها ألم
ان الله علی کلّ شیءٍ قدیرٌ قاضی گفت این آیه را خاصّ وعامّ
میدانند وکاشکه آنرا در اینجا هیچ ذکر نمی آوردید چگونه می شود
که در یک کتاب و برسر یک لوح محفوظ آیات ومضامین
ردّ وبدل موجود وحاضر باشند همین (باشد) پیغمبر آیهٔ فراموش کرد
آیات دیگر

آیات دیگر با عانت و کومک حضرت برسند پروردگارا تو می بینی که آیا این
همه صورت امکان پذیرد تا بکی حرف غیر مفهوم بزنیم آخر ما که
طالب مقصود واحد اعنی مجد خدا و فخر اسلام را جویا می باشیم
میرزا گفت بخدای یگانه قسم که هیچ لجاج و معارضه منظور
نداشتم قاضی گفت حاصل مطلب اینکه نظر بشرایط که قبلبرین در
خصوص نسخ الآیات بالآیات ذکر آوردیم و نظر بر نتایج پر غش و غل
تعلیم علمای که کلام خدا را قابل تبدیل و تغیر و خاطر پیغمبر را قابل نسیان
و غفلت میدانند اشکار و مبرهن است که آیه مذکوره از جانب
خدا هرگز نازل نشده و باید آنرا مثال بعض آیات دیگر عمل
دست انسان بدانیم شاید الآن مرا بفهمید مفتی گفت
پس این آیه هم داخل دروغهای مصلحت آمیز است قاضی گفت
بلی بیلا شک و شبهه و امّا بحمد الله بتوسّط کلید که در دست
داریم همه باعث ازدیاد نام و ننگ حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و سلم و سبب فخر و مجد اسلام میگردد و استعمال
مفتاح ما را بغیر از اولوا الالباب کسی نمی داند میرزا گفت
عند المؤمنین الخالصین الهدی و النور لا اله الّا اله

محمّد

محمّد رسول الله

[illegible] فیما بین قاضی و مفتی

و جزایری و میرزای او مشار الیهم تتیمّهٔ مطالب فوق الذکر

قاضی گفت رفتار صاحب خانهٔ ما الجزایری عجب رفتاریست

تا حال از من نخواسته که دستشرا بگیرم و اورا راهنمائی و هدایت کنم

گویا میخواهد که او را نا طلبیده بدوش گیرم مادام مناظره و مکالمهٔ ما

هیچ حرفی نزده و با وجود که بر وفق اصرار او در خصوص بعض مضامین

قرآن مشغول بحث و جدل می بودیم او چیزی نمی گوید و بحرف ما گوش

نمی دهد و بانّه سُمّ بکمٌ کتاب نصرانی را همی خواند مفتی گفت چیزی

نمی شنود جزایری گفت خاطر شما جمع باشد ای دوستان هرچه می

گفتید همه را بسمع قبول درج گوش هوش نموده سخنهای شمارا

یکایک در ترازوی قیاس میکشیدم و آیات و مطالب که شما از

قرآن ذکر می آوردید بنده با آیات و مطالب توریة و زبور

و انجیل مقابله می نمودم قاضی گفت کتاب مرا مطالعه می فرمودید

الحقّ خوب کتابیست چند ماه پیش از این بخواست خدا بدستم آمد

و از آن روز همیشه آنرا در بغل خود همراه برمیدارم و گاهی

آنرا

آنرا زیر قرآن و کای روی قرآن میگذارم الجزایری گفت آری کلمات
همهٔ شما را بمیزان تفکّر و تامّل یکایک و هو هو میسنجیدم و آنچه بعقلم
رسیده اینست حرف مفتی همیشه مقرون با حکمت و معقول و پخته
می بود حرف قاضی پُر از فراست و دانش و براهین او برّان مثل
شمشیر دو تیغه و امّا میرزای من سخنهای بیجا و پرو پوچ میگفت
تا حال می پنداشتم که کاتب من مرد دانای و زیرکیست ولی الآن می
بینم که ابله و خر بیبدلی باشد بسیار خجالت کشیدم و از روز امروز
دیگر او را از خدمتم معزول و اخراج کردم (شاهد باشید) میرزا گفت باعث بی التفات
شما چه چیزیست ای آقا بنده که پی خدمتی نکردم بلکه بیشتر از
همهٔ ایشان می گفتم الجزایری گفت آری حرفهای زیاد و بسیار
بد و نامربوط می زدید همیشه دور از مطلب و دائماً بی جا
و بی موقعه دیگر نمی خواهم رویترا ببینم گُم شو مرد که
میرزا گفت بسر مبارک پیغمبر قسم که تو هیچ هنر نداری و چونکه
دیگر نوکر تو نیستم رو برویت بی انصافی تر بحضرات میگویم
قرار میان من و تو این بود که ترا یک سال تمام خدمت کنم
الآن که بی سبب و بی جهت مرا اخراج می کنی دست من بگریبان
توست

باید مواجب یکسالهٔ مرا تماماً کارسازی نمائی و پول نقد بیلا تمسّک
و برأت و حواله در همینجا تا آخر دنار بمن بدهی و الّا والله بالله
دست از تو برنمی دارم الجزایری گفت انعام تو حاضر و موجود
همین حالا نقد چوب و فلاقه شمرده ناخونترا می ریزانم مفتی
گفت آخر انصاف چیزی خوبیست ای جزایری تقصیر میرزای
تو کدام بود حیف که این جوان را عبث عبث از خود مأیوس بکنی
الجزایری گفت غلّتی و خیاتی بزرگی بمن کرد مادم که عقل و هوش
من مستغرق کلام قاضی بوده خودم حرفی نمیزدم بمظنّهٔ که میرزای
من ردّ سوأل و جوابمرا بطور شایسته کند و مطالب مرا بنحوی
بیان سازد که گویا خودم بالنفس سوأل و جواب می نمودم ولی این
خانه خراب همه را ضایع کرد میرزا گفت من از کجا بدانم که رأی
شما کدام و فکر شما کجا الله اکبر مگر چه کردم که نبایست بکنم
الجزایری گفت اوّل می بایستی قواعد منطق را از دست
ندهی منطق از خداست و امّا تو غلّت بر غلّت می افزودی
مثلاً در سورهٔ یوسف بقول خودت دروغ مصلحت امیزی
پیدا کرده. راضی بر آن شدی که این سوره را جبرائل از
آسمان.

آسمان نیاورد و امّا حضرت پیغمبر آن را از کتاب توریة وام
نموده بود اینکه هیچ و امّا عیب جای دیگریست بعد از
مناظرهٔ که دراین خصوص میداشتید من کتابهای قرآن و توریة از
قاضی گرفته و روایتهای آنهارا بایکدیگر مقابله نموده دیدم که
اغلب اخبار و احادیث کتابین مستطابین متفق الکلمه می باشند
و بنابر قوانین علم منطق استنباط و دریافت میتوان کرد که
مادام اعلام این اخبار و احادیث رأی حضرت سیدنا رسول الله
باری حضرت موسی و مصدر اصدار احکام ایشان همین و بلا
فرق و تفاوت بوده بنحویکه آنچه در ضمن سورهای البقرة و
الصف و القصص وغیرها در مادّهٔ حضرت آدم و حضرت نوح
و حضرت ابراهیم و حضرت اسحق و حضرت یعقوب و حضرت موسی علیهم السلام و همچنین
درباب فرعون لعنه الله و در درج سورهٔ المایده و سورهٔ آل
عمران و غیرهما درباب هابیل و قابیل و یحیی بن زکریا و حضرت مریم
و حضرت عیسی سلام علیهما ذکر رفته الحاصل کلّ این اخبار و
احادیث را قرآن ماپندان تفصیلی نمی دهد و مانند توریة و
انجیل دربیان کیفیت احوال پیغمبران و اشخاص مشار الیهم نمی افزاید
روایتهای توریة

روایتهای توریة و انجیل همه جا تمامتر و پرتر می باشند پس ای حضرات
اقتضای انصاف و منطق اینستکه اعتراف کنیم که اهل مکّه اگرچه
عموماً مردمان غیر مأدّب و هرزه گو و لجاج می بودند باز حقّ بجانب
ایشان است که حضرت نبیّ صلی الله علیه وسلم بعض اخبار را از
یهودیان یاد میگرفت و بکتت ایشان رجوع می نمود چنانچه در ضمن
آیات سورهٔ الانبیأ ذکر شده حیف هزار حیف که در این مرحله مینای احمق
من (علامات) کاردانی و حسن تدبیر حضرت پیغمبر ما را بالعین نمی بیند و هیچ
در نمی یابد که حضرت معظّم الیه از احادیث یهودیان بچه زیرکی
و فراست مایحتاج پیشرفت امور اسلام را زبده میفرمود مثلاً از
برای نمونهٔ ذهن پیغمبری دو قصّهٔ معتبره بگیریم اعنی نقل حضرت
داود و نقل حضرت سلیمان علیهما السلام که بمصداق قرأن هردو
سرآمد عصر و زمان بودند الأن خواهید دید که بیُمن عقل و
هوش رسول الله ما تا چه مرتبه قرأن بر توریة فایق بر می آید
موافق روایت توریة حضرت داود علیه السلام فرفتهٔ حسن
جمال یک زن یهودیه و آشفته شده شوهر او را بقتل رسانده بود
و زنکه را بسلک ازدواج خود درآورد خدای تعالی بجهت تأدیب
حضرت داود

حضرت داود و از برای اعلام و توبهٔ گناه او نبیّ ناتان نامی را
بنزد داود فرستاده ناتان آمد و این مثلی گفت که در قریهٔ از
قراء دو نفر آدم یکی متولّی و غنی و یکی فقیر و بیچیز سکنا داشتند متولّی
گاو و گوسفند بسیار داشت فقیر زیاده از یک میشی نداشت که آنرا
خریده و بزرگ کرده بود و میش در زیر سقف خانهٔ او بزرگ شده چند
تا برّه زایده بود که همه از سفرهٔ صاحب خانهٔ فقیر نان می خوردند و از
کاسهٔ او آب می آشامیدند و در بغل او می خوابیدند سر بر کنار او و میش
مانند دختر آن مرد فقیر میبود روزی یک صباحی خانهٔ مرد متولّی
برسم مهمان آمد و مرد متولّی نمی خواست بگاوان و گوسفندان خود
دست زند که مهمانرا ضیافت و خوراک دهد و امّا میش همسایهٔ
فقیر را گرفت و آنرا برای مهمان کباب بریان نمود پس حضرت داود
بعد از شنیدن این واقعه بسیار غضبناک گشته بناتان فرمود که
صاحب چنین کار فاحش مستحقّ مردن است و قسمها بخدای حی القیوم
یاد آورد که مرد متولّی باید چهار رأس میش عوض یک میش بمرد فقیر رد و تسلیم
کند تا بسزای عمل زیشت خود برسد آنگاه نبیّ ناتان بحضرت داود
گفت آن مرد ظالم گناهکار توئی حضرت داود گفت مقصّرم در نزد خدا
و داود

و داود توبه کرد ولاکن روایت قرآن در سورهٔ صاد بخلاف آن روایت
قوله وهل اتاک نبأ الخصم اذ تسوّروا المحراب اذ دخلوا علی
داود ففزع منهم قالوا لا تخف خصمان بغی بعضنا علی بعضٍ
فاحکم بیننا بالحقّ ولا تشطط واهدنا الی سواء الصراط انّ هذا
اخی له تسع وتسعون نعجة ولی نعجةٌ واحدةٌ فقال اکفلنیها
وعزّنی فی الخطاب قال لقد ظلمک بسؤال نعجتک الی نعاجه
وان کثیرًا من الخلطاء لیبغی بعضهم علی بعضٍ الّا الذین آمنوا
وعملوا الصالحات وقلیل ما هم وظنّ داود انّما فتنّاه فاستغفر
ربّه وخرّ راکعًا واناب . الرّ مضامین این دو روایت را درست
ملاحظه نمائیم صد هزار آفرین بر عقل باریک بین حضرت
سیدنا صلی الله علیه وسلم خواهیم گفت چونکه موافق تعلیم
قرآن وسنّت همه پیغمبران باید قبل مبعث وبعد از مبعث
خود پاک دامن ومعصوم باشند ویکی از بزرگترین پیغمبران
توریة وانجیل وقرآن یعنی حضرت داود مرتکب گناه اعظم و
متهم شده بود پس روایت قرآن را بطوری نوشتند که در ضمن
او ذکر گناه حضرت داود بالمرّه وجود ندارد وحرمت وآبروی

شأن آنحضرت

شأن آنحضرت در نظرهای عوام برقرار ماند بخلاف روایت توریة
و انجیل که از شتی گناه حضرت داود را دریده پیغمبر خود را بدنام
و معصیت کار نمودند مفتی گفت بلی توریة و انجیل در پوشیدن
عیوب پیغمبران نمی کوشند و ذنب را بیلا کنایه و پرده داری ذنب
می گویند هزار آفرین و بارک الله بر ذهن و صواب دید خاتم الأنبیاء
سیدنا مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم الجزایری گفت پیغمبر ما
در عالم برادری و رفاقت نسبت سایر انبیا گناه و معصیتهای حضرت
سلیمان این داود علیهما السلام بپردهٔ خاموشی مستور می
فرماید چنانچه در سورهٔ بقرة قوله وما کفر سلیمان ولکن الشیاطین
کفروا وجای دیگر باز همان اثار کاردانی و مصلحت اندیشی حضرت
سیدنا رسول الله پدید آیند درکتاب یهودیان نقل زیارت ملکهٔ
سبا بهمین چند الفاظ مختصر منحصر است که ملکهٔ سبا بعد شنیدن
خبر نام و شوکت و حشمت حضرت سلیمان خودش بجهت وارسی و
تحقیق صورت حقیقت واز برای حلّ بعض الامثال و معمی نزد حضرت
سلیمان آمد و بصحابت جیش عظیم و مال کثیر و شتران زیر بار زر
و سیم و جواهر گران بها داخل شهر بیت المقدس گشت و بخدمت
سلیمان

مسایل و

شرفیاب شده معنی چندین معمّی پرسید حضرت سلیمان معمّاهای
ملکهٔ سبا را یکایک جواب شافی و بیان کافی فرمود و ملکه را از عالم سرّ
خفیات خبرها داد و یک کلمه از مسایل ملکه نمانده که حضرت سلیمان آنرا
وصف و تفسیر هو هو بوجه شایسته ذکر نکرده باشد و ملکهٔ سبا چونکه
حکمت و فراست حضرت سلیمان را مشاهده نمود و عمارات ملوکانه
که حضرت بناء کرده بود و طعامهای خوان نعمت حضرت را
و خانهای خدمتکاران و نظام و آرایش وزرای حضرت را و
لباسهای فاخرهٔ ایشان را و قربانیهای متعدیدهٔ ایشانرا
در میان بیت الله دید واله و حیران شد و گفت بدرستی که هر
چه در مملکت خود در خصوص فصاحت تو و عقل و حکمت تو
شنیده بودم همه راست و چنین است ولی تا حال باور نمی کردم
والآن که آمدم و همه را بچشم خودم بادقّت دیدم یقین شده که
نصف کیفیّت حقیقت را بمن نگفته بودند پادشاها حکمتهای تو
و اعمال نیکو فال تو زیاده و فایق از آنست که نام و آوازهٔ تو بگوشم
رسانده بود خوشا بحال و زرا و امنا و بندگان تو که در حضور تو ایستاده
و کلام حکمت ترا می شنوند نعم رب خدای تو که راضی از تو می
باشد

باشد که ترا بر سریر سلطنت بنی اسرائیل برای سعادت محبّت
الهیه الی الابد خود نشانده و ترا پادشاه و داور عدل و انصاف خود
قرار داده است پس ملکهٔ سبا صد و بیست قنطار زر خالص و
عطرهای بسیار و جواهر گران مایه بحضرت سلیمان تحفه و پیشکش
داد و هرگز این قدر عطر کسی نیاورده بود که آنگاه ملکهٔ سبا
بحضرت ملک سلیمان داد و اگر این حکایت ساده و قلیل العبارت
باحدیث قرآن مشابهه کنیم آسان و اشکار بنظر می آید که
فصاحت و بلاغت نبیّنا تا چه مرتبه از کلام توریة شیرین تر
و پسندیده تر است قوله و ورث سلیمان داود و قال یا ایّها
النّاس علمنا منطق الطیر و اوتینا من کلّ شیّ انّ هذا لهو
الفضل المبین و حُشِرَ لسلیمان جنوده من الجنّ و الانس و الطیر
فهم یوزعون حتّی اذا اتوا علی واد النمل قالت نملة یا
ایّها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنّکم سلیمان و جنوده و هم
لا یشعرون فتبسّم ضاحکا من قولها و قال ربّ اوزعنی ان
اشکر نعمتک التی انعمت علیّ و علی والدیّ و ان اعمل
صالحاً ترضاه و ادخلنی برحمتک فی عبادک الصالحین و تفقّد
الطیر

الطير فقال مالى لا أرى الهدهد ام كان من الغايبين لاعذّبنّه
عذاباً شديداً او لاذبحنّه او ليأتينّى بسلطان مبين فمكث
غير بعيدٍ فقال احطتّ بما لم تحط به وجئتك من سبإٍ
بنبإٍ يقينٍ انّى وجدتّ امرأةً تملكهم واوتيت من كلّ
شئ ولها عرشٌ عظيم وجدتّها وقومها يسجدون للشمس
من دون الله وزيّن لهم الشيطان اعمالهم فصدّهم عن
السبيل فهم لا يهتدون ألّا يسجدوا لله الذى يخرج الخبء
فى السموات والارض ويعلم ما تخفون وما تعلنون الله لا
اله الّا هو ربّ العرش العظيم قال سننظر اصدقتَ ام
كنت من الكاذبين اذهب بكتابى هذا فالقه اليهم ثمّ تولّ عنهم
فانظر ماذا يرجعون قالت يا ايّها الملأُ انّى القى الىّ كتابٌ
كريمٌ انه من سليمان وانّه بسم الله الرحمن الرحيم الّا تعلوا
علىّ واتونى مسلمين قالت يا ايها الملأُ افتونى فى امرى ما
كنتُ قاطعة امراً حتّى تشهدون قالوا نحن اولوا قوّة واولوا
بأسٍ شديدٍ والامر اليك فانظرى ماذا تأمرين قالت ان الملوك
اذا دخلوا قريةً افسدوها وجعلوا أعزّة اهلها اذلّةً
وكذلك

ولذلك يفعلون وانّي مرسلة اليهم بهديّة فناظرة بم
يرجع المرسلون فلمّا جاء سليمان قال اتمدّونن بمال فما
آتاني الله خيرٌ مما آتاكم بل انتم بهديتكم تفرحون إرجع
اليهم فلنأتينّهم بجنود لا قبل لهم بها ولنخرجنّهم منها
اذلّةً وهم صاغرون قال يا ايها الملاء أيّكم يأتيني بعرشها
قبل أن يأتوني مسلمين قال عفريتٌ من الجنّ أنا آتيك به
قبل أن تقوم من مقامك وانّي عليه لقويّ امينٌ قال الذي
عنده علم من الكتاب انا آتيك به قبل أن يرتدّ اليك طرفك
فلمّا رآه مستقرّا عنده قال هذا من فضل ربّي ليبلوني أأشكر ام
اكفر ومن شكر فانّما يشكر لنفسه ومن كفر فانّ ربّي غنيٌّ كريمٌ
قال نكّروا لها عرشها ننظرْ أتهتدي ام تكون من الذين لا
يهتدون فلمّا جاءت قيل أهكذا عرشك قالت كانّه هو
واوتينا العلم من قبلها وكنّا مسلمين وصدّها ما كانت تعبد
من دون الله انّها كانت من قوم كافرين قيل لها ادخلي الصرح
فلمّا رأته حسبته لجّةً وكشفت عن ساقيها قال انّه صرحٌ
ممرّدٌ من قواريرَ قالت ربّي انّي ظلمت نفسي واسلمت

مع

مع سلیمان للّٰه ربّ العالمین الآن که شنیدید ای حضرات
و عبارات هر دو حکایات را ترازوی قیاس سنجانیدید الحمد للّٰه
می بینید که بلاغت سیدنا محمد مصطفی صلی اللّٰه علیه وسلّم از
فصاحت پیغمبران یهودیان در میدان سخن وران کوی
سبقت ربود سیاق کلامش و ماجرای احوالات و ترتیب عبارات
بهشت آیاتش همه دلفریب و شوق انگیز و مطبوع طبع موزون
و بهار بنظر ایشان بسیار مرغوب و مطلوب می آید مفتی گفت
شاید بهمین جهت در سورهٔ الشرح مذکور که قوله اللّٰه
رفع ذکر النبیّ الجزایری گفت و اهل ملّه همیشه حضرت
رسول اللّٰه را شاعر نامزد می نمودند مفتی گفت بدتر از این
اسم مجنون بحضرت می گذاشتند الجزایری گفت این بلی
پر بعید از حقّ و از حدود انصاف متجاوز الآن ای دوستان
می بینید که چرا از تقریر و ردّ سوال میرزا رضا مندی نداشتم
و سبب عزل این احمق بد سوخته چه چیز بود قاضی گفت
این ملامت و عتاب را باید بمن نه بمیرزای تو بفرمائید ولی خدا
شاهد است که دیگر صبر و حوصلهٔ بیان همه تفاصیل در قوّهٔ من
نیست

نیست الجزایری گفت استغفرالله شما هیچ تقصیر ندارید تکلیف
سرکار شما منحصر بذکر آیات قرآن بوده واما وضیفهٔ میرزا بیان
تفصیلها واستنباطها وجمع نتایج که این خانه خراب ازعهدهٔ
آنها هیچ برنمی آمد قاضی گفت جوان بی تجربه ومرد باحیایست
وتوریة وزبور وانجیل هنوز نخوانده وعلاوه برین اغلب فضلای
شریعت وریشسفیدان اسلام ازکتب یهودیان ونصرا آگاهی
ندارند پس چگونه این جوانک تازه کار از مضامین آنها آگاهی داشته
باشد انشاء الله درخواطر عالی عذرش مسموع خواهدشد مفتی
بگوش میرزا گفت که خاطرت جمع باشد وهیچ مترس کارت انشاء
الله درست میشود وبعدازشدت نوبت فرح میرسد

میان الجزایری ومیرزا
درحضوت جهاد وجنگ وعداوت طوایف کفّار

فرد ا

دراین اثناء الجزایری بمصداق آیهٔ قوله لااکراه فی الدین قد
تبیّن الرشد من الغیّ گفت این آیهٔ مبارکه مؤسسهٔ برحق ازلی
امکان نسخ را بهیچ وجه من الوجوه قبول نمیکند چراکه همیشه
امان

امان وابستهٔ اعتقاد قلوب و مناط بصدق نیّت میباشد و قلوب را
بعنف و زور تصرّف نمی توان کرد بلکه برضا و رغبت و آزادی و علاوه
برین الرُّشد یعنی راستی پاک را بچشم بینا زود و آسان از غیّ و دروغ
و تقلّب تشخیص می توان داد بناءً علی هذا آیات معارضه بی لاشکّ
و شبهه کار دست انسان و غیر آیات نازله و الهامیّه می باشند و در قرآن
هرجای که نسخ الآیه بالآیه ببینی یقین بدان که در آنجا عمل کذب
المندوب و محض دروغ مصلحت آمیزیست میرزای من درست گفته بود
که حضرت سیدنا صلی الله علیه وسلّم ملاحظهٔ اقتضای مرعی داشته
بنابر تغیّر زمان و اشخاص تغیّر وسایط می فرمودند و بسیار حیف که
میرزای صفیه کاتّه از ابتدای بدین خوبی تایب و پشیمان شده دیگر
هیچ از برای نام و ننگ رسول الله دلش نمی سوخت حتّا که چندین
آیات معارضهٔ قرآن را ذکر نیاورد میرزا گفت ما که در اینجا کتابی نمی
نوشتیم مناظرهٔ دوستانه میداشتیم و بس و از برای مردمان عالم
و دانا تبیّن اصول الکتفا می نمود و بذکر جمیع متعلقات و سایر
تفصیلات چه ضرور و چه حاجت الخ ایرادی گفت این بهانه را
قاضی می توانست پیش بیاورد قاضی عموماً و برای همهٔ حضّار
مجلس

مجلس مواعظ و نصایح می گفت و امّا میرزای من می بایست جدّو
جهد برای خود من یک و تنها معمول دارد و عوض من حرف مرا
بزند دیگر از پدر مرحومم ارث عینی بمن رسیده که یوماً فیوماً روزنامهٔ
وقایع و گذارشات هر روز را بتفصیل هرچه تمامتر می نویسم و
این اوراق عزیزه را بهتر و سودمندتر از سایر کتابها میدانم و انشاء
الله تعالی بواسطهٔ آنها تکمیل تربیت اولادم (دوازده) می پردازم
و بدین جهت باوصول کبیره اش نیستم و خودتان بسیار خوب
می دانی که چه قدر در شرح بیان متعلقات و تفاصیل همیشه
می کوشم تکلیف تو و برادرهٔ لازمهٔ تو این بود له بعد از اظهار که
رسول الله تغییر وسایط را بحسب تغیّر الزمان والاحوال
می فرمودند ایزادهم با تفصیل هرچه تمامتر بگوی که حضرت سیدنا
صلی الله علیه وسلّم طریقهٔ حلم و ملایمت را بطریقهٔ دشمنی و
شدّت معاوضه نموده در فلان سورها و فلان آیات فرموده له
جهاد کنید و خون کفار را حلال بدانید و اموال ایشان را اموال
خودتان محسوب دارید میرزا گفت ای اقای سابق من این
آیات تراآن ما پُر است، ذکر و شمار چنین سورها تا دام یک دو
مجلس

مجلس تمام نمی شد تا بذکر آیات متفرقه چه رسد وقت ما تنگ
وصحبت ما اینقدر طول نمی کشید

الجزایری گفت تو می بایست از عهدهٔ شغل و دین خود برآی و مثل
مهندسیان که بشرح مقصود پیشنهاد اکتفا نمی نمایند و لی طرح
ونقشه تفاصیل و اجزای آن پیشنهاد را تصویر و تحریر می کنند
تو می بایستی بناء مجد سیدنا صلی الله علیه وسلّم احداث و بنیاد
نهاده و مقصود عامّ و عمدهٔ خود ساخته برای استرضای خاطر من
هم مجموع احکام بالاکره علی الدین و هم مل آیات مشعر بالقتال فی
سبیل الله باموالکم و انفسکم همه را هو هو بگوی میرزا گفت ای اقا
انصاف بده که آیا من توانستم تا آنجا برسم الجزایری گفت می بایست دورتر
وبالاتر از آن برسی آری می بایست مثال سیدنا صلی الله علیه وسلم
که مخالفان و عاصیان را خصوصاً ثیمان ولئیمان شهر مکّه را خطاب
عتاب می فرمود تو هم می بایستی صریح و بی پرده بگوی که در فلان
سوره فلان آیهٔ عمل انسان وجود دارد مانند قوله کلّا إنّ الانسان
لیطغی أن رآه استغنی إن الی ربّک الرجعی أرأیت الذی ینهی
عبداً

عبداً اذا صلّى، ارأيت إن كان على الهدى او أمر بالتقوى
أرأيت إن كذّب و تولّى الم يعلم بأنّ الله يرى، كلّا لئن لم ينته
لنسفعًا بالناصيه ناصيةٍ كاذبةٍ خاطيةٍ که درسورهٔ العلق نسبت
به ابوجهل ذکرشده وایضاً قوله والذین کفروا بآیاتنا هم اصحاب
المشامة علیهم نارٌ مؤصدةٌ که درسورهٔ البلد درباب الولید ذکر
شده وایضاً قوله تبّت یدا ابی لهب وتبّ ما اغنی عنه ماله وما
کسب سیصلی نارًا ذات لهب وامرأته حمّالة الحطب فی جیدها
حبلٌ من مسدٍ که درسورهٔ تبت درخصوص دشمن خونی پیغمبر ما
ذکرشده وایضاً قوله الهاکم التکاثر حتّی زرتم المقابر کلّا سوف
تعلمون ثمّ کلّا سوف تعلمون کلّا لو تعلمون علم الیقین
لترونّ الجحیم ثمّ لترونّها عین الیقین ثمّ لتسألنّ یومئذٍ
عن النعیم که درسورهٔ التکاثر بکسان که نمی خواستند اموال
خودرا درراه خدا نثارکنند خطاب عتاب فرمود الحاصل اگرتو
عقل وحافظه میداشتی و بزحمت وصداع افتای ولی نعمی تو
انبی نمی شدی البتّه ألف البتّه همه را یکایک بزبان بیان می آوردی
میرزا گفت میدانستم که درچندین سورها وآیات قرآن حضرت رسول

الله

الله دشمنان خود را هجو و ملامت می فرمود ولاکن هرگز بخاطرم نرسیده
که این آیات و سورها کار دست انسان اند ، دخل و نسبت بآیات
وحیهٔ الهیّه ندارند و بهمین سبب نمی توانستم مراد و دلخواه
شما را بجا آرم الجزایری گفت اگر قرآن را درست می فهمیدی
کذب المنددوب را بآسانی دریافت میکردی میرزا گفت ای آقا
از خدا بترس

الجزایری گفت اگر مضامین قرآن را بر می خوردی هرگز فراموش نمی نمودی
که هر کار نیکو را انعامی است و هر عمل زشت و خلاف حکم خدا را سیاستی و آنگاه
می بایست ، بخاطر خدا و برای محمد رسول الله و چه بجهت تحصیل
رضامندی من راستی را پیوشانی و مردانه و صریح بگوی که در قرآن
هرجا که نقل جهاد در میان آید ، عدهٔ بهشت و سایر انعامها برای غازیان
و کشتگان سبیل الله پشت سر آن همی رسد با خبر یکه مسلمین که
در حین جهاد از مال و جان ایشان دریغ و مضایقه دارند اهل جهنّم
و مورد عذاب آتش دوزخ خواهند شد میرزا گفت الله اکبر مگر
گوش من درست نشنیده والاّ کلام شما کلام حیرت انگیزیست
یعنی چه

یعنی چه زبان مبارک شما که من تا امروز احکام آنرا از جان دوستتر
می داشتم، بسمع قبول نمی پذیرفتم حالا می فرماید که تعلیم الجنّت و
النار محض افترای انسان است الجزایری متعجّب و حیرانم از عدم
ادراک و کفایت تو البته که تعلیم الجنّت و النار بیلا شکّ و شبهه مغز
راستی و حقیقت ابدی میباشد از روز خلقت تا یوم آخرت این
راستی بی ریا اعتقاد جمیع بنی آدم بوده و هست و خواهد شد و عند
هزار لعنت
برکسان که خلاف آنرا بگویند ولی در ایّام اوایل رسالت حضرت رسول
الله مردم خام و تن پرور و اموال دوست و اصحاب دُنیا می بودند
بمرتبهٔ که اگر حضرت سیدنا صلی الله علیه وسلم تنها تعلیم الجنّت و النار
و حقیقت مجرّد را بایشان اظهار می نمود هیچ کدام ایشان در
سبیل الله جان و مال را نثار نمی کردند و قول و عهد و قرار و بیعت
پیغمبر را هرگز نمی پذیرفتند ، لم اسرار و غیب الهی مثل بعض اکابر
و علماء و ارباب الهامات ربّانیه هرگز نمی شناختند پس حضرت ناچار
و لابدّ بچاره آمده باصحاب اللذاید جسدانیّه بزبان حال ایشان
حرف می زد و موافق مافی ضمیر ایشان و مطابق شهوت و حرص
و نفوس امّارهٔ ایشان صورت حقیقت را بلباس رنگارنگ می آراست
بزینت
و خورت

وخودت می دانی که هوای ولایات عرب بسیار گرم است و از
تأثیر حرارت آفتاب خون بدن اهل مکه همیشه در جوش و مردم ابر آن
وامیدارد که در سایهٔ درختان و گلستانهای خوشبو و در کنار
چشمها خنک و جاری شب و روز با نسوان و غلمان باستراحت
خوش میگذرند بنابر آن حضرت سیدنا صلی الله علیه وسلم یک بهشت
سزاوار و مطبوع طبع ایشان احداث فرمود اعنی مکان با صفا
و سرشت دلربا از اشجار مثمره مالامال و هوایش از وزیدن
نسیمهای عنبرسایش دایماً معطر و از بوی مشک و گل و
یسمین مملو و در زیر سایهٔ نهالهای فردوسی چمنهای تر و تازه
مفروش بفرشهای نرم و مسندهای متکا دار که بالای آن همه جا
ابکار حور العین و اطعمهٔ و اشربهٔ ملوکانه وغیره وغیره همیشه
حاضر و موجود و منتظر قدوم ارواح غازیان کشتگان سبیل الله می باشند
الحاصل هر عرب شهوتی از استماع قصهٔ چنین موعدها حظ می
برد و بامید تحصیل چنین برکات و لذایذ ابدیه بهزار شوق و
منت در جهاد می مرد ای میرزای من در احداث اساس چنین
بهشت عشرت سرشت چیزی مبین مگر تازه دلیلی عقل و تدبیر
بی نظیر

رسول الله دام مجده وجلاله ومقصود حضرت جهاد ووسایط
حضرت موعدهای لذایذ فردوس بود الآن هم اغلب غازیان اسلام
خجسته فرجام بامید حور وغلمان بهشتی اگر هزار جان میداشتند
شادی کنان درمیدان جنگ کفّار نثار وتسلیم می سپردند
چراکه ازیک جانب جذبات شهویّه متحرّک وازجانب دیگر آیات
موعدیّه متأثّر دایماً شوق وغیرت می انگیزند واما تو هیچ کدام این
همه دلایل دهن مبارک پیغمبررا ذکر نیاوردی ونه دربند نام
وننگ نبیّی تو ونه درعقد رضای خواطر اقای تو بودی میرزا گفت
درآنجایکه اقای من عقل انسانی می بینند بنده حکمت الهیه را
دیدم وچیزی ماورای حکمت قدرت الهیّه تا حال نمی بینم
الجزایری گفت قصداً عمداً خودترا کور میگوی وبدین وسیله
تنقیصی درحقّ خدا وبی حرمتی نسبت برسول خدا می ورزی
وحکایت تو مانند حکایت اهل مکّه درباب همان لذایذ بهشتی
حضرت سیدنا بایشان خطاب فرموده قوله انّ الله لایستحیّ
ان یضرب مثلاً ما بعوضة فما فوقها راگر ملیّان خام وبیفهم
این ایهٔ مبارکه را معنی جسدی میدادند باعثش اینستکه
قوله

قوله الذین فی قلوبهم مرض فیتبعون ما تشابه منه وما
یذکر الّا اولوالالباب بلی چونکه تو از جملهٔ اولوا الالباب نیستی
چرا منصب وشغل میرزا را در نزد من قبول کردی میرزا گفت
میرزای تو نمی داند مگر آنچه از آقای خود یاد گیرد ولی ترا بخدا
راستش را بگو که آیا فی الحقیقه این همه آیات کار عقل و دست
انسان اند الجزایری گفت اگر شبستان اوهام طفولیّت تو
بطلوع نور صبح حکمت حضرت محمّد صلی الله علیه وسلّم نمی تواز
روشن و منوّر گردد واگر شروط احتیاط که حضرت در ضمن
آیات مذکوره مندرج فرموده است برای تو کافی نیست پس
بعقل انسان رجوع کن یعنی بعقل انسان معقول و آزاده و ز
اوهام عوام مبرّی آنوقت بعون الله تعالی آشه رخواهی دید که فیض
جمیع لذاید ونعیمهٔ انسانی منتهی ومنحصر بذات وجود خداست ولاکن
در بهشت که حضرت سیدنا باهل مکّه وعده کرده منحصر است
بوجود ابکار حور العین حتّاکه عین مقصود وجود اناث و ذکور دنیا وعقبا
استر نای نفوس امّاره می باشد وکار بیرون از دو حال نیست یا آنکه
باید کلّ آیات موعدیّهٔ بهشت را مجازی وکنایه بدانیم ویا آنکه
اقرار

اقرار و اعتراف کنیم که عربهای مکّه قبل از مبعث سیدنا محمّد
صلی الله علیه وسلّم در کعبه اصنام مشتری را عبادت می کردند
والآن در بهشت اصنام زهره را عبادت می کنند (اگر چیست پس
لا اله الا الحور العین بگو) لا اله الا الله
فی مابین الجزایری و میرزای او
ایضاً در خصوص جهاد و لذایذ بهشت غازیان و سایر اهل اسلام

میرزا گفت بذات خدای واحد که من هرگز شریک اعتقاد مشرکین
نبودم و عبادت اصنام را همیشه وسوسهٔ الشیطان الرجیم میدانستم
و اما باز اعتقاد دیگه آیات قرآن متعلقهٔ جهاد و عیشهای بهشت
(حالیم نمیشود) که دروغ مصلحت آمیز نیست الجزایری گفت حرف من درست
شد که عوض میرزا و نوکر معقول یک شاگرد مدرسه و طفلی بحدّ
بلوغ نرسیده دارم باوجود نور عقل و وضوح تشابههٔ آیات که
موافق شهادت خود حضرت پیغمبر ما معنی مجازی و کنایه آمیزی دارند
تو هنوز صورت حقیقت را نمی بینی پس نتایج چنین اوهام خام را
بتو خواهم نمود تا آخر بفهمی میرزا گفت انشاء الله الجزایری گفت
نتیجهٔ آیات متناقضه که بعض آنها مانع الاکراه فی الدین و بعض
آنها

آنها بالعکس مادح الاکراه فی الدین می باشند. هیچ میدانی کدام بود
آیات مانع اکراه را اهل اسلام در اوایل استقلال مذهب ما مرعی و
معمول میداشتند و امّا بعد از هجره و در ایّام طغیان قوّت نصرا
نوبت آیات مادح اکراه فی دین شد و امروز هر جا که زور نصرا از زور
ما بیشتر است علمای اسلام به لا اکراه فی الدین قایل اند و با
اغماز و مدارا بسر می برند و اکراه فی الدین حلال نمی دانند مگر
در بعض ولایات که هنوز حکم سلاطین ملّت اسلامیّه جاری و رواست
ولی اصل حقیقت اینکه کلام خدا همه جا باید یکی و همه جا راست
و بلا تغییر باشد چه در اسلامبول و چه در آفریقیه و چه در ایران و سایر
ولایات اسلامیّه و غیر اسلامیّه و آنچه در مکّه حلال نبود چرا در ممالک
تحت حکومت پادشاهان ملّت عیسویّه حلال گردد و در قرآن ذکر شده
که خدای تعالی دو پیمان و دو وزن ندارند بلکه افعال ما را
باندازهٔ واحد می پیمانند پس معلوم و مبرهن که آیات متناقضهٔ
یکدیگر و احکام مختلف از انسان نه از خدا صادر می باشند مگر
حالا آخر الامر فهمیدی) میرزا گفت عقل من میگوید که نعم
و ایمان من میگوید که لا

الجزایری گفت ایمان مگو اوهام بگو وامّا مطلب را از سر بگیریم
هیچ میدانی که نتایج آیات مشعر بر لذایذ بهشت اهل مکّه بکجا
انجامیده بذلّت و خواری زنان بلکه هم بذلّت مردان ماجرا که
در خیال مسلمین وجیهترین زنها حور الجنت است و حسن حور
محض وابستهٔ جمال اندامهای بدن او و منتهی بسیاهی چشم و
سفیدی ساق او می باشد واما در وصف اوصاف بواطن و روحانی حور
در هیچ جای قران ذکری نیامده وبناء علی ذالک والدین ومربّیان
دخترهای مسلمین تنها در تلمیل حسن حرکات بدن ایشان میکوشند
فقط نه در تفضیل روح وقلب وعقل ایشان و اگر بقول نصرا زن
مایهٔ بخت و زینت و سرور عیال مسیحیّان می باشد در نزد ما وجود
زن بیک دانهٔ جو نمی ارزد و زواج فیما بین مرد و زن چیزی نیست مگر
جفت شدن دو جسد بیلا آنکه دلی بدلی راه یابد و جمال ظاهری
زن زود میگذرد وهمین آنی که گذشت زنکهٔ بیچاره را مثال کیاه
پژمرده برطرف می اندازند وشوهرش عقب نسوان تازه بتازه
میدود و پروانه وار از این شمع بآن شمع می پرد و دل وجان او
بجای بند نمی

نمی شود تا چراغ هلاک رسیده با پر و بال در آتش دوزخ می سوزد
از نتایج وعدهٔ قرآنی در خصوص حوریان در بهشت چه فایده مگر
اینکه زن اسلام تا دام حیات هم کلّ شی، و هم هیچ است ظاهرًا
در قرآن چندین سورها مشعر بر احکام وابستهٔ احوال نسوان
کانهٔ زن عمده مهمّی از مهمّات اسلامیّه میباشد، امّا فی الحقیقة
زن قرآنی هیچ و پوچ است، او قاتش از سگ بدتر چرا که مطابق
مضمون آیات متعدّده زن بندهٔ مرد باید تمامی عمر خود را
در عبودیّت و ذلّت، فرمانبرداری بسر برد و یک آیهٔ دراب
بریّت شایسته زنان و در خصوص تکمیل کمالات عقلیّه
وقلبیّه ایشان وجود ندارد گویا فکر شرف زن در ضمیر
مبارک سیدنا صلی الله و سلّم هرگز طلوع ننمود ظاهرًا
زن کلّ شی در خانه داری و عیال پروری می باشد چرا که هر
مرد متولّی در میان مسلمین تشخّص میفروشد که در اندرونش
چندین نفر خواتین صاحبه الحسن و جواهر پوش و خدمه دار
بنشینند و مرد فقیر هم بمجرّد تحصیل اسباب معاش و باندک
اردیاد مداخل او بیک زوجهٔ راضی نشده شب و روز

در ارتیاد

دراز دیاد عدد نسوان و کنیزکان می اندیشد کانّه وجود زن
چه از برای غنی و چه واسطهٔ گدا باعث فخر و سبب امنیّت است
و لاکن فی الحقیقه در اندرون دولتمندان و در کلبهٔ پینه دوزان
قصّهٔ احوال زنان اغلب اوقات طلاق و چوب و فلاقه و عذابهای
مختلف و غیره قصّهٔ ملالست ظاهرًا در محکمها و دیوانخانها
مهمّ اهمّ حکّام و قضات و مجتهدان مازن است چراکه یومًا
فیومًا در خصوص تزویج و نکاح و مصریّه و طلاق کتابٌ و میرزایان
همی نوسند ولی در حقیقت هیچ کدام ایشان در فکر بهبود
و رفاهیّت و حمایت نسوان نیستند بلکه دایماً در تأدیب و خواری
و ذلّت عبودیّت زن می کوشند و از ارث ایشان همی دوزدند
ظاهرًا معمّاران و بنّائیان بیوت اهل اسلام انتهای سعی و دل
سوزی در اندود و تذهیب و رنگ و تصویر و نقّاشی و آیینه بندی
اوطاقهای زنانه معمول میدارند کانّه مأوای کامرانترین اشخاص
دنیا پردازند و امّا در حقیقت خانهٔ اندرونی از برای زنان
جای نیست مگر گستاخانهٔ زندانیان با زنجیر و قفل و اسباب سیاست
که همه مناط برضا و اختیار و حکم یک شوهر فقط می باشد
ظاهرًا

(مقصود)
ظاهراً غیر همام خانهای شهر و قرأ آسایش و تنپرستی زنان است
و فی الحقیقه نسوان اغلب اوقات را در آنجا بصحبت و جفنگ گوئی
و بیکارگی و سخن چینی صرف می نمایند و لاکن در مساجد و عبادت
گاه و صلوة عامّ برای زنها جای مقرّر نیست بلکه از دخول
فی بیوت الله ممنوع و مردود میباشند و بغسل و نماز و رکعات و
طهارت در اندرون خانها اکتفا میکنند المحاصل در نزد
اهل شریعت محمّدیّه زنها اسباب نفوس امّاره و شهوت اند
نه مسبّب روابط اخوّت و محبّت بین النّاس وحیف و دریغا که
چنین بلای مخیر مندفعه نتیجهٔ تعلیم علمای اسلام می باشد
و در نظر خاصّ و عامّ پوشیده نماند که بمصداق آیات قرآن
چه در دنیا و چه در عقبا وجود زنها باعث مجد خدا نیست
و زن را شهوت مجسّم میدانند بل لذّت بدنیّه را بر عبادت
الهیّه ترجیح میدهند و حقیقت مطلب اینکه هم خدا را و هم
زن را نمی پرستند تک و تنها شهوت را می پرستند میرزا
گفت والله باالله دیگر روشنای چشمم بتاریکی مبدّل گشت و قبله
نمای عقل از دستم رفت و در عالم ایمان کور شدم و مشرق

ومغرب وشمال وجنوب نمی بینم نه ملجای ونه پناهی

الجزایری گفت الوعد الجنّت در امورات دُنیویّهٔ اهل اسلام متبیّن میشود و بهزار کیفیّت ضرر برضرر می انبارد ازاین جمله اگر کتُب الأدب مالفان و شعرای ملّت محمدیّه را مطالعه نمائی اکثر ایشان گنجینهٔ علم وذهن عزیزرا بنظم و نثر قصص لهویّه و داستانهای شهوت انگیز مصروف دارند ودُرّ گرانبهای طبع مؤزون را بباد فنا می پاشند وجوانهای مابعد از خواندن چنین حکایات وابیات وپس ازشنیدن درمساجد ومدارس ذکر آیات متعلّقهٔ باوصاف ابکار حور العین بهشتیان بورطهٔ هولناک افکار هوائیّهٔ فاحشه می افتند و یا بقحبه خانها میروند و یا آنکه نعوذ بالله مرتکب ذنب عمل قوم لوط ومستوجب عذاب النار می شوند میرزا گفت الله اکبر أشهد لا اله الا الله الجزایری گفت روزی درکتاب افلاطون مترجمهٔ عربیّه می خواندم که یونانیان درمیان اصنام بتخانهای ایشان دربوره صنم زهره داشتند اوّلش صنم زهرهٔ خداوند والههٔ نفوس زکیّه وعشق روحانی

روحانی بوده و دوّمش صنم زهرهٔ خداوند و الههٔ نفوس امّاره
و مؤسّسهٔ اساس احساس شهویه که آنرا الواط و رندان می
پرستیدند و الحقّ اهل اسلام له درقرآن معنی آیات متعلّقهٔ
بابکرار حور العین بهشت را بمعنی مجازیّه نمی دانند مثال
آن بتپرستان زهرهٔ دوّمی میباشند و سوای اسم مسلمان
هیچ تفاوت میان فرقتین فاحشتین نیست و امّا درهرحال
یقین بدان این آیات کاردست انسان شیطانی می باشند
و هرگز از آسمان خدای عزّوجلّ نازل نشده بودند هرگز
قاضی گفت ای استاد بیفهمتا کی حرف مردانهٔ ترا تمام
میکنی الجزایری الحمدلله تمام کردم قاضی گفت راستش را بگویم
ای درّة العلمای عصروزمان که من شغل و منصب میرزا را در
خدمت تو هرگز قبول نمی کردم خود افلاطون از عهدهٔ چنین
خدمتی برنمی آمد تا باین میرزای جوانک باشرم وحیا چه رسد
دیگر از جان این بیگناه چه می خواهی والسلام
نیما بین الجزایری و قاضی
و مفتی و میرزا مشار الیهم درخصوص تقدیم و حلّ
مشکلات

مشکلات آخریّه اعنی فتح الابواب اسرار خفیّه بکلید حقّ مبین
مسمّی بمفتاح القرآن

الجزایری گفت و امّا حالا نقل بیان مطلب دیگر است سرکار قاضی
آیهٔ ذکر آورده بود که در ضمن آن خدای تعالی از نخستین
روز خلقت دنیا وقوع همهٔ امور آینده را مقدّر و مقرّر فرموده و آیهٔ
دیگر، که موافق مضمون آن گذارشات هرسال در شب مسمّی
بلیلة القدر مقدّر و مقرّر میشوند و قاضی از تناقض معنی این آیتین
درست استنباط کرده بود که آیتین کار دست انسان می
باشند و اگر سرزای من عقل میداشت بآسانی می توانست در
شرح بیان این آیتها دلایل تازه و براهین قاطعتر از نسخ الآیه
بالآیه درآورد و بشما بگوید که ای ولی الالباب چگونه و چرا
باوجود این آیتین مبارکین شما دیوان مردم را می بینید و فتوی
میدهید که فلان شخص مقصّر و فلان بیگناه است آیا
بناءً علی مضامین این آیتین گناه مرد قاتل از گناه مرد مقتول
بیشتر می باشد نه هیچ کدام ایشان صاحب تقصیر نیست

تقصیر

تقصیر تقدیر استکه کُشنده را بخنجر زدن وکُشته را بمردن مأمور
ومجبور میفرماید پس هردو بنده و عبد محکوم حکم حاکم (قضا) اختیار
کار و رأی خود در دست نداشتند وچونکه درجهٔ آزادی اختیار ما بر درجهٔ
گناه ما گواهی میدهد وحرکات وسکنات ما کلّا طرّاً قبل از وقوع مقدّمه
مقدّر ومقرّر میباشند پس آدم وآدمی زاد بناءً علی عدم آزادی
نه بدی ونه خوبی میتوانند باختیار خود بکنند وامّا مانند سنگ آسیاب
خواه مخواه بگردند آری اگر آیاتین مذکورتین صحیح ومعتبر می
میدانید پس باید از اوراق قرآن وسایر کتب الأدب
لغت صواب وخطا وحقّ وکذب را بالمرّه محو کرد وبآب شُست
میرزای من میبایست بگوید که ای قُضات وای مفتیها لغات
انعام وتنبیه را از کتب شریعت تان وردارید یا آنکه بمصداق قوله
ولو شئنا لآتینا کلّ نفسٍ هداها ولکن حقّ القول منّی لأملأنّ
جهنّم من الجنّة والناس اجمعین باخدا ناشناسان باور کنید که خدا
آدمیان را نیآفریده است مگر از برای (شوخی وبازی) آنکه گاهی قوله قطّعت
لهم ثیابٌ من نار یصبّ من فوق رؤسهم الحمیم وگاهی ایضاً قوله
ویسقون فیها کأساً کان مزاجها زنجبیلاً عیناً فیها تسمّی
سلسبیلاً

سلسبیلاً و باز میرزای من می بایست بگوید که مألف آیتین فوق مزبورتین
درخصوص قضا می خواست که بواسطهٔ آیهٔ اوّل قدرت خدارا ارتفاع
و تعظیم نماید و بوسیلهٔ آیهٔ دوّمی در حرمت و اکرام کتاب قرآن
بیفزاید و لکن بمقصود نرسید بلکه بدلیل قوانین منطق و قیاس
از مضامین این آیه مبرهن و دریافت میشود آنکه (قضیهٔ) نزول قرآن
در لیلة القدر افترای بی سر و پاست و آنکه ای گروسان مجلس
گوش بدهید آنکه بلا شکّ و شبهه همگی آیات فرقان بدون استثنا
تألیف انسان و افترای بزرگتری از لیلة القدر است و میرزای من
هیچ لدامشرا ندیده و نگفته حال چگونه عذراورا پذیرم مفتی گفت
بی انصافی مکن چه طور میخواهی ای الجزایری که عقل جوانک بی
تجربه ببلندی این نتایج صعبه و تاباوج کمال تو برسد الجزایری گفت
الحمد لله که درخلوت امن و خاطر جمع نشسته ایم و چنین حرفهای
عمده را (میان) درمیان بازارها و اسواق حرف نمی زنیم قاضی گفت دلم می
خواهد از شما یک سوالی بپرسم که ایّام که شما درسنّ میرزای
بودید ایا میتوانستید مثل الآن موافق قوانین منطق گفت و
شنید نمائید الجزایری گفت دریغا که خیر نمیتوانستم قاضی
گفت

گفت معلوم که علم و قیاس و قوّهٔ منطقیّهٔ صاحب ریش کجا و
ادراک امرد کجا الجزایری گفت دُرست و امّا باوجود عدم تربیّت
اطفال ما آدم مسنّ هرگاه طالب تحصیل حکمت (جویای) و عین حقیقت
بوده باشد امکان کامل شدن ندارد جز بشرطیکه آنچه در مدرسخانهای
اسلامیّه یاد گرفته بود بالکلیّهٔ نسیان و فراموش کند فبها و الّا فلا
مفتی تبسم کنان رو بمیرزا برگرداند و گفت نان ترا پختی شکر
کن بخدا و به پیغمبر که کارت بخیر انجامید میرزا گفت الحمد
لله

قاضی گفت هرچند که تو در اینجا فرمانده و صاحب خانه می باشی
ولاکن احکام لُرسنگی را هم واجب الاطاعت بدان من که نهاری
دُرست نخورده بودم و وقت غروب آفتاب عنقریب آمده
باید بنماز شام پردازیم و از دولت تو یک دو لقمه نانی
تناوُل شود بفرما سفرهٔ شام بگسترند الجزایری گفت بسر
و چشم بچّها نان بیآرید و جان مهمانان عزیز نوش باشد
بشرط که خود شما بخورید خانهٔ بنده خانهٔ شماست ولی
بنده اشتها ندارم قاضی گفت مگر خدا نخواسته تکسّری
مزاج

مزاج شریف را روداده الجزایری گفت از محبت شما ناخوشی بدنی
ندارم ولی شوق اشتهایم جای دیگر رفته واشغلهٔ بسیار
وافکار بی شمار در پیش آمد باید از خدمت شما مرخص شوم
قاضی گفت انشاء الله دور از ما نمی روید بنده له (هنوز) حاضر و شرمنده
که بقدر مقدور باز از عهدهٔ مسائلهٔ شما برآیم ولی حق
مطلب اینکه خود شما اینقدر علم وقیاس بجا آوردید که
دیگر بچندان بیان و طول وتفصیل دادن هیچ ضرور نیست
الجزایری گفت خاطر شریف جمع باشد ای قاضی دیگر فیما بعده
هیچ سوألی از ذهنم نخواهید شنید جوابهای شما همه شافی
وکافی بودند وکمال رضامندی حاصل آمد والحمد لله الآن
بجای رسیدم که بادا هرچه بادا بزور خود ما باقی راه را طی
میکنم قاضی گفت انشاء الله حرف اوّلم همین بود له اینها
همه سهل و شکّ وشبههٔ تو داخل جزئیّات بود مگر یادت
نمی آید الجزایری گفت چه طور یادم نیآید شبههٔ من اوّل
از تفحّص وتجسّس در بیان مضامین آیات متعلّقه بعدم
عطیّهٔ المعجزات سیدنا صلی الله علیه وسلّم نشوء ونما
یافته

یافته سر بیرون بسوی نور درآورد ثانیاً تکذیب و ردّ قصّهٔ الاسری
که سرّ دروغش را مناظرهٔ شما کشف و هویدا کرده بود اعتقاد مرا
به السنّة نابود و محو گردانیده باعتقادم در خصوص صحت و وبّت
آیات قرآن رخنهٔ زد و مادام که درمیان شکّ و شبهه وا می‌ماندم
قاضی مفتاح منطق را بدست استادانه گرفته ابواب مضامین
کتب قرآن و سنّت را یکایک می کشاد و هر کلامش مثل پرتو
افتاب ظلمات شبستان افترا و ضلال را در پیش چشمم بروشنای
صبح صادق مبدّل مینمود تا آنکه بعون الله تعالی درست و در عالم
رؤیا طریق مستقیمی یافتم قاضی گفت الحمد لله الجزایری گفت
الحمد لله ربّ العالمین حیث انّ الله اراد و امّا لعنت بر آن
شبی که مادر مرا زایده بود کاشکه هرگز بدنیا نیآمده بودم
قاضی گفت ای جزایری از خدا بترس الجزایری گفت لعنت
بر آن روزی که چشمم زمین و آسمان را اوّل دفعه دید قاضی گفت مگر
چه شده الجزایری گفت لعنت بر آن ساعتی که بنام آدمی زاد
مرا مسمّی کردند مفتی گفت لا اله الّا الله میرزا گفت سبحانه تعالی
لا هول و لا قوّة الّا بالله مگر نمی گفتم که آقای من از بسکه غیرت
دارد

دارد پا از حدود اندازه بیرون میگذار و هیچ نمی بیند که الشیطان الرجیم
اضلّ فکره و بعلب بنفسه جمع شویم ای حضّار مجلس و فاتحه
بر سر مبارکش بخوانیم در این اثنا یکه میرزا با مفتی مشغول نماز و
رکعت می بودند راهب از شهر برگشته داخل خانهٔ الجزایری
شد الجزایری گفت من که پدر و صاحب اولاد می باشم در فکر
آنم که ایشان را چه تربیتی و چه تعلیمی فیما بعده باید بدهم
که حاشا بالله مثال خودمان نباشند قاضی گفت می بینم که هنوز
سفینهٔ قیاس تو از امواج ریب در نیامده تا سالم و خاطر جمع
بکنار سلامت و آسودگی برسی اینک راهب دوست ما وارد
شد و مجلس ما از اغیار و بیگانه خالیست ما فی ضمیر ترا صریح
بگو قاضی گفت مرا دیگر هیچ شکّ و شبهه در دل و جان نیست
قاضی گفت نه خیر نمی خواهی حقیقت را اقرار کنی الجزایری گفت
والله هیچ شکّی ندارم بلکه از مقام شکّ و ریب بمقام عدم الایمان
رسیدم و احوال تازهٔ بر رویم بر شگفت لا اله الّا الله او میداند او می
بیند قاضی گفت بخدا قسم که اگر میدانستم که باعث پریشانی
هواس تو و سبب اضطراب احوال مزاج شریف منم تا روحم
در قالب

درقالب تن باقیست ازحرف زدن اینها وازنتیجهٔ مناظره پشیمان
میشدم ای الجزایری، تو هنوز مغز معنی کلامرا برنخوردی،
الجزایری گفت ای قاضی تو نزد من والله بالله هیچ تقصیری
نداری بلکه منت بزرگی بسرم گذاشتی درشبستان ظلمات عقل
مردن به از زیستن در روشنائی صبح کاذب که آسمش افترا
و لقبش دروغ مصلحت آمیز می باشد همین گنبد آسمان
که ازعطای خدای بی همتا چادر من و همین صحرای زمین که
ازیمن فضل ملک الوهاب فرش من و کفن من است مرا
کفایت می کنند ویجب علی انّ اشکر الله علیها قاضی گفت
باز بسر عزیز پسر ارشد تو استدعا میکنم که رازدل ترا
بما بگشائی و مردانه بگوئی که کدام آیات قرآن باعث تشکیک
و مایهٔ بیآسودگی خواطر عطیر توشده الجزایری گفت عرض
کردم که بهیچ کدام آیات اعتقاد ندارم و همهٔ آنها عمل قلم دست
آدمی از ابتدا تا انتها تألیف مألفان عرب می باشند قاضی
گفت پس معلوم ویقین که جمیع کتاب مستطاب رایعنی
معنی عام آنرا هنوز نفهمیدی می خواهی که بیانشرا بکنم
الجزایری

الجزایری گفت زحمت مکش و آن بهتر که در این باب ابدًا دیگر حرف نزنیم
مفتی گفت شرط احتیاط میرزای ترا فراموش مکن که نعوذ
بالله من الوسوسهٔ الشیطان الرجیم خبردار باش و زنهار
الجزایری گفت پس بشنو تا دیگر در این خصوص حرفی در میان نباشد
اینک حاصل اواخر مناظرهٔ ما و بزرگ نتیجهٔ محاورهٔ ما منحصر و منتهی
بدو مرحله و نقاط عامّیست یکی نقطهٔ الوقوع و یکی نقطة الامکان
و بعد از حلّ مشکلات نقطهٔ وقوع اعنی پس از ردّ سوألی که در قرآن
و در سنّت چارهٔ کذب المندوب تا چه حدّ و درجه استعمال شده دیدیم که (از یک سو) در
کتب سنّت نظر بر کثرت معجزات المذکورة فیها و از حیثیّت چه
افراط عدد این معجزات و چه عدم الشهادة علیها مبرهن و
یقین که هیچ کدام احادیث سنّت را مایهٔ اعتبار نیست حتّا که
مضامین احادیث المعروفة للنبیّ را هم عقل صحیح قبول نمی کند
و از سوی دیگر در قرآن دیدیم که قطع نظر از علامت کذب
مندوب پارهٔ دلایل و براهین انواع از قبیل ضلال فی التاریخ و
تعلیم خلاف علم الطبیّه و مناف علم الهیئة و اخبار مأخوذ از
انجیل و توریة و نسخ الآیات بالآیات وغیره وغیره گواهی می
دهند

دهند براین معنی که وجود که وجود این همهٔ عیوب فاحش بل افحش
باعث نقصان مجد خالق و سبب زیان روحانی مخلوق اند بنحویکه
باید از صدق نیّت خود بپرسیم نه آنکه آیا کدام آیات قرآن ما عمل
دست انسان می باشد و امّا آنکه آیا اقلّا یک آیهٔ قرآن فی الحقیقه عمل دست
انسان نیست الآن اگر کیفیّت اوضاع نقطة الامکان را تفحّص
و تجسّس نموده بنظر انصاف ملاحظه کنیم که آیا یمکن که حقّ تعالی
دروغهای مصلحت امیز و کذب مندوب را امضا و حلال فرموده
باشد قاضی بقول اغلب فضلای اسلام و بمصداق بعض
آیات قرآن میگوید که بلی و بنده میگویم که حاشا بالله
و در صورتیکه مجموع فقهای اسلام مرا نادان و یاغی و کافر
بدانند باز خواهم گفت و سر حرف خودم (وا) می ایستم که در هیچ وقت
و بهیچ قسم و از برای هیچ کدام از انبیا دروغ را خدای تعالی مأذون و حلال
نفرمود قاضی گفت بنده چنین استنباطی از شما توقّع نداشتم الجزایری
گفت تبیّن نقطة الامکان از برای اهل خبره فایدهٔ کلّی می بخشد چرا
که مردم را بر آن وادار می کند که کیفیّت دقایق نقطة الوقوع را
درست بفهمید و از بیان قاضی دوست ما فی الحقیقه استفادها
و سودها

سودها بردیم خدا او را برکت دهاد قاضی گفت ولی بنده بسیار
شرمنده وخجیل ام که حاصل کلام بنده را بوجه شایسته برنخوردید
وپیشیمانم که سرّ قرآن را عبث عبث فاش کردم الجزایری گفت سبب عدم
ایمان من مفهومتر از باعث وجود ایمان شماست خدا می بیند
قاضی گفت ای الجزایری من که امر وارسی این مراجل ومنازل تازه کار
و نوسفر نیستم از راهنمای وهدایت من تشویش مدار واز حدود
انصاف پا بیرون مگذار حقّ شرا می خواهی اینستکه چونکه بقول بعض
علماء تجویز کذب المندوب رواست تو اختیار داری که چه در
تنکیر یا تعریف دروغ مصلحت آمیز وچه در تذمیم یا تکریم آیات
عمل دست انسان بروفق رأی خود رفتار نمای واما الحمد لله
مرا یقین وبیلا ریب فیه مبرهن شد که در قرآن هنوز چندین آیات
مؤسّسهٔ بر حقیقت ازلی ومتعلّقهٔ بأمّ الکتاب بدون تحریف وعاری
از افترا باقی مانده بنوعیکه میتوان از مضامین این آیات وحیّهٔ
مبارکه اصل حقیقت تعلیم خدای دریافت کرد بلکه هرکدام آن
آیات الهیّه بنیاد بنای علم یقین است الجزایری همکی ایات
قرآن را یکجا بشما بخشیدم کتاب قرآن که پیش از این در نظر
من

۱۸) دیگر بدین قصه‌های فریبنده که چون عشوهٔ سراب
جز نمایشی ندارد مفتون نمی شوم

نظر من بدرختی شباهت میداشت که هر ورقش تسبیح
خوان و بر سر شاخهایش مرغان آسمان خوش الحان می پویند
الآن مثل چوب خشک و پژمرده و نشیمن بوم و خلاف شد
و صدای وردِ آیاتش مانند آواز شغالها بگوشم می نماید(۸)
تا نی گفت از حدود عقل و انصاف تجاوز مکن قرآن ما
منحصر بآیات اصل اُمّ الکتاب و از اختلاط ردیّه نسخ و تناقض
پاک شده فی الحقیقه می ماند بدرختی که (رنگ و بوی) طلهایش مشام مسلمین را
می شاید و میوهایش عیش بزم سلاطین را می باید و هر آیه
و حیّهٔ آن مثال قرص الشمس بهشتیان بعالمی می ارزد مگر
یادت نمی آید که قوله لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعًا
متصدعًا من خشیة الله و آنچه در مدح جمیع قرآن فرمودند و ابستهٔ
بآیات گزیده و الهامیّه اوست قوله و لو أنّ ما فی الارض من شجرة اقلامٌ
و البحر یمدّه من بعده سبعة ابحرٍ ما نفدت کلمات الله انّ
الله عزیز حکیم و بدرستی که اگر درختان کلّ عالم باقلام و دریاهای
همهٔ جهان مرکّب مبدّل می گشتند باز بیان شرح مضامین یک
ایهٔ وحیّه را نمیارستند و هر آیهٔ از آیات امّ الکتاب چنین است

الخزایری

الجزایری گفت باشد و امّا در دیوان خانه تدارک شام
دیدند و مجموعا آوردند شما هم بروید و بصحابت مصاحبان
نوش جان فرمائید بنده را همینجا بگذارید تا بید و تنها
مع الله در عافیّت شب تدری بیاسایم ثانی گفت
انشاء الله تعالی چشم غمناک عزیز شما در بالین
استراحت آسوده فردا در روشنای روز فیروز بسان
بخت و اقبال بیدار گردد الجزایری گفت انشاء الله

ملک محمد

Paris 2 Février 1857

Inches
Centimetres
KODAK Color Control Patches
© The Tiffen Company, 2000
Kodak
LICENSED PRODUCT
Blue
Cyan
Green
Yellow
Red
Magenta
White
3/Color
Black